

- ۲۱۷) سوره قصص (۲۸) آیه ۸۳ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ۲...  
 ۲۱۸) سوره بقره (۲) آیه ۲۸ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمُوتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۸... ۱۳۹۵/۸/۲  
 ۲۱۹) سوره بقره (۲) آیه ۲۹ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۱۳۹۵/۸/۳..... ۱۳  
 ۲۲۰) سوره بقره (۲) آیه ۳۰ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۱۳۹۵/۸/۴..... ۲۱  
 ۲۲۱) سوره بقره (۲) آیه ۳۱ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۳۱  
 ۲۲۲) سوره بقره (۲) آیه ۳۲ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۱۳۹۵/۸/۶..... ۳۹  
 ۲۲۳) سوره بقره (۲) آیه ۳۳ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ۱۳۹۵/۸/۷..... ۴۸  
 ۲۲۴) سوره بقره (۲) آیه ۳۴ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۵۴.....  
 ۲۲۵) سوره بقره (۲) آیه ۳۵ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ۱۳۹۵/۸/۹..... ۶۱  
 ۲۲۶) سوره بقره (۲) آیه ۳۶ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ۱۳۹۵/۸/۱۰..... ۶۸  
 ۲۲۷) سوره بقره (۲) آیه ۳۷ فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۱۳۹۵/۸/۱۱..... ۷۴  
 ۲۲۸) سوره بقره (۲) آیه ۳۸ قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۸۵  
 ۲۲۹) سوره بقره (۲) آیه ۳۹ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۱۳۹۵/۸/۱۳..... ۸۸  
 ۲۳۰) سوره اعراف (۷) آیه ۱۰ وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ۱۳۹۵/۸/۱۴..... ۹۳  
 ۲۳۱) سوره اعراف (۷) آیه ۱۱ وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ۱۳۹۵/۸/۱۵..... ۹۶  
 ۲۳۲) سوره اعراف (۷) آیه ۱۲ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ..... ۱۰۲  
 ۲۳۳) سوره اعراف (۷) آیه ۱۳ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ۱۳۹۵/۸/۱۷..... ۱۱۰  
 ۲۳۴) سوره اعراف (۷) آیه ۱۴ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۱۳۹۵/۸/۱۸..... ۱۱۵  
 ۲۳۵) سوره اعراف (۷) آیه ۱۵ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ۱۳۹۵/۸/۱۹..... ۱۱۸  
 ۲۳۶) سوره اعراف (۷) آیه ۱۶ قَالَ فَبِمَا أَعْوَجْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۱۳۹۵/۸/۲۰..... ۱۲۲  
 ۲۳۷) سوره اعراف (۷) آیه ۱۷ ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ۱۳۹۵/۸/۲۱..... ۱۲۶  
 ۲۳۸) سوره اعراف (۷) آیه ۱۸ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ۱۳۹۵/۸/۲۲..... ۱۳۲

### ترجمه

آن سرای آخرت، قرارش می‌دهیم برای کسانی که نه بلندمرتبه‌گی‌ای در زمین می‌جویند و نه فساد، و فرجام از آن متقین است.

### نکات ترجمه

«علو»: ماده اصلی این کلمه از حروف «ع»، «ل» و «حرف معتل (و، ی، ا)» تشکیل شده و هریک از حروع معتل را ریشه آن بدانیم در معنایش که دلالت بر بلندی و رفعت می‌کند تغییری ایجاد نمی‌شود (معجم المقایس اللغة، ج ۴، ص ۱۱۳) «عُلُو» نقطه مقابل «سُفُل» (پستی) است و عُلُو به معنای «ارتفاع» و «رفعت» (بلندی و بلندمرتبه‌گی) می‌کند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۸۲) و «علی» هم صفت مشبیه از همین ماده است که به معنای «بلندمرتبه» می‌باشد. درباره کلمه «تقوی» در جلسه ۱۳۵ توضیحاتی ارائه شد.

### شان نزول<sup>۱</sup>

#### حدیث

۱) عنوان بصری پیرمرد زاهد و عارف مسلکی بوده که طی جریانی توفیق تشرف خدمت امام صادق ع را پیدا می‌کند و از ایشان دستورالعمل زندگی می‌خواهد که امام دستورالعملی به ایشان می‌دهند که عرفای بزرگی به شاگردانشان توصیه می‌کردند که این حدیث را هر روز مرور کنند و بکوشند بدان عمل کنند. در فرازی از این حدیث آمده است:

... گفتم: یا ابا عبدالله! حقیقت عبودیت چیست؟

فرمود: سه چیز:

[۱] اینکه بنده برای خودش در آنچه خداوند بدو واگذار کرده، ملکیتی نبیند، زیرا بندگان مالکیت ندارند، مال را مال خدا می‌بینند و آن را در هر جایی که خداوند متعال بدانها امر کند قرار می‌دهند؛

[۲] و بنده برای خود تدبیری نکند؛

۱. به نظر می‌رسد روایت زیر را می‌توان چه بسا به عنوان شان نزول آیه قلمداد کرد؛ الفضائل (لابن شاذان القمی)، ص: ۱۳۸

و هذا الحدیث من کتاب أعلام النبوة فی القائمة الأولى و فی وقف الأخطایة.

و مما روی عن جماعة ثقات أنه لما وردت حره بنت حلیمة السعدیة رض علی الحجاج بن یوسف التقفی فمثلت بین یدیه فقال لها الله جاء بك فقد قبل عنك إنك تفضلین علیا علی أبی بكر و عمر و عثمان فقالت لقد كذب الذی قال إنی أفضله علی هؤلاء خاصة قال و علی من غیر هؤلاء قالت أفضله علی آدم و نوح و لوط و إبراهیم و علی موسی و داود و سلیمان و عیسی ابن مریم ع.

... فَقَالَ لَهَا: أَحْسَنْتِ يَا حُرَّةُ، فَبِمَا تَفْضَلِينَهُ عَلَي سُلَيْمَانَ؟

فَقَالَتْ: اللَّهُ فَضَّلَهُ عَلَيْهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: «رَبِّ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي أَنْتَ الْوَهَّابُ».

مَوْلَانَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: طَلَّقْتُكَ يَا دُنْيَا ثَلَاثًا، لَا رَجْعَةَ لِي فِيكَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ أَنْزَلَ اللَّهُ فِي حَقِّهِ عَلَي رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

[۳] و تمام دلمشغولی‌اش مصروف آن چیزی شود که خداوند بدان امر کرده و یا از آن نهی کرده است؛

که اگر بنده برای خود در آنچه خداوند به او واگذار کرده مالکیتی نبیند، انفاق کردن در مورد آنچه خداوند متعال دستور

خرج کردن در آن زمینه را داده بر او آسان می‌گردد

و اگر بنده تدبیر خود را به مدبرش سپرد، مصیبت‌های دنیا بر او آسان می‌گردد؛

و وقتی بنده همه دلمشغولی‌اش را مصروف آن چیزی کرد که خداوند بدان امر کرده و یا از آن نهی کرده است، فرصتی

برای جدل کردن (مراء) و فخرفروشی به مردم برایش باقی نمی‌ماند؛

وهنگامی که خداوند به این سه خصلت بنده‌ای را کرامت بخشید، دنیا و ابلیس و مردم بر او آسان می‌شوند، نه دنیا را

زیاده‌خواهانه و فخرفروشانه طلب می‌کند، و نه نزد مردم عزت و عُلو می‌جوید. نه روزگارش را به بطالت می‌گذرانند، پس

این اولین درجه متقین است که خداوند متعال می‌فرماید: «آن سرای آخرت، قرارش می‌دهیم برای کسانی که نه بلندمرتبتگی‌ای

در زمین می‌جویند و نه فسادی، و فرجام از آن متقین است»

مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۳۲۷

عَنْ غُنْوَانَ الْبَصْرِيِّ وَ كَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ أَتَى عَلَيْهِ أَرْبَعٌ وَ تِسْعُونَ سَنَةً قَالَ ...

قُلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ قَالَ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ

مَلِكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضْعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا وَ جُمْلَةُ اسْتِعْغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ

وَ نَهَاهُ عَنْهُ فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَلَكًا هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ

تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا وَ إِذَا اسْتَعْلَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَهَاهُ لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَ الْمَبَاهَاهِ

مَعَ النَّاسِ فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ إِبْلِيسُ وَ الْخَلْقُ وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَثُرًا وَ تَفَاخُرًا وَ لَا يَطْلُبُ عِنْدَ

النَّاسِ عِزًّا وَ عُلوًّا وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ الْمُتَّقِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلوًّا

فِي الْأَرْضِ وَ لَا فُسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»...

(۲) حفص بن غياث از امام باقر ع روایت کرده است که فرمود:

حفص! جایگاه دنیا نزد من جز به اندازه میته‌ای نیست که در وقت اضطرار مجبور می‌شوی از آن بخوری؛

حفص! خداوند تبارک و تعالی می‌دانست که بندگان چکار می‌کنند و به کجا می‌روند، پس بر اعمال بدشان با توجه به

علم پیشینی که درباره آنها داشت، بردبار بود؛ پس نیک طلب کردن از جانب کسی که نگران از دست رفتن فرصت نیست،

مغرورت نکند [ظاهراً یعنی خداوند کسی نیست که اگر مهلت می‌دهد نگرانی این را داشته باشد که چه‌بسا فرصت از دست

برود؛ پس به مهلت‌هایی که می‌دهد مغرور نشو]

و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «آن سرای آخرت، قرارش می‌دهیم ...» و به گریه افتاد در حالی که می‌فرمود: به خداوند

سوگند، آرزوها در محضر این آیه همه بر باد است.

سپس فرمود: به خدا سوگند ابرار (نیکان) رستگار شدند. آیا می‌دانی آنها کیانند؟ همان کسانی که آزارشان به مورچه

کوچکی نمی‌رسد؛

برای عالم بودن کافی است نسبت به خدا خشیت ورزیدن! برای جهالت کافی است مغرور شدن به [مهلت و لطف] خدا!

حفص! برای جاهل از هفتاد گناه درمی گذرند قبل از اینکه یک گناه عالم را ببخشند؛ کسی که بیاموزد و یاد بدهد و بدانچه می داند عمل کند، در ملکوت آسمانها عظیم خوانده می شود و لذاست که گفته شده که برای خدا بیاموز، و برای خدا عمل کن، و برای خدا آموزش بده!

تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۱۴۶؛ إرشاد القلوب (للدیلمی)، ج ۱، ص ۱۰۶

حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُتَقَرِّيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا حَفْصُ مَا مَنَزِلَةُ الدُّنْيَا مِنْ نَفْسِي إِلَّا بِمَنَزِلَةِ الْمَيْتَةِ إِذَا اضْطُرَّتْ إِلَيْهَا أَكَلْتُ مِنْهَا، يَا حَفْصُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلِمَ مَا الْعِبَادُ عَامِلُونَ وَإِلَى مَا هُمْ صَائِرُونَ فَحَلَمَ عَنْهُمْ عِنْدَ أَعْمَالِهِمُ السَّيِّئَةِ لِعِلْمِهِ السَّابِقِ فِيهِمْ فَلَا يَغُرَّتْكَ حُسْنُ الطَّلَبِ مِمَّنْ لَا يَخَافُ الْقَوْتَ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ...» الْآيَةَ، وَجَعَلَ يَبْكِي وَيَقُولُ ذَهَبَتْ وَاللَّهِ الْأَمَانِيُّ عِنْدَ هَذِهِ الْآيَةِ ثُمَّ قَالَ فَازَ وَاللَّهِ الْأَبْرَارُ أ تَدْرِي مَنْ هُمْ هُمُ الَّذِينَ لَا يُؤْذُونَ الذَّرَّ كَفَى بِخَشْيَةِ اللَّهِ عِلْمًا وَكَفَى بِالْإِعْتِرَارِ بِاللَّهِ جَهْلًا يَا حَفْصُ! إِنَّهُ يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ، مَنْ تَعَلَّمَ وَعَلَّمَ وَعَمِلَ بِمَا عَلِمَ دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا، فَقِيلَ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَعَمِلَ لِلَّهِ، وَعَلَّمَ لِلَّهِ.<sup>۱</sup>

۳) زاذان [ایرانی] روایت کرده است که امیرالمومنین ع در بازارها بتنهایی راه می رفت در حالی که راهنمایی بود که راه گم کردگان را هدایت و ضعیفان را یاری می کرد و به فروشندگان و بقالان که می رسید قرآن را بر آنان می گشود و می خواند: «آن سرای آخرت، قرارش می دهیم برای کسانی که نه بلندمرتبگی ای در زمین می جویند و نه فسادی، و فرجام از آن متقین است» و می فرمود این آیه در مورد اهل عدل و فروتنی در میان حاکمان و صاحبان قدرت در میان بقیه مردم نازل شده است. و ابوسلام اعرج هم از امیرالمومنین ع روایت کرده که ایشان فرمودند: گاه شخصی بند کفشش مایه عجب وی می شود و مشمول این آیه می گردد که «آن سرای آخرت، قرارش می دهیم...» [مرحوم طبرسی توضیح داده: یعنی کسی که بر دیگران تکبر بورزد در حد لباسی که می پوشد و بدان مغرور می شود، از زمره کسانی است که «بلندمرتبگی در زمین می جویند»].

مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۲۰؛ عمده عیون صحاح الأخبار فی مناقب امام الأبرار، ص ۳۰۸<sup>۲</sup>

روی زاذان عن أمير المؤمنين (ع) أنه كان يمشي في الأسواق وحده وهو دال يرشد الضال و يعين الضعيف و يمر بالبائع و البقال فيفتح عليه القرآن و يقرأ «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا» و يقول نزلت هذه الآية في أهل العدل و المواضع من الولاية و أهل القدرة من سائر الناس

روی ابو سلام الأعرج عن أمير المؤمنين (ع) أيضا قال إن الرجل ليعجبه شراك نعله فيدخل في هذه الآية «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ» الآية يعني أن من تكبر على غيره بلباس يعجبه فهو ممن يريد علوا في الأرض<sup>۳</sup>

۱. و قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَيضًا فِي قَوْلِهِ:

«عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا» قَالَ: الْعُلُوُّ الشَّرْفُ وَ الْفُسَادُ النَّسَاءُ

۲. مِنْ مُسْنَدِ ابْنِ حَنْبَلٍ وَ بِالْإِسْنَادِ الْمُقَدَّمِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَيُّوبَ الْمَخْرَمِيُّ إِمْلَاءً مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغُفُورِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ الرَّمَازِيُّ عَنْ زَادَانَ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيًّا ع يُمَسِكُ الشُّسُوعَ بِيَدِهِ ثُمَّ يَمُرُّ فِي الْأَسْوَاقِ فَيُنَاوِلُ الرَّجُلَ الشُّسُوعَ وَ يُرْشِدُ الضَّالَّ وَ يُعِينُ الْحَمَالَ عَلَى الْحَمُولَةِ وَ هُوَ يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ - تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ - ثُمَّ يَقُولُ هَذِهِ الْآيَةُ أَنْزَلَتْ فِي الْوَلَاءِ وَ ذَوِي الْقُدْرَةِ مِنَ النَّاسِ

۳. احادیث متعددی در ذیل این آیه روایت شده است که به علت ضیق مجال بقیه را در کانال نگذاشتم و برخی از آنها در اینجا تقدیم می شود:

(١) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّاقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ عَمَّارِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَمَّانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ رَاشِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ خُزَيْمَةَ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلِيُّ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: ذُكِرَتْ الْخِلَافَةُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا أَخُو تَيْمٍ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنْهُ السَّيْلُ وَلَا يَرْتَقِي إِلَيْهِ الطَّيْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا تَوْبًا وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَطَقِيتُ أَرْتِي مَا بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِي جَدًّا أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءَ يَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْبَبِي فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا حَتَّى إِذَا مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ عَقَدَهَا لِأَخِي عَدِيٌّ بَعْدَهُ فَيَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقْبِلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَبَعْدَ وَفَاتِهِ فَصَبْرَهَا وَاللَّهِ فِي حَوْزَةِ خَشْنَاءَ يَخْشَنُ مَسْهُهَا وَيَغْلُظُ كَلْمَهَا وَيَكْتُرُ الْعِتَارُ وَالِاعْتِدَارُ مِنْهَا فَصَاحِبُهَا كَرَآكِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ عَنَّفَ بِهَا حَرْنَ وَإِنْ سَلَسَ بِهَا عَسَقَ فَمُنَى النَّاسُ بِتَلْوُنٍ وَاعْتِرَاضٍ وَبَلْوَى مَعَ هَنْ وَهَنِيٌّ فَصَبْرْتُ عَلَى طُولِ الْمُدَّةِ وَشِدَّةِ الْمِحْنَةِ حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي مِنْهُمْ فَيَا لِلَّهِ لَهُمْ وَ لِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِي مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ بِهَذِهِ النَّظَائِرِ فَمَالَ رَجُلٌ بِضَبْعِهِ وَأَصْعَى آخِرَ لُصْهِرِهِ وَ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حُضِينَهُ [حِضْنِيهِ] بَيْنَ نَتِيلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أُمِّيَّةَ يَهْضِمُونَ مَالَ اللَّهِ هَضْمَ الْأَيْلِ بِنْتِ الرَّبِيعِ حَتَّى أَجْهَرَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ - فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَالنَّاسُ إِلَيَّ كَعَرَفِ الضَّبْعِ قَدِ انْتَالُوا عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شُقَّ عِطَافِي حَتَّى إِذَا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكُنْتُ طَائِفَةً وَ فَسَقْتُ أُخْرَى وَ مَرَقَ آخَرُونَ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعُوا وَ لَكِنِ احْتَلَوْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَاقِبُهُمْ زَبْرُجَهَا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ النَّاصِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقْرُؤُوا عَلَى كِطَّةٍ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ لَأَقْبَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ

قَالَ وَ نَاوَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ كِتَابًا فَقَطَعَ كَلَامَهُ وَ تَنَاوَلَ الْكِتَابَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَطْرَدْتُ مَقَالَتَكَ إِلَيَّ حَيْثُ بَلَّغْتَ فَقَالَ هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تِلْكَ شَيْقِشَقَةٌ هَدَرْتُ ثُمَّ قَرَّتْ فَمَا أَسِفْتُ عَلَى كَلَامٍ قَطُّ كَأَسْفِي عَلَى كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ص إِذْ لَمْ يَبْلُغْ حَيْثُ أَرَادَ.

نهج البلاغه، خطبه ٣ (معروف به خطبه شقشقيه)، معاني الأخبار (للسدوق)، ص ٣٤١-٣٤٢؛ الإرشاد (للمفيد)، ج ١، ص ٢٨٩؛ الأمالي (للتوسي)، ص ٣٧٤؛ مناقب آل أبي طالب ع (لابن شهر آشوب)، ج ٢، ص ٢٠٥؛ الإحتجاج (للطبرسي)، ج ١، ص ١٩٤؛ الطرائف (لابن الطاووس)، ج ٢، ص ٤١٨؛ نهج الحق وكشف الصدق (علامه حلي)، ص ٣٢٧

(٢) قَالَ الصَّادِقُ ع فَسَادُ الظَّاهِرِ مِنْ فَسَادِ البَاطِنِ وَ مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ فِي السِّرِّ لَمْ يَهِنِكَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ وَ مَنْ خَانَ اللَّهَ فِي السِّرِّ هَتَكَ اللَّهُ سِتْرَهُ فِي الْعَلَانِيَةِ وَ أَعْظَمُ الفَسَادِ أَنْ يَرْضَى الْعَبْدُ بِالْغَفْلَةِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى وَ هَذَا الفَسَادُ يَتَوَلَّدُ مِنْ طُولِ الْأَمَلِ وَ الْحِرْصِ وَ الْكِبْرِ كَمَا أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي قِصَّةِ قَارُونَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى - وَ لَا تَتَّبِعِ الفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنْ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا إِلَى آخِرِهَا وَ كَانَتْ هَذِهِ الحِصَالُ مِنْ صُنْعِ قَارُونَ وَ اعْتِقَادِهِ وَ أَصْلُهَا مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا وَ جَمْعِهَا وَ مُتَابَعَةِ النَّفْسِ وَ هَوَاهَا وَ إِقَامَةِ شَهَوَاتِهَا وَ حُبِّ المَحْمَدَةِ وَ مَوَاقِفَةِ الشَّيْطَانِ وَ اتِّبَاعِ خُطْوَاتِهِ وَ كُلُّ ذَلِكَ يَجْتَمِعُ تَحْتَ الغَفْلَةِ عَنِ اللَّهِ وَ نِسْيَانِ مَنَنِهِ وَ عِلَاجُ ذَلِكَ الفِرَارُ مِنَ النَّاسِ وَ رَفْضُ الدُّنْيَا وَ طَلَاقُ الرَّاحَةِ وَ الْإِنْتِطَاعُ عَنِ العَادَاتِ وَ قَطْعُ عُرُوقِ مَنَابِتِ الشَّهَوَاتِ بِدَوَامِ الذِّكْرِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِرُؤْمِ الطَّاعَةِ لَهُ وَ احْتِمَالِ جَفَاءِ الخَلْقِ وَ مُلَازِمَةِ القَرِينِ وَ سَمَاتِهِ العَدُوِّ مِنَ الْأَهْلِ وَ القَرَابَةِ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ فَتَحْتَ عَلَيْكَ بَابَ عَظْفِ اللَّهِ وَ حُسْنِ نَظَرِهِ إِلَيْكَ بِالمَغْفِرَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ خَرَجْتَ مِنْ جُمْلَةِ الغَافِلِينَ وَ فَكَّكَ قَلْبَكَ مِنَ أَسْرِ الشَّيْطَانِ وَ قَدِمْتَ بَابَ اللَّهِ فِي مَعْشَرِ الوَارِدِينَ إِلَيْهِ وَ سَلَكْتَ مَسْلَكًا رَجَوْتَ الْإِذْنَ بِالدُّخُولِ عَلَى الْمَلِكِ الْكَرِيمِ الْجَوَادِ الرَّحِيمِ وَ اسْتِنْبَاءَ بَسَاطِهِ عَلَى شَرَطِ الْإِذْنِ وَ مَنْ وَطِئَ بِسَاطِ الْمَلِكِ عَلَى شَرَطِ الْإِذْنِ لَا يُحْرَمُ سَلَامَتَهُ وَ كَرَامَتَهُ لِأَنَّهُ الْمَلِكُ الْكَرِيمُ وَ الْجَوَادُ الرَّحِيمُ

مصباح الشريعة، ص ١٠٧-١٠٨

(٣) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الطَّارِقُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: نَحْنُ عِنْدَهُ ثَمَانِيَةٌ رِجَالٍ ذَكَرْنَا رَمَضَانَ فَقَالَ لَا تَقُولُوا هَذَا رَمَضَانُ وَ لَا ذَهَبَ رَمَضَانُ وَ لَا جَاءَ رَمَضَانُ فَإِنَّ رَمَضَانَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ ...

(۱) «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»:

سرای آخرت جای متقین است. در جلسه ۱۳۵ توضیح داده شد که «تقوی» به معنای «خودنگهداری» است. این آیه نشان می‌دهد این خودنگهداری بیش و پیش از هر چیز نسبت به دو عرصه باید جدی گرفته شود: علو در زمین، و فسادگری. به تعبیر دیگر، اگر کسی بتواند خود را در قبال این دو مطلب حفظ کند، متقی است و سرای آخرت از آن اوست. (حدیث ۱)

### ثمره اخلاقی سلوکی

انسانی که می‌خواهد به اصلاح خود همت گمارد، با دهها و چه بسا مشکل در وجود خویش مواجه می‌شود. باید بتواند کلیدی‌ترین مشکلات را بیابد و سرمایه‌گذاری اصلی خود را درباره آن انجام دهد تا نیروهایش به هدر نرود و بتواند از فرصت خود حداکثر استفاده را ببرد. اما غالباً در تشخیص اهم و مهم درمی‌مانیم. این آیه به صراحت بیان می‌کند که کلیدی‌ترین نقطه ضعف‌های ما کجاست و توجه اصلی خود را به کجا باید معطوف کنیم.

(۲) «لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»:

قَالَ وَ مَنْ كَبَّرَ بَيْنَ يَدَيِ الْإِمَامِ وَقَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ رِضْوَانَهُ الْأَكْبَرَ وَمَنْ كَتَبَ اللَّهُ رِضْوَانَهُ الْأَكْبَرَ يَجِبُ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُحَمَّدٍ ص وَ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْجَلَالِ فَقُلْتُ لَهُ وَمَا دَارُ الْجَلَالِ قَالَ نَحْنُ الدَّارُ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» فَحُضِرَ الْعَاقِبَةُ يَا سَعْدُ وَ أَمَا مَوَدَّتْنَا لِلْمُتَّقِينَ

بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۱۲؛ مختصر البصائر، ص ۱۸۲

(۴) أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ الْحَكَمِ الْخِطَّابُ، قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ رُشَيْدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَلْمَةُ بْنُ صَالِحِ الْأَحْمَرِ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ الْأَشَقْرِ بْنِ طَلِيقٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ الْعُرْنِيَّ يُحَدِّثُ عَنْ مَرَّةٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: نَعَى إِلَيْنَا حَبِيبُنَا وَ نَبِيَّنَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) نَفْسُهُ - فَبَابِي وَ أُمِّي وَ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ - قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ، فَلَمَّا دَنَا الْفِرَاقُ جَمَعْنَا فِي بَيْتٍ، فَنَظَرَ إِلَيْنَا، فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ، ثُمَّ قَالَ: مَرَحَبًا بِكُمْ، حَيَّاكُمْ اللَّهُ، حَفِظَكُمْ اللَّهُ، نَصَرَكُمْ اللَّهُ، نَفَعَكُمْ اللَّهُ، هَدَاكُمْ اللَّهُ، وَفَقَّكُمْ اللَّهُ، سَلَّمَكُمْ اللَّهُ، قَبَلَكُمْ اللَّهُ، رَزَقَكُمْ اللَّهُ، رَفَعَكُمْ اللَّهُ، أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَ أَوْصَى اللَّهُ بِكُمْ، إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ أَلَا تَعْلَمُوا عَلَى اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) قَالَ لِي وَ لَكُمْ: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» وَ قَالَ سُبْحَانَهُ: «أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ»

قُلْنَا: مَتَى يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَجْلُكَ قَالَ: دَنَا الْأَجَلُ وَ الْمُنْقَلَبُ إِلَى اللَّهِ، وَ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَ جَنَّةِ الْمَأْوَى، وَ الْعَرْشِ الْأَعْلَى، وَ الْكَأْسِ الْأَوْفَى، وَ الْعَيْشِ الْمُنْتَهَى. قُلْنَا: فَمَنْ يَغْسِلُكَ قَالَ: أَخِي وَ أَهْلُ بَيْتِي الْأَدْنَى فَالْأَدْنَى.

الأمالي (للطوسي)، ص ۲۰۷

(۵) احتجاج سلمان الفارسی علی عمر بن الخطاب فی جواب کتاب کتبه إلیه حین کان عامله علی المدائن بعد حذیفه بن الیمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* مِنْ سَلْمَانَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ...

وَ أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُهُ ص يَقُولُ مَنْ وَ لِي سَبْعَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي ثُمَّ لَمْ يَدْعُلْ فِيهِمْ لِقَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانُ فَلْيَنبِي يَا عُمَرُ أَسْلَمُ مِنْ عَمَارَةَ الْمَدَائِنِ مَعَ مَا ذَكَرْتَ أَنِّي أَذَلَّتْ نَفْسِي وَ امْتَهَنْتَهَا فَكَيْفَ يَا عُمَرُ حَالُ مَنْ وَ لِي الْأُمَّةُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ إِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ يَقُولُ - تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ

عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۱۳۲

چرا در میان خواسته‌های مختلفی که می‌تواند انسان را از عاقبت به خیری باز دارد و مانع متقی شدن انسان شود، فقط دو خواسته علو (بلندمرتبی) در زمین و فساد را برشمرد؟

الف. ظاهراً این دو خواسته، اشاره به دو بُعد غضب و شهوت دارند؛ و هر انحرافی از غلبه این دو بر وجود آدمی ریشه می‌گیرد.

ب. هر انحرافی ریشه در این دارد که انسان خود را در افق دنیا خلاصه کند. خداوند فطرت کمال‌طلبی در انسان قرار داده است. اما کسی که افق خواسته‌های خود را به دنیا محدود می‌کند، با توجه به اینکه دنیا دار تزامم است (یعنی اگر شخصی مثلاً مالک یک چیز باشد، شخص دیگر نمی‌تواند مالک همان چیز باشد، برخلاف امور معنوی مانند عام که در آن واحد هزاران نفر می‌توانند واجد یک علم باشند) کمال‌طلبی وی دچار انحراف می‌شود. این انحراف یا در قالب تقابل با دیگران نمود پیدا می‌کند که همان برتری‌طلبی در زمین است؛ و یا در قالب خروج از حد و مرزهای متعارف و وضعیت شایسته (صلاح) خود، که همان فساد است.

ج. ...

﴿۳﴾ «لَا يُرِيدُونَ غُلُوبًا فِي الْأَرْضِ»:

اینکه انسان بلندمرتبه باشد و بخواهد به مقامات عالی برسد، اصلاً چیز بدی نیست و بلکه خداوند در فطرت انسان، کمال‌طلبی را قرار داده است. اما اینکه انسان افق وجود خود را در زمین بخواهد ببیند و بلندمرتبی را در زمین بجوید، انسان را بیچاره می‌کند. ظاهراً این تعبیر دیگری از همان قدرت‌طلبی است.

﴿۴﴾ «لَا يُرِيدُونَ غُلُوبًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا»:

اینکه در این آیه علو در زمین را مقدم بر فساد برشمرد، ظاهراً نشان‌دهنده اهمیت بیشتر آن است. اما چرا علو در زمین مهمتر از فساد است؟

الف. اگر فساد باشد لزوماً علو در زمین نیست (مانند کسی که فقط دنبال شهوترانی است) اما ظاهراً هر جا علو در زمین باشد، فساد را در پی دارد. علاوه بر اینکه در برخی آیات به این وضعیت اشاره شده که برخی انسانها وقتی به قدرت برسند، فساد برپا می‌کنند (بقره/۲۰۵)، این جمله در ادبیات سیاسی هم معروف است که «قدرت، فساد می‌آورد». البته لازم به ذکر است، قدرت‌طلبی زمینی است که فساد می‌آورد؛ و گرنه ممکن است کسی همچون امیرالمومنین ع باشد که در اوج قدرتش ذره‌ای به فساد کشیده نشود، زیرا که قدرت برای او هدف نبوده است.

ب. گناه و زشتی فساد خیلی واضحتر است و غالباً یک انسان مثلاً شهوتران غالباً خودش متوجه فاصله گرفتنش از خدا هست؛ اما زشتی برتری‌طلبی غالباً مخفی‌تر است و شخص برتری‌طلب، غالباً چنان خودشیفته و در دام غرور خود اسیر است که متوجه انحراف خود نمی‌شود؛ لذا خطرش شدیدتر است از خطر فساد. چنانکه گاه میل به برتری‌جویی در قالب لباس دین و دیانت ظاهر می‌شود و دینداری شخص، چون عمق و اصالت ندارد، موجب عجب و غرور وی شده، و او خود را برتر از دیگران می‌شمارد و لذا تشخیصش بسیار سخت‌تر است از جایی که شخص گناه می‌کند و می‌فهمد که گناه کرده است.

به تعبیر دیگر، کسی که گناه و فساد می‌کند امکان دارد توبه کند، اما کسی که دچار عجب شده، خود را خوب می‌بیند و نقطه ضعفی در خود نمی‌بیند که درصدد توبه برآید.

راستی با توجه به اینکه حتی نوع پوشش هم می‌تواند حاکی از برتری طلبی مذموم در این آیه باشد (حدیث ۳) آیا واقعا ما جزء کسانی که خواهان علو در زمین هستیم، نیستیم؟

(۵) «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ ... وَالْأُخْرَى لِلْمُتَّقِينَ»:

در قرآن کریم غالبا برای اشاره به «زندگی دنیا» تعبیر «این» («هذه» الحیاء الدنيا) به کار برده (آل عمران/۱۱۷؛ طه/۷۲؛ عنکبوت/۶۴؛ غافر/۳۲) و در این آیه برای سرای آخرت، تعبیر «آن» (تلك) را. این گونه تعبیرات، چه بسا با ظرافت تمام گوشزد می‌کنند که افق دنیامداران، کوچک است و آنها فقط نوک بینی خود را می‌بینند و در مقابل، نگاه آخرت‌مداران (که همان متقین هستند) بلند است؛ و متقین، عاقبت‌اندیش‌اند نه کوتاه‌بین؛ به همین جهت، عاقبت هم از آن آنان است.

۲۱۸) سوره بقره (۲) آیه ۲۸ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۱۳۹۵/۸/۲

ترجمه

چگونه به خدا کفر می‌ورزید، در حالی که مردگانی بودید، پس زنده‌تان کرد، سپس می‌میراندتان، سپس زنده‌تان می‌کند، سپس به سوی او [است که] بازگردانده می‌شوید.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا» «و» در اینجا «او» حالیه است.

«إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» «الیه» جار و مجرور است که چون متعلق به فعل «ترجعون» است، باید بعد از آن می‌آمد و اکنون که قبل از آن آمده دلالت بر حصر یا تاکید شدید دارد. در واقع برای رساندن این معنا باید بر روی عبارت «به سوی او» تاکید شود که با قرار دادن عبارت [است که] در ترجمه، خواسته‌ایم این حصر و تاکید را نشان دهیم.

فعل «ترجعون» صیغه مضارع مجهول از ماده «رجع» است که کلمه «رجوع» به معنای «بازگشت» در فارسی کاملا آشناست.

حدیث

(۱) از امام حسن عسگری در تفسیر این آیه روایت شده است که:

رسول خدا ص به کفار قریش و یهودیان فرمودند: «چگونه کفر می‌ورزید به خدا» یی که راه‌های هدایت را به شما نشان داد و برحذرتان داشت از اینکه از راه‌های هلاکت پیروی کنید. «و مردگانی بودید» در صلب پدران و رحم مادرانتان «پس زنده‌تان کرد» [یعنی] زنده بیرون‌تان آورد، «سپس می‌میراندتان» در این دنیا و شما را در قبر می‌گذارند «سپس زنده‌تان می‌کند» در قبرها، و در آن به مومنین به خاطر [قبول] پیامبری محمد ص و ولایت علی ع نعمت می‌دهند، و در آن کافران را به خاطر [انکار] آن دو عذاب می‌کنند؛ «سپس به سوی او [است که] بازگردانده می‌شوید» در آخرت، بدین صورت که بعد از آن در قبرها می‌میرید، و سپس برای برانگیخته شدن روز قیامت زنده می‌شوید، بازگردانده می‌شوید به آنچه به شما وعده داد از ثواب بر طاعات – اگر اهل انجام دادنش بودید و عقاب بر معصیت‌ها – اگر اهل ارتکاب آنها بودید.

سپس از امام حسن عسگری سوال می‌شود: یا ابن رسول الله! آیا در قبر نعمت و عذاب هست؟



فرمود بله، قسم به کسی که حضرت محمد ص را به حق مبعوث کرد ... [امام در ادامه به توضیح نحوه قبض روح مومن می‌پردازند که پیامبر و امامان بر بالین مومن می‌آیند و اینکه چگونه ملک الموت او را قبض روح می‌کند و چگونه جواب نکیر و منکر را می‌دهد و سپس سراغ قبض روح کافر و بیان وقایعی که برایش در عالم برزخ رخ می‌دهد می‌پردازند که برای رعایت اختصار به همین مقدار بسنده شد. متن کامل ادامه روایت به زبان اصلی در پاورقی ۱ در لینک زیر آمده است. ]

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۲۱۱

قَالَ الْإِمَامُ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِكِفَارِ قُرَيْشٍ وَ الْيَهُودِ:

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ» الَّذِي دَلَّكُمْ عَلَى طُرُقِ الْهُدَى، وَ جَنَّبَكُمْ أَنْ أَطَعْتُمُوهُ سُبُلَ الرَّدَى. «وَ كُنْتُمْ أَمُوتَاتًا» فِي أَصْنَابِ آبَائِكُمْ وَ أَرْحَامِ أُمَّهَاتِكُمْ «فَأَحْيَاكُمْ» أَخْرَجَكُمْ أَحْيَاءً «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» فِي هَذِهِ الدُّنْيَا وَ يُقْبِرُكُمْ «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» فِي الْقُبُورِ، وَ يُنْعِمُ فِيهَا الْمُؤْمِنِينَ بِبُيُوتِهِ مَحْمَدٍ ص وَ وَلَايَةِ عَلِيِّ ع، وَ يُعَذِّبُ فِيهَا الْكَافِرِينَ بِهِمَا «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» فِي الْآخِرَةِ بِأَنْ تَمُوتُوا فِي الْقُبُورِ بَعْدَ، ثُمَّ تُحْيَوْنَ لِلْبَعْثِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، تُرْجَعُونَ إِلَى مَا وَعَدْتُكُمْ مِنَ النَّوَابِ عَلَى الطَّاعَاتِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِيهَا، وَ مِنَ الْعِقَابِ عَلَى الْمَعَاصِي إِنْ كُنْتُمْ مُقَارِفِيهَا

فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فِی الْقَبْرِ نَعِيمٌ، وَ عَذَابٌ؟

قَالَ: إِي، وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا ص بِالْحَقِّ نَبِيًّا ... ۱

۱. قَالَ: إِي، وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا ص بِالْحَقِّ نَبِيًّا، وَ جَعَلَهُ زَكِيًّا، هَادِيًّا، مَهْدِيًّا وَ جَعَلَ أَخَاهُ عَلِيًّا بِالْمَهْدِ وَفِيًّا، وَ بِالْحَقِّ مَلِيًّا وَ لَدَى اللَّهِ مَرْضِيًّا، وَ إِلَى الْجِهَادِ سَابِقًا، وَ لِلَّهِ فِي أَحْوَالِهِ مُوَافِقًا، وَ لِلْمَكَارِمِ حَائِزًا، وَ بِنَصْرِ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ فَائِزًا، وَ لِلْعُلُومِ حَاوِيًّا، وَ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ مُوَالِيًّا، وَ لِأَعْدَائِهِ مُنَاوِيًّا وَ بِالْخَيْرَاتِ نَاهِيًّا، وَ لِلْقَبَائِحِ رَافِيًّا وَ لِلشَّيْطَانِ مُخْزِيًّا، وَ لِلْفَسَقَةِ الْمَرْدَةِ مُقْصِيًّا وَ لِمُحَمَّدٍ ص نَفْسًا، وَ بَيْنَ يَدَيْهِ لَدَى الْمَكَارِهِ تُرْسًا وَ جُنَّةً. آمَنْتُ بِهِ أَنَا، وَ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع، عَبْدُ رَبِّ الْأَرْبَابِ، الْمُفْضَلُ عَلَى أُولَى الْأَلْبَابِ - الْحَاوِي لِعُلُومِ الْكِتَابِ، زَيْنٌ مَنْ يُوَافِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي عِرْصَاتِ الْحِسَابِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ص صَفِيُّ الْكَرِيمِ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ إِنْ فِي الْقَبْرِ نَعِيمًا يُؤْفَرُ اللَّهُ بِهِ حُطُوظَ أَوْلِيَائِهِ وَ إِنْ فِي الْقَبْرِ عَذَابًا يُشَدَّدُ اللَّهُ بِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ.

إِنَّ الْمُؤْمِنَ الْمُؤَالِي لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ، الْمُتَّخِذَ لِعَلِيٍّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ص إِمَامَةً - الَّذِي يَحْتَدِي مِثَالَهُ، وَ سَيِّدَهُ الَّذِي يُصَدِّقُ أَقْوَالَهُ، وَ يُصَوِّبُ أَعْمَالَهُ، وَ يُطِيعُهُ بِطَاعَةِ مَنْ يَنْدُبُهُ- مِنْ أَطَايِبِ ذُرِّيَّتِهِ لِأُمُورِ الدِّينِ وَ سِيَاسَتِهِ، إِذَا حَضَرَهُ مِنْ [أَمْرِ] اللَّهِ تَعَالَى مَا لَا يُرَدُّ، وَ نَزَلَ بِهِ مِنْ قَضَائِهِ مَا لَا يُصَدُّ، وَ حَضَرَهُ مَلِكُ الْمَوْتِ وَ أَعْوَانُهُ، وَ جَدَّ عِنْدَ رَأْسِهِ مُحَمَّدًا ص رَسُولَ اللَّهِ [سَيِّدَ النَّبِيِّينَ] مِنْ جَانِبٍ، وَ مِنْ جَانِبِ آخَرَ عَلِيًّا ع سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ، وَ عِنْدَ رِجْلَيْهِ مِنْ جَانِبِ الْحَسَنِ ع سَيِّدَ النَّبِيِّينَ، وَ مِنْ جَانِبِ آخَرِ الْحُسَيْنِ ع سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ أَجْمَعِينَ، وَ حَوَالِيهِ بَعْدَهُمْ خِيَارَ خَوَاصِّهِمْ وَ مُحِبِّهِمُ الَّذِينَ هُمْ سَادَةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ - بَعْدَ سَادَاتِهِمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَيَنْظُرُ إِلَيْهِمُ الْعَلِيلُ الْمُؤْمِنُ، فَيَخَاطِبُهُمْ بِحَيْثُ يَجِبُ اللَّهُ صَوْتَهُ عَنْ آذَانِ حَاضِرِيهِ - كَمَا يَجِبُ رُوَيْتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رُوِيَةَ خَوَاصِّنَا عَنْ عِيُونِهِمْ، لِيَكُونَ إِيْمَانُهُمْ بِذَلِكَ أَعْظَمَ ثَوَابًا لِشِدَّةِ الْمِحْنَةِ عَلَيْهِمْ فِيهِ.

فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ رَبِّ الْعِزَّةِ، بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا وَصِيَّ رَسُولِ [رَبِّ] الرَّحْمَةِ، بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي يَا شَيْلِي مُحَمَّدٍ وَ ضِرْغَامِيهِ، وَ [يَا] وَ لَدَيْهِ وَ سِبْطِيهِ، وَ [يَا] سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْمُقَرَّبِينَ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ الرِّضْوَانِ. مَرْحَبًا بِكُمْ [يَا] مَعَاشِرَ خِيَارِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ وَ لَدَيْهِمَا مَا كَانَ أَعْظَمَ شَوْقِي إِلَيْكُمْ! وَ مَا أَشَدَّ سُورِي الْأَنْ بِلِقَائِكُمْ! يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا مَلِكُ الْمَوْتِ قَدْ حَضَرَنِي، وَ لَا أَشْكُ فِي جَلَالَتِي فِي صَدْرِهِ لِمَكَانِكَ وَ مَكَانِ أَخِيكَ مِنِّي - فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ص: كَذَلِكَ هُوَ. ثُمَّ يُقْبَلُ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى مَلِكِ الْمَوْتِ فَيَقُولُ: يَا مَلِكُ الْمَوْتِ اسْتَوْصِ بِوَصِيَّةِ اللَّهِ - فِي الْإِحْسَانِ إِلَى مَوْلَانَا وَ خَادِمِنَا وَ مُحِبِّنَا وَ مُؤْتِرِنَا.

فَيَقُولُ [لَهُ] مَلِكُ الْمَوْتِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مُرُّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا قَدْ أَعَدَّ [اللَّهُ] لَهُ فِي الْجَنَانِ.

فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: انْظُرْ إِلَى الْعُلُوِّ. فَيَنْظُرُ إِلَى مَا لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَلْبَابُ - وَ لَا يَأْتِي عَلَيْهِ الْعُدَدُ وَ الْحِسَابُ.

۲) روایتی در بیان اسماء الله از پیامبر اکرم ص نقل شده است که در فرازی از آن آمده است:

و از تو درخواست دارم به حق آن اسمت که با آن آفریدی و با آن جمیع مخلوقات را زنده کردی بعد از اینکه مرده بودند با آن اسم، هنگامی که در کتابت فرمودی: «چگونه به خدا کفر می‌ورزید، در حالی که مردگانی بودید، پس زنده‌تان کرد، سپس می‌میراندتان، سپس زنده‌تان می‌کند، سپس به سوی او [است که] بازگردانده می‌شوید.»

البلد الامین و الدرع الحصین، ص ۴۱۷

الأسماء الحسنی وَ هِیَ مَرْوِیَّةٌ عَنِ النَّبِیِّ ص ... وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِی خَلَقْتَ بِهِ وَ أَحْيَيْتَ جَمِیعَ خَلْقِكَ بَعْدَ أَنْ كَانُوا أَمْوَاتًا بِذَلِكَ الْإِسْمِ إِذْ قُلْتَ فِی كِتَابِكَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

۳) از امام باقر ع روایت شده است که فرمودند:

زندگی و مرگ دو مخلوق از مخلوقات خداوند هستند، هنگامی که مرگ آمد و داخل در انسان شد در چیزی داخل نمی‌شود مگر اینکه زندگی از آن خارج شده باشد.

الکافی، ج ۳، ص ۲۵۹

فَيَقُولُ مَلِكُ الْمَوْتِ: كَيْفَ لَا أَرْفُقُ بِمَنْ ذَلِكَ ثَوَابُهُ، وَ هَذَا مُحَمَّدٌ وَ عِتْرَتُهُ زُورًا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْمَوْتَ عَقَبَةً - لَا يَصِلُ إِلَى تِلْكَ الْجِنَانِ إِلَّا مَنْ قَطَعَهَا، لَمَا تَنَاولَتْ رُوحَهُ، وَ لَكِنْ لِخَادِمِكَ وَ مُحِبِّكَ هَذَا أَسْوَةٌ بَك - وَ بِسَائِرِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ - الَّذِينَ أَذِيقُوا الْمَوْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى. ثُمَّ يَقُولُ مُحَمَّدٌ ص: يَا مَلِكُ الْمَوْتِ هَاكَ أَخَانَا قَدْ سَلَمْنَاكَ إِلَيْكَ فَاسْتَوْصِ بِهِ خَيْرًا. ثُمَّ يَرْتَفِعُ هُوَ وَ مَنْ مَعَهُ إِلَى رِضِّ الْجِنَانِ. وَ قَدْ كُشِفَ عَنِ الْغِطَاءِ وَ الْحِجَابِ لِعَيْنِ ذَلِكَ الْمُؤْمِنِ الْعَلِيلِ، فَيَرَاهُمْ الْمُؤْمِنُ هُنَاكَ بَعْدَ مَا كَانُوا حَوْلَ فِرَاشِهِ.

فَيَقُولُ: يَا مَلِكُ الْمَوْتِ الْوَحَا، الْوَحَا تَنَاولَ رُوحِي وَ لَا تُبَلِّغْنِي هَاهُنَا، فَلَا صَبْرَ لِي عَنِ مُحَمَّدٍ وَ عِتْرَتِهِ وَ الْحَقْنِي بِهِمْ. فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَنَاولُ مَلِكُ الْمَوْتِ رُوحَهُ فَيَسْأَلُهَا، كَمَا يُسْأَلُ الشَّعْرَةَ مِنَ الدَّقِيقِ، وَ إِنْ كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّهُ فِي شِدَّةٍ فَلَيْسَ فِي شِدَّةٍ، بَلْ هُوَ فِي رَخَاءٍ وَ لَذَّةٍ. فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ وَ جَدَّ جَمَاعَتَنَا هُنَاكَ، فَإِذَا جَاءَ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ قَالَ أَحَدُهُمَا لِلْآخَرِ: هَذَا مُحَمَّدٌ، وَ [هَذَا] عَلِيُّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ خِيَارُ صِحَابَتِهِمْ بِحَضْرَةِ صَاحِبِنَا فَلَنْتَضِعَ لَهُمْ. فَيَأْتِيَانِ وَ يُسَلِّمَانِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ ص سَلَامًا [تَامًا] مُنْفَرِدًا، ثُمَّ يُسَلِّمَانِ عَلَيَّ سَلَامًا تَامًا مُنْفَرِدًا، ثُمَّ يُسَلِّمَانِ عَلَيَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَلَامًا يَجْمَعَانِي فِيهِ، ثُمَّ يُسَلِّمَانِ عَلَيَّ سَائِرِ مَنْ مَعَنَا مِنْ أَصْحَابِنَا.

ثُمَّ يَقُولَانِ: قَدْ عَلِمْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ زِيَارَتَكَ فِي خَاصَّتِكَ لِخَادِمِكَ وَ مَوْلَاكَ، وَ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ يُرِيدُ إِظْهَارَ فَضْلِهِ لَمَنْ يَهْدِيهِ الْحَضْرَةَ - مِنْ أُمَّلَاكِهِ - وَ مَنْ يَسْمَعُنَا مِنْ مَلَائِكَتِهِ بَعْدَهُمْ - لَمَا سَأَلْنَا، وَ لَكِنْ أَمْرُ اللَّهِ لَا بُدَّ مِنْ امْتِنَالِهِ. ثُمَّ يَسْأَلَانِيهِ يَقُولَانِ: مَنْ رَبُّكَ وَ مَا دِينُكَ وَ مَنْ نَبِيِّكَ وَ مَنْ إِمَامُكَ وَ مَا قَبْلَتُكَ وَ مَنْ إِخْوَانُكَ فَيَقُولُ: اللَّهُ رَبِّي، وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّي، وَ عَلِيُّ وَ صِیُّ مُحَمَّدٍ إِمَامِي، وَ الْكَعْبَةُ قِبْلَتِي وَ الْمُؤْمِنُونَ الْمَوَالُونَ لِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ [وَ آلِهِمَا] وَ أَوْلِيَائُهُمَا، وَ الْمَعَادُونَ لِأَعْدَائِهِمَا إِخْوَانِي. [وَ] أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ أَخَاهُ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ، وَ أَنَّ مَنْ نَصَبَهُمُ لِلْإِمَامَةِ مِنْ أَطْيَابِ عِتْرَتِهِ - وَ خِيَارِ ذُرِّيَّتِهِ خُلَفَاءِ الْأُمَّةِ وَ وِلَاءِ الْحَقِّ، وَ الْقَوَامُونَ بِالْعَدْلِ فَيَقُولُ: عَلَيَّ هَذَا حَبِيبَتِي، وَ عَلَيَّ هَذَا مِتِّي، وَ عَلَيَّ هَذَا تُبْعْتُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، وَ تَكُونُ مَعَ مَنْ تَتَوَلَّاهُ - فِي دَارِ كَرَامَةِ اللَّهِ وَ مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِهِ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: وَ إِنْ كَانَ لِأَوْلِيَائِنَا مُعَادِيًا، وَ لِأَعْدَائِنَا مُوَالِيًا، وَ لِأَعْدَائِنَا بِالْقَابِ مَلْقَبًا، فَإِذَا جَاءَهُ مَلِكُ الْمَوْتِ لِنَزْعِ رُوحِهِ مَثَلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِذَلِكَ الْفَاجِرِ - سَادَتَهُ الَّذِينَ اتَّخَذَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ، عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْوَاعِ الْعَذَابِ مَا يَكَادُ نَظَرُهُ إِلَيْهِمْ يَهْلِكُهُ، وَ لَا يَزَالُ يَصِلُ إِلَيْهِمْ مِنْ حَرِّ عَذَابِهِمْ مَا لَا طَاقَةَ لَهُ بِهِ. فَيَقُولُ لَهُ مَلِكُ الْمَوْتِ: [يَا] أَيُّهَا الْفَاجِرُ الْكَافِرُ - تَرَكْتَ أَوْلِيَائِ اللَّهِ إِلَى أَعْدَائِهِ فَالْيَوْمَ لَا يُغْنُونَ عَنْكَ شَيْئًا، وَ لَا تَجِدُ إِلَى مَنَاصِ سَبِيلًا. فَيَرِدُ عَلَيْهِ مِنَ الْعَذَابِ - مَا لَوْ قَسِمَ أَذْنَاهُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا لَأَهْلَكَهُمْ. ثُمَّ إِذَا أُدْلِيَ فِي قَبْرِهِ رَأَى بَابًا مِنَ الْجَنَّةِ مَفْتُوحًا إِلَى قَبْرِهِ يَرَى مِنْهُ خَيْرَاتِهَا، فَيَقُولُ [لَهُ] مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ: انظُرْ إِلَى مَا حُرِّمْتَهُ مِنْ [تِلْكَ] الْخَيْرَاتِ. ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابٌ مِنَ النَّارِ يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْهُ [مِنْ] عَذَابِهَا. فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لَا تَقِمِ السَّاعَةَ [يَا رَبِّ] لَا تَقِمِ السَّاعَةَ.

مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: الْحَيَاءُ وَالْمَوْتُ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ الْمَوْتُ فَدَخَلَ فِي الْإِنْسَانِ لَمْ يَدْخُلْ فِي شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ خَرَجَتْ مِنْهُ الْحَيَاءُ.

تدبر

(۱) «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

تعبیر «چگونه چنین می‌کنید در حالی که» تعبیری است که برای مذمت کردن یک کار نامعقول به کار می‌رود و در این آیه، کفر ورزیدن افراد به عنوان یک کار نامعقول مورد مذمت قرار گرفته است، بدین صورت که اگر کسی به این تحولات زندگی و مرگ توجه می‌کرد، دیگر کفر نمی‌ورزید.

اما در وقوع این تحولات، چه نکته‌ای وجود دارد که با توجه به آن، کفر ورزیدن افراد، مورد مذمت واقع شود؟ «کفر» در این آیه را هم می‌توان به معنای کفران نعمت و ناسپاسی گرفت (مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۷۲) و هم کفر به معنای مصطلح (با توجه به سیاق آیات قبل، بویژه آیه ۲۶):

در صورتی که کفر به معنای ناسپسی باشد، ادامه آیه در مقام بیان نعمتهای خدا بر انسان است؛ یعنی این مرگ و حیاتهای مکرر از نعمتهای الهی بر انسان است که این گونه سیر حرکت کمالی انسان رقم می‌خورد و شما چرا این نعمتها را درک نمی‌کنید و بدان کفر می‌ورزید؟

و در صورتی که کفر اصطلاحی مد نظر باشد، شاید از این جهت یک استدلال به حساب می‌آید که شما ببینید زندگی و مرگتان دست خودتان نیست، بلکه کس دیگری در کار است که او شما را زنده کرد، بدون اینکه بخواهید، و می‌میراند بدون اینکه بخواهید و دوباره زنده می‌کند ... در واقع، اگر زندگی و مرگتان به دست خودتان نیست، پس یک قدرت قاهره‌ای فوق شما وجود دارد که همه چیز شما به دست اوست، و چرا شما این قدرت قاهره را انکار می‌کنید؟ راستی!

آیا ما تا به حال به دو مرگ و زندگی به عنوان دو نعمت الهی نگاه کرده‌ایم؟

و آیا اینکه مرگ و زندگی مان دست خودمان نیست، موجب شده که دست از غرور و تکبر برداریم و در مقابل خداوند خاضع شویم؟

(۲) «وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا»

مرگ نیستی نیست، بلکه خودش مرحله‌ای از خلق الهی است (حدیث ۳) شاید به همین جهت است که به وضعیت ما قبل از اینکه روح در بدن دمیده شود و اصطلاحاً زندگی را آغاز کنیم، مرده اطلاق شده است.

(۳) «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»:

از قیامت به عنوان موقفی که «به سوی خدا بازگردانده می‌شوید» یاد شده است.

در این تعبیر اولاً اشاره است به اینکه در قیامت همه چیز به دست خداست، و دیگر کاری از دست کسی بر نمی‌آید (مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۷۱)

و ثانیاً همین که با فعل مجهول یاد کرد، یعنی این برگشت به سوی خدا، دیگر امری نیست که خودتان به اراده خود انجام دهید؛ بلکه دیگر وضعیتی است که همه را خواه ناخواه به سوی خدا برمی‌گردانند.

(۴) «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»:

در این آیه سخن از یک مرگ اولیه است؛ و سپس دو زنده کردنی که یک میراندن در بین آن هست؛ و بحث بازگشت ما به خدا (که علی القاعده اشاره به موقف قیامت است) بعد از اینها مطرح شده است. منظور از اینها چیست؟

الف. شما مردگانی در صلب پدرانتان بودید، یعنی همان نطفه؛ سپس زنده شدید و دوباره مردید و دوباره زنده می شوید پس دو مرگ و دو حیات در کار است. (قتاده)

ب. شما هیچی نبودید (مرگ اول به معنای عدم است) سپس شما را آفرید (زنده شدن اول) سپس شما را میراند سپس در روز قیامت زنده می شوید (ابن عباس و ابن مسعود)

ج. مرگ اول به معنای اینکه هیچ سخنی از شما نبود و زندگی اول یعنی آشکار شدن و مطرح شدن شما، و مرگ بعدی همان مرگی است که می شناسیم و حیات بعدی همان حیات در آخرت است.

د. مرگ اول وضعیت نطفه است، سپس زندگی در دنیا است، سپس مردن است، و بعد از آن زندگی در عالم قبر (یعنی حیات برزخی، و واضح است که منظور از عالم قبر، غیر از وضعیت فیزیکی مادی ای است که ما با شکافتن قبر می توانیم در آن ملاحظه کنیم) و سپس محشور شدن برای قیامت.

ه. مرگ اول قبل از تولد است، و زندگی و مرگ بعدی همین زندگی و مرگ متعارفی است که ما می شناسیم، سپس زندگی بعدی اشاره به رجعت می کند که عده ای مجدداً زنده می شوند، و در مرحله بعد همگی در قیامت به سوی خدا برمی گردند.

و. این مرگ و حیات های پیاپی اشاره به سیر وجودی انسان دارد که نهایتاً به سوی خدا برمی گردد. در واقع تعبیر «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» مردگانی بودید، پس زنده تان کرد، سپس می میراندتان، سپس زنده تان می کند» دارد اشاره می کند به مدل سیر آدمی، نه لزوماً یک یا دو مرحله؛ و این تعبیر، مقدمه ای است برای اثبات اینکه: «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» به سوی او است که بازگردانده می شوید».

### توضیح دیدگاه های فوق:

چهار دیدگاه اول را مرحوم طبرسی از قدما نقل کرده است (مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷۲)

اما علامه طباطبایی تنها دیدگاه چهارم را قبول دارد (که حدیث ۱ هم موید همین دیدگاه است) بدین دلیل که اگر حیات دوم، همان حیات اخروی می بود باید با حرف «و» یا «ف» به کار می برد که نشان دهنده متصل بودن آن حیات به رجوع الی الله است، اما در آیه از کلمه «ثم» استفاده شده که دلالت بر فاصله افتادن می کند، پس آن حیات دوم، غیر از حیات اخروی است. (المیزان، ج ۱، ص ۱۱۲)

بر اساس همین استدلال فوق، برخی مانند شیخ حر عاملی دیدگاه پنجم را قائل شده اند، که: این آیه دلالت بر احیائی قبل از قیامت دارد، و می تواند اشاره به رجعت باشد (الإيقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص ۸۴)

دیدگاه ششم را بدین صراحت کسی نگفته است اما به نظر می رسد ملای رومی در شعر زیر می خواسته به چنین مطلبی اشاره کند:

از جمادی مُردم و نامی شدم

وز نما مُردم به حیوان برزدم

مُردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

حمله‌ی دیگر بمیرم از بشر  
تا بر آرم از ملایک پر و سر  
وز ملک هم بایدم جستن ز جو  
کل شیء هالک الا وجهه  
بار دیگر از ملک قربان شوم  
آنچ اندر وهم ناید آن شوم  
پس عدم کردم چون ارغنون  
گویدم که انا الیه راجعون

<http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar3/sh187/>

توجه:

۱. ان‌شاءالله از چهارشنبه ۵ آبان ۱۳۹۵ هر روز ساعت ۹:۱۰ کلاس درس (یا بهتر بگوییم جلسه مباحثه‌ای) در زمره کلاس‌های درس آزاد حوزه، در مدرّس ۲۰۶ از مدرسه علمیه امام کاظم ع (قم، خیابان معلم، نزدیک میدان معلم) برای بحث درباره آیاتی که در هر روز در کانال قرار داده می‌شود، برقرار خواهد شد. اگر مخاطبانی آمدند و کلاس برقرار شد، ان‌شاءالله فایل‌های صوتی آن جلسات هم در همین کانال بارگذاری خواهد شد.
۲. ان‌شاءالله از این پس، سعی می‌شود به نحوی آیات به صورت موضوعی انتخاب شود. اولین موضوعی که در نظر گرفته شده، در حوزه انسان‌شناسی، و آیات مربوط به آفرینش انسان است که آیات ۲۸-۲۹ سوره بقره به عنوان مدخل بحث قرار گرفت و سپس آیات ۳۰-۳۹ سوره بقره که مشخصاً درباره آفرینش انسان است با همین سبک هر روز یک آیه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲۱۹) سوره بقره (۲) آیه ۲۹ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ

شَيْءٍ عَلِيمٌ ۱۳۹۵/۱/۳

ترجمه

او است که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به تدبیر آسمان پرداخت، پس آنها را [به صورت] هفت آسمان سامان داد و او به همه چیز کاملاً داناست.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

درباره دو کلمه «استوی» و «سوئی» در جلسه ۱۳۴ توضیحات لازم ارائه گردید.

«فَسَوَّاهُنَّ»: علی القاعده انتظار می‌رفت تعبیر به صورت «فسواها» بیاید. اینکه چرا به صورت فسواهن آمده و مرجع ضمیر

«هن» چیست، نظرات متعددی بیان شده است:

الف. به «سما» برمی‌گردد، زیرا سما اسم جنس است و اسم جنس بر کم و زیاد دلالت می‌کند. (مجمع البیان، ج ۱،

ص ۱۷۳؛ الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۳)<sup>۱</sup>

ب. سما، جمع «سماوه» یا «سمائه» است (الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۳) لذا گاه مونث می‌آید و گاه مذکر می‌آید مانند «السَّمَاءُ

مُنْفَطِرٌ بِهِ» همان طور که در جمعی که با واحدش در یک «ه» اختلاف دارد (مانند نخل و نخله، بقر و بقره) چنین است. (مجمع

البیان، ج ۱، ص ۱۷۳)

ج. سماوات، سما روی سما است، پس در تقدیر واحد است و واحدش جماعت است (مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷۳)

یعنی اینکه اول گفت سما و بعد آن را به صورت سماوات آورد «إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» هر دو به یک حقیقت

رجوع می‌کند از دو منظر، از جهتی واحد و از جهتی جمع است.

د. ضمیر «هن» مبهم است و «سماوات» تفسیر آن است. (الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۳) یعنی نیاز نیست که حتما مرجع ضمیر

قبل از ضمیر بیاید؛ بلکه در زبان عربی گاه یک ضمیری می‌آید که مرجع ندارد و مبهم است [مثلا برای اینکه توجه مخاطب را

به خود جلب کند] و سپس کلمه‌ای می‌آید که مقصود از آن ضمیر را معلوم می‌کند.

#### حدیث

۱) از امیرالمومنین ع درباره آیه «او است که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به تدبیر آسمان پرداخت،

پس آنها را [به صورت] هفت آسمان سامان داد و او به همه چیز کاملاً داناست» سوال شد، فرمودند:

«او است که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید» تا عبرت گیرید و آن را وسیله‌ای برای رسیدن به رضوان الهی

قرار دهید و از عذاب آتش او خود را حفظ کنید «سپس به تدبیر آسمان پرداخت، پس آنها را [به صورت] هفت آسمان سامان

داد و او به همه چیز کاملاً داناست» و به خاطر علمش به همه چیز مصلحت‌ها را می‌دانست، پس هر آنچه در زمین است را به

خاطر مصلحت‌های [مربوط به] شما آفرید، ای فرزندان آدم.

عیون أخبار الرضا ع، ج ۲، ص ۱۲۱۳؛ التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري ع، ص ۲۱۵

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ صَيَّادٍ

عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الرُّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى

بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ أَمِيرُ

الْمُؤْمِنِينَ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ قَالَ:

۱. فراء هم سخنی دارد که به نظر می‌رسد ذیل همین قول می‌توان قرارش داد: فأما قوله: ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ فَإِنَّ السَّمَاءَ فِي مَعْنَى جَمْعٍ، فَقَالَ

«فَسَوَّاهُنَّ» لِلْمَعْنَى الْمَعْرُوفِ أَنَّهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ. وَكَذَلِكَ الْأَرْضُ يَقَعُ عَلَيْهَا - وَ هِيَ وَاحِدَةٌ - الْجَمْعُ. وَ يَقَعُ عَلَيْهِمَا التَّوْحِيدُ وَ هُمَا مَجْمُوعَتَانِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ

جَلَّ: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ثُمَّ قَالَ: «وَ مَا بَيْنَهُمَا» وَ لَمْ يَقُلْ بَيْنَهُنَّ، فَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى مَا قُلْتُ لَكَ. (معانی القرآن، ج ۱، ص ۲۵)

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» لَتَعْبَرُوا بِهِ وَتَتَوَصَّلُوا بِهِ إِلَىٰ رِضْوَانِهِ، وَتَتَوَقَّوْا بِهِ مِنْ عَذَابِ نِيرَانِهِ «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» أَخَذَ فِي خَلْقِهَا وَإِتْقَانِهَا «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» وَ لِعَلِمِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمَ الْمَصَالِحِ فَخَلَقَ لَكُمْ كُلَّ مَا فِي الْأَرْضِ لِمَصَالِحِكُمْ يَا بَنِي آدَمَ.

۲) یکی از محدثین اهل سنت به نام ابوقره از صفوان بن یحیی می‌خواهد که او را خدمت امام رضاع ببرد تا سوالاتی از ایشان بپرسد. بعد از اینکه سوالاتی درباره احکام شرعی می‌پرسد، بحث به توحید کشیده می‌شود و سوالاتی در این زمینه می‌پرسد... [تا بدانجا می‌رسد که]:

ابوقره گفت: آیا جای خداوند در فوق آسمانها و نه در مادون آنها نیست؟

امام فرمود: او در آسمانها و در زمین الله است و «او کسی است که در زمین اله و معبود است و در آسمان هم اله و معبود است» (زخرف/۸۴) و «اوست که شما را در رَجَم‌ها هرگونه که خواست صورت بخشید» (آل عمران/۶) و «او با شماست هر جا که باشید» (حدید/۴) و او است که «به تدبیر آسمان پرداخت در حالی که دود بود» و «او است که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به تدبیر آسمان پرداخت، پس آنها را [به صورت] هفت آسمان سامان داد» و اوست که «بر عرش مسلط بود» (اعراف/۵۴) بدرستی که او بود و هیچ خلق نبود و او همچنان همان طور است که هیچ خلقی نبود، چرا که همراه با دگرگون شوندگان از حالی به حال دیگر منتقل نگردد.

أبو قره گفت: [اگر خدا در بالای آسمانها نیست] پس چرا در هنگامی که دعا می‌کنید دستهای خود بسوی آسمان بلند می‌کنید؟

فرمود که: خداوند بندگانش را با انواعی از عبادت به بندگی واداشت و خدا را انواعی از وضعیتهاست که در آن وضعیتها به درگاه او پناه برند و رسم بندگی به جا آورند؛ پس بندگانش با سخن و علم و عمل و توجه و مانند آن به بندگی واداشت، آنها را به بندگی واداشت با اینکه در نماز به جانب کعبه توجه کنند و نیز در حج و عمره به کعبه روی آورند؛ و به بندگی واداشت بندگانش را هنگام دعا کردن و تقاضا و تضرع کردن، به اینکه دستهایشان را باز کنند و رو به آسمان بگیرند تا نشان از حالت درماندگی، و علامت بندگی و تذلل به درگاه الهی باشد.

الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۴۰۷

وَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: سَأَلَنِي أَبُو قُرَّةَ الْمُحَدَّثُ صَاحِبُ شُبْرُمَةَ أَنْ أُدْخِلَهُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاعِ فَاسْتَأْذَنَهُ فَأَذِنَ لَهُ فَدَخَلَ فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْيَاءَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْفَرَائِضِ وَالْأَحْكَامِ حَتَّى بَلَغَ سُؤْالَهُ إِلَى التَّوْحِيدِ فَقَالَ لَهُ...

... فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ أَلَيْسَ هُوَ فَوْقَ السَّمَاءِ دُونَ مَا سِوَاهَا؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ (زخرف/۸۴) وَ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ (آل عمران/۶) وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (حدید/۴) وَ هُوَ الَّذِي اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ وَ هُوَ الَّذِي اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ (بقره/۲۹) وَ هُوَ الَّذِي اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ (اعراف/۵۴) قَدْ كَانَ وَ لَا خَلْقَ وَ هُوَ كَمَا كَانَ إِذْ لَا خَلْقَ لَمْ يَنْتَقِلْ مَعَ الْمُنتَقِلِينَ

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ فَمَا بِالْكُمْ إِذْ دَعَوْتُمْ رَفَعْتُمْ أَيْدِيَكُمْ إِلَى السَّمَاءِ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع إِنَّ اللَّهَ اسْتَعْبَدَ خَلْقَهُ بِضُرُوبٍ مِنَ الْعِبَادَةِ وَ لِلَّهِ مَفَازِعٌ يَفْرَعُونَ إِلَيْهِ وَ مُسْتَعْبَدٌ فَاسْتَعْبَدَ عِبَادَهُ بِالْقَوْلِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ وَ التَّوَجُّهِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ اسْتَعْبَدَهُمْ بِتَوَجُّهِ الصَّلَاةِ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ وَجَّهَ إِلَيْهَا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ وَ اسْتَعْبَدَ خَلْقَهُ عِنْدَ الدُّعَاءِ وَ الطَّلَبِ وَ النَّضْرُوعِ بِبَسْطِ الْأَيْدِي وَ رَفْعِهَا إِلَى السَّمَاءِ لِحَالِ الْإِسْتِكَانَةِ وَ عِلَامَةِ الْعُبُودِيَّةِ وَ التَّذَلُّلِ لَهُ

۳) امیرالمومنین ع در اولین خطبه نهج البلاغه، توصیفی از نحوه آفرینش آسمانها و زمین دارند. [متن این خطبه از دشوارترین متنهاست که در ترجمه آن، نیم‌نگاهی به ترجمه‌های شهیدی و شیروانی داشته‌ایم. اگر کسی بخواهد از این متن در شناخت فیزیکی نحوه آفرینش استفاده کند حتما باید به متن اصلی عربی مراجعه کند و متوجه باشد که کجا بیان تشبیهی و کجا حقیقی است. اما فرازهایی از خطبه که مرتبطند:]

خلق را پدید آورد چه پدید آوردنی و آفرینش را آغاز کرد چه آغاز کردنی، بی‌اندیشه‌ای که به جولان آورد، یا تجربه‌ای که از آن بهره برد یا جنبشی که [در خود] پدید آورد یا عزمی که در آن به تردید افتد. هر چیزی را به وقت خود حواله کرد و اجزای مخالف را با هم سازوار ساخت، و هر یک را طبیعت و غریزه خاص خود داد و آن را همراهش کرد، در حالی که پیش از آن که آغازشان کند بدانها دانا بود، و به حدود و پایانشان احاطه داشت، و هم‌جوارها و چگونگی‌شان را می‌شناخت.

سپس خداوند سبحان فضاها را شکافته و کرانه‌های گشوده و هوایی در بین آن پدید آورد، و در آن آبی روان کرد که موجهای آن یکدیگر را می‌شکست، و هر یک بر دیگری می‌نشست. آب را بر پشت بادی نهاد سخت وزنده و هر پایداری را درهم شکننده. باد را بفرمود تا آب را باز دارد و فرو سو آمدنش نگذارد و در آن مرز بماند. هوای شکافته در زیر باد به جریان و آب جهنده بر بالای آن روان. سپس بادی نازا آفرید تا پیاپی و سخت بوزید، از برخاستن‌گاهی دور و ناپدید. پس آن باد را بفرمود تا آب انباشته را بگرداند و موج دریا را برانگیزاند. آن باد چنانکه گویی مشکمی را می‌جنبد آب را به هم زد و با همان شدت که در فضا می‌وزید به جانب آب دوید، چنانکه اولش را به آخرش و ساکن آن را به امواج خروشانش رساند [= آن را کاملاً درهم آمیخت] تا آنکه آب فراوانی روی هم انباشته گردید و روی آب، کفها بر آورد. پس آن کف را در هوای شکافته و فضای گسترده بالا برد، و از آن هفت آسمان برآورد. پایین‌ترینشان را موجی مهار شده قرار داد و بالاترینشان را سقفی محفوظ، بلند و افراشته، بی‌هیچ ستون بالا رفته و بر پا، و بی‌میخ و طناب استوار و پابرجا. پس آسمانها را به ستاره‌های رخشان و کوکبهای تابان بیاراست، و در آن چراغی فروزان و ماهی تابان جاری ساخت، در چرخگی گردان و سقفی گذران و لوحی روان.

#### نهج البلاغه، خطبه ۱

... أَنشَأَ الْخَلْقَ إِنشَاءً وَ ابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً بِلَا رَوِيَّةٍ أَجَالَهَا وَ لَا تَجْرِبَةَ اسْتَفَادَهَا وَ لَا حَرَكَهَ أَخْدَتْهَا وَ لَا هَمَامَةَ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا وَ [لَاءَم] لَأَمَ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا وَ عَرَزَ عَرَائِزَهَا وَ أَلْزَمَهَا أَشْبَاحَهَا عَالِمًا بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا مُحِيطًا بِحُدُودِهَا وَ انْتِهَائِهَا عَارِفًا بِقَرَائِنِهَا وَ أَحْنَائِهَا

ثُمَّ أَنشَأَ سُبْحَانَهُ فَتَقَّ الْأَجْوَاءَ وَ شَقَّ الْأَرْجَاءَ وَ سَكَايِكَ الْهُوَاءَ فَأَجْرَى فِيهَا مَاءً مُتَلَاطِمًا تَيَّارُهُ مُتَرَكِمًا زَخَّارُهُ حَمَلُهُ عَلَى مَتْنِ الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ وَ الزَّرْعِ الْفَاصِفَةِ فَأَمْرَهَا بَرْدُهُ وَ سَاطِطُهَا عَلَى شَدِّهِ وَ قَرْنَهَا إِلَى حَدِّهِ الْهُوَاءُ مِنْ تَحْتِهَا فَيْتِقُ وَ الْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا دَفِيقُ  
ثُمَّ أَنشَأَ سُبْحَانَهُ رِيحًا أَعْتَقَمَ مَهَبَهَا وَ أَدَامَ مُرَبَّهَا وَ أَعْصَفَ مَجْرَاهَا وَ أُبْعَدَ مَنْشَأَهَا فَأَمْرَهَا بِتَصْفِيقِ الْمَاءِ الزَّخَّارِ وَ إِثَارَةِ مَوْجِ الْبِحَارِ فَمَخَضَّتْهُ مَخْضَ السَّقَاءِ وَ عَصَفَتْ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ تَرُدُّ أَوْلَاهُ [عَلَى] إِلَى آخِرِهِ وَ سَاجِيئَهُ [سَاكِنَهُ] [عَلَى] إِلَى مَا تَرَاهُ حَتَّى عَبَّ غُبَابُهُ وَ رَمَى بِالزَّبْدِ رَكَامَهُ فَرَفَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِقٍ وَ جَوٍّ مُنْفَهَقٍ فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ جَعَلَ سَفْلَاهُنَّ مَوْجًا مَكْفُوفًا وَ غُلْيَاهُنَّ



سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ سَمَكًا مَرْفُوعًا بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعُمُهَا وَ لَا دِسَارٍ [يَنْتَظِمُهَا] يَنْظِمُهَا ثُمَّ زَيَّنَهَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ وَ ضِيَاءِ الشُّوَابِ وَ أُجْرَى فِيهَا سِرَاجًا مُسْتَطِيرًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا فِي فَلَكَ دَائِرٍ وَ سَقْفٍ سَائِرٍ وَ رَقِيمٍ مَائِرٍ...<sup>١</sup>

١. همچنین این حدیث از امیرالمومنین در این زمینه وارد شده است:

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ بِإِيلَاقٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ جَبَلَةَ الْوَاعِظُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ الطَّائِبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَاعُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع بِالْكَوْفَةِ فِي الْجَامِعِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ أَشْيَاءَ فَقَالَ سَلْ تَفَقَّهًا وَ لَا تَسْأَلْ تَعَنَّاتًا فَأَحْدَقَ النَّاسُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ ع خَلَقَ النَّوْرَ قَالَ فَمِمَّ خَلِقَتِ السَّمَاوَاتُ قَالَ ع مِنْ بُخَارِ الْمَاءِ قَالَ فَمِمَّ خَلِقَتِ الْأَرْضُ قَالَ ع مِنْ زَبَدِ الْمَاءِ قَالَ فَمِمَّ خَلِقَتِ الْجِبَالُ قَالَ مِنْ الْأَمْوَاجِ قَالَ فَلِمَ سَمَّيْتَ مَكَّةَ أُمَّ الْقُرَى قَالَ ع لِأَنَّ الْأَرْضَ دُحِيتٌ مِنْ تَحْتِهَا وَ سَأَلَهُ عَنِ السَّمَاءِ الدُّنْيَا مِمَّا هِيَ قَالَ ع مِنْ مَوْجٍ مَكْفُوفٍ وَ سَأَلَهُ عَنِ طُولِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ عَرْضِهِمَا قَالَ تِسْعِمِائَةَ فَرَسَخٍ فِي تِسْعِمِائَةِ فَرَسَخٍ وَ سَأَلَهُ كَمْ طُولُ الْكَوْكَبِ وَ عَرْضُهُ قَالَ اثْنَا عَشَرَ فَرَسَخًا فِي مِثْلِهَا وَ سَأَلَهُ عَنِ الْوَانِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ أَسْمَائِهَا فَقَالَ لَهُ اسْمُ أَسْمَاءِ [السَّمَاءِ] الدُّنْيَا رَفِيعٌ وَ هِيَ مِنْ مَاءٍ وَ دُخَانٍ وَ اسْمُ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ فَيُدْوِمُ وَ هِيَ عَلَى لَوْنِ النُّحَاسِ وَ السَّمَاءُ الثَّلَاثَةُ اسْمُهَا الْمَارُومُ وَ هِيَ عَلَى لَوْنِ الشَّبهِ وَ السَّمَاءُ الرَّابِعَةُ اسْمُهَا أَرْفَلُونُ وَ هِيَ عَلَى لَوْنِ الْفِضَّةِ وَ السَّمَاءُ الْخَامِسَةُ اسْمُهَا هِيَعُونَ وَ هِيَ عَلَى لَوْنِ الذَّهَبِ وَ السَّمَاءُ السَّادِسَةُ اسْمُهَا عَرُوسٌ وَ هِيَ بِأَقْوَتَةِ خَضْرَاءَ وَ السَّمَاءُ السَّابِعَةُ اسْمُهَا عَجْمَاءُ وَ هِيَ دُرَّةٌ بَيْضَاءُ وَ سَأَلَهُ...

عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٢٤١

در متون روایی ما احادیث دیگری درباره چگونگی خلقت و در توضیح این آیه آمده که اغلب بدون سند بوده‌اند که حاوی نکات دقیقی است که البته برخی عرصه‌ها بیان حالت تشبیهی به خود می‌گیرد و فهم عمیق طلب می‌کند که با دریافت ظاهری اولیه اندکی متفاوت است. برخی از آنها که به نحوی به این آیه هم مرتبط می‌شود تقدیم می‌شود:

(١) جوابه [=الحسین] ع عن مسائل سأله عنها ملك الروم حين وفد إليه و يزيد بن معاوية

... ثُمَّ سَأَلَهُ عَنِ أَرْزَاقِ الْعِبَادِ فَقَالَ ع أَرْزَاقُ الْعِبَادِ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ يُنْزِلُهَا اللَّهُ بِقَدْرِ وَ يَسْطُطُهَا بِقَدْرِ ثُمَّ سَأَلَهُ عَنِ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْنَ تَجْتَمِعُ قَالَ تَجْتَمِعُ تَحْتَ صَخْرَةٍ بَيْتِ الْمَقْدِسِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ عَرْشُ اللَّهِ الْأَدْنَى مِنْهَا بَسَطَ الْأَرْضَ وَ إِلَيْهَا يَطْوِيهَا وَ مِنْهَا «اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ» وَ أَمَّا أَرْوَاحُ الْكُفَّارِ فَتَجْتَمِعُ فِي دَارِ الدُّنْيَا فِي حَضْرَمَوْتٍ وَرَاءَ مَدِينَةِ الْيَمَنِ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ نَارًا مِنَ الْمَشْرِقِ وَ نَارًا مِنَ الْمَغْرِبِ بَيْنَهُمَا رِيحَانٌ فَيَحْشُرَانِ النَّاسَ إِلَى تِلْكَ الصَّخْرَةِ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَتُحْبَسُ فِي يَمِينِ الصَّخْرَةِ وَ تَرْفَلُ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ جَهَنَّمُ فِي يَسَارِ الصَّخْرَةِ فِي تُخُومِ الْأَرْضِينَ وَ فِيهَا الْفَلَقُ وَ السَّجِينُ فَتَفْرَقُ الْخَلَائِقُ مِنْ عِنْدِ الصَّخْرَةِ فَمَنْ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ دَخَلَهَا مِنْ عِنْدِ الصَّخْرَةِ وَ مَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ دَخَلَهَا مِنْ عِنْدِ الصَّخْرَةِ

تحف العقول، ص ٢٤٣

(٢) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ مُوسَى ع سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُعَرِّفَهُ بَدَأَ الدُّنْيَا مُنْذُ خَلِقَتْ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى ع سَأَلْتَنِي عَنْ غَوَامِضِ عِلْمِي فَقَالَ يَا رَبِّ أَحِبُّ أَنْ أَعْلَمَ ذَلِكَ فَقَالَ يَا مُوسَى خَلَقْتَ الدُّنْيَا مُنْذُ مِائَةِ أَلْفِ أَلْفِ عَامٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَ كَانَتْ خَرَابًا خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ بَدَأَتْ فِي عِمَارَتِهَا فَعَمَرْتُهَا خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ خَلَقْتُ فِيهَا خَلْقًا عَلَى مِثَالِ الْبَقْرِ يَأْكُلُونَ رِزْقِي وَ يَعْبُدُونَ غَيْرِي خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَمْتُهُمْ كُلَّهُمْ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ خَرِبَتْ الدُّنْيَا خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ بَدَأَتْ فِي عِمَارَتِهَا فَمَكَتْ عَامِرَةً خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ خَلَقْتُ فِيهَا بَحْرًا فَمَكَتِ الْبَحْرُ خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ لَا شَيْءَ مَجَاجًا مِنَ الدُّنْيَا يَشْرِبُهُ ثُمَّ خَلَقْتُ دَابَّةً وَ سَلَطْتُهَا عَلَى ذَلِكَ الْبَحْرِ فَشْرِبَهُ [فَشْرَبَتْهُ] بِنَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ خَلَقْتُ خَلْقًا أَصْعَرَ مِنَ الزُّبُورِ وَ أَكْبَرَ مِنَ الْبَقْرِ فَسَلَطْتُ ذَلِكَ الْخَلْقَ عَلَى هَذِهِ الدَّابَّةِ فَلَدَغَهَا وَ قَتَلَهَا فَمَكَتِ الدُّنْيَا خَرَابًا خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ بَدَأَتْ فِي عِمَارَتِهَا فَمَكَتْ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ جَعَلْتُ الدُّنْيَا كُلَّهَا آجَامَ الْقَصَبِ وَ خَلَقْتُ السَّلَاحِفَ وَ سَلَطْتُهَا عَلَيْهَا فَأَكَلَتْهَا حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهَا شَيْءٌ ثُمَّ أَهْلَكْتُهَا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَمَكَتِ الدُّنْيَا خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ بَدَأَتْ فِي عِمَارَتِهَا فَمَكَتْ عَامِرَةً خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ خَلَقْتُ ثَلَاثِينَ آدَمَ وَ مِنْ آدَمَ إِلَى آدَمَ أَلْفَ سَنَةٍ فَأَفْنَيْتُهُمْ كُلَّهُمْ بِقَضَائِي وَ قَدَرِي ثُمَّ خَلَقْتُ فِيهَا خَمْسِينَ أَلْفَ مَدِينَةٍ مِنَ الْفِضَّةِ الْبَيْضَاءِ وَ خَلَقْتُ

فِي كُلِّ مَدِينَةٍ مِائَةٌ أَلْفٍ أَلْفِ قَصْرٍ مِنَ الذَّهَبِ الْأَحْمَرِ فَمَلَأَتْ الْمُدُنَ خَرْدَلًا إِلَى الْهَوَاءِ يَوْمَئِذٍ الَّذِي مِنَ الشَّهَدِ وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَأَبْيَضَ مِنَ التَّلْجِ ثُمَّ خَلَقَتْ طَيْرًا وَاحِدًا أَعْمَى وَجَعَلَتْ طَعَامَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ حَبَّةً مِنَ الْخَرْدَلِ أَكَلَهَا حَتَّى فَبِتَتْ ثُمَّ خَرَّبَتْهَا فَمَكَتَتْ خَرَابًا خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ بَدَأَتْ فِي عِمَارَتِهَا فَمَكَتَتْ عَامِرَةً أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ خَلَقَتْ أَبَاكَ آدَمَ بِيَدِي يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَقَتَ الظُّهْرِ وَلَمْ أَخْلُقْ مِنَ الطِّينِ غَيْرَهُ وَأَخْرَجْتُ مِنْ صَلْبِهِ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.

جامع الأخبار (للشعيرى)، ص ١٢٤-١٢٥

و روايات زير را هم مرحوم مجلسى از كتب اهل سنت نقل کرده است كه البته همگى سخن خود صحابه است و مستقيماً مطلب را به پیامبر ص نسبت نداده اند: (بحار الأنوار، ج ٥٤، ص ٢٠٥-٢٠٤)

(٣) الدَّرُّ الْمَثُورُ، لِلسَّيْطِيَّ بِأَسَانِيدٍ عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْضَ قَبْلَ السَّمَاءِ فَلَمَّا خَلَقَ الْأَرْضَ نَارٌ مِنْهَا دُخَانٌ فَذَلِكَ قَوْلُهُ ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ يَقُولُ خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بَعْضُهُنَّ فَوْقَ بَعْضٍ وَ سَبْعَ أَرْضِينَ بَعْضُهُنَّ تَحْتَ بَعْضٍ.

(٤) وَ مِنْهُ، أَيْضاً بَعْدَهُ طَرُقَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي قَوْلِهِ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ قَالَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئاً قَبْلَ الْمَاءِ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ أَخْرَجَ مِنَ الْمَاءِ دُخَاناً فَارْتَفَعَ فَوْقَ الْمَاءِ فَسَمَى عَلَيْهِ فَسَمَاهُ سَمَاءً ثُمَّ أَيْسَ الْمَاءَ فَجَعَلَهُ أَرْضاً وَاحِدَةً ثُمَّ فَتَقَّهَا فَجَعَلَهَا سَبْعَ أَرْضِينَ فِي يَوْمَيْنِ فِي الْأَحَدِ وَ الْإِثْنَيْنِ فَجَعَلَ الْأَرْضَ عَلَى الْحُوتِ وَ هُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ فِي قَوْلِهِ نَ وَالْقَلَمَ وَ الْحُوتَ فِي الْمَاءِ عَلَى صَفَاةٍ وَ الصَّفَاةَ عَلَى مَلِكٍ وَ الْمَلِكَ عَلَى صَخْرَةٍ وَ الصَّخْرَةَ عَلَى الرِّيحِ وَ هِيَ الصَّخْرَةُ الَّتِي ذَكَرَهَا لُقْمَانُ لَيْسَتْ فِي السَّمَاءِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ فَتَحَرَّكَ الْحُوتُ فَاضْطَرَبَ فَتَزَلَّزَلَتِ الْأَرْضُ فَأَرَسَى عَلَيْهَا الْجِبَالَ فَفَرَّتْ فَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ جَعَلَ لَهَا رِوَاسِيَّ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ خَلَقَ الْجِبَالَ فِيهَا وَ أَقْوَاتَ أَهْلِهَا وَ شَجَرَهَا وَ مَا يَنْبَغِي لَهَا فِي يَوْمَيْنِ فِي الثَّلَاثَةِ وَ الْأَرْبَعَةِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ «أَ إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ» إِلَى قَوْلِهِ «وَ بَارِكْ فِيهَا» يَقُولُ أَنْبَتَ فِيهَا شَجَرَهَا «وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا» وَ أَهْلَهَا «فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءَ لِلسَّائِلِينَ» يَقُولُ مَنْ سَأَلَ فَهَكَذَا الْأَمْرُ ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَكَانَ ذَلِكَ الدُّخَانُ مِنْ تَنَفُّسِ الْمَاءِ حِينَ تَنَفَّسَ فَجَعَلَهَا سَمَاءً وَاحِدَةً ثُمَّ فَتَقَّهَا فَجَعَلَهَا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ فِي الْخَمِيسِ وَ الْجُمُعَةِ لِأَنَّهُ جَمَعَ فِيهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا قَالَ خَلَقَ فِي كُلِّ سَمَاءٍ خَلْقَهَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْخَلْقَ الَّذِي فِيهَا مِنَ الْبِحَارِ وَ الْجِبَالِ الْبَرِّ مَا لَا يُعْلَمُ ثُمَّ زَيَّنَ السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِالْكَوَاكِبِ فَجَعَلَهَا زِينَةً وَ حِفْظاً مِنَ الشَّيَاطِينِ فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ خَلْقِ مَا أَحَبَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ.

(٥) وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ يَعْنِي صَعِدَ أَمْرُهُ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ يَعْنِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ قَالَ أَجْرَى النَّارَ عَلَى الْمَاءِ فَبَخَّرَ الْبَحْرُ فَصَعَدَ فِي الْهَوَاءِ فَجَعَلَ السَّمَاوَاتِ مِنْهُ

همچنین در بحار الأنوار، ج ٥٤، ص ٣١٥

(٦) قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنْ رِوَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ عَنْهُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْضَ بِأَقْوَاتِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَدْحُوهَا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ ثُمَّ دَحَا الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا.

(٧) رَوَاهُ السُّدِّيُّ عَنْ أَبِي الصَّالِحِ وَ عَنِ أَبِي مَالِكٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ أَبِي مُرَّةٍ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئاً غَيْرَ مَا خَلَقَ قَبْلَ الْمَاءِ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ أَخْرَجَ مِنَ الْمَاءِ دُخَاناً فَارْتَفَعَ فَوْقَ الْمَاءِ فَسَمَاهُ عَلَيْهِ فَسَمَاهُ سَمَاءً ثُمَّ أَيْسَ الْمَاءَ فَجَعَلَهُ أَرْضاً وَاحِدَةً ثُمَّ فَتَقَّهَا فَجَعَلَ سَبْعَ أَرْضِينَ فِي يَوْمَيْنِ يَوْمَ الْأَحَدِ وَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ فَخَلَقَ الْأَرْضَ عَلَى حُوتٍ وَ الْحُوتُ النَّوْنُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ نَ وَالْقَلَمَ وَ الْحُوتُ فِي الْمَاءِ وَ الْمَاءُ عَلَى ظَهْرِ صَفَاةٍ وَ الصَّفَاةَ عَلَى ظَهْرِ مَلِكٍ وَ الْمَلِكُ عَلَى صَخْرَةٍ وَ الصَّخْرَةُ فِي الرِّيحِ وَ هِيَ الصَّخْرَةُ الَّتِي ذَكَرَهَا لُقْمَانُ لَيْسَتْ فِي السَّمَاءِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ فَتَحَرَّكَ الْحُوتُ وَ اضْطَرَبَتْ وَ تَزَلَّزَلَتِ الْأَرْضُ فَأَرَسَى عَلَيْهَا الْجِبَالَ فَفَرَّتْ وَ الْجِبَالَ تَفَخَّرَ عَلَى الْأَرْضِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ جَعَلَ فِيهَا رِوَاسِيَّ.

(٨) همچنین در بحار الأنوار، ج ٥٥، ص ١٠٥:

عَنْ قَتَادَةَ فِي قَوْلِهِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ قَالَ بَعْضُهُنَّ فَوْقَ بَعْضٍ بَيْنَ كُلِّ سَمَاءٍ مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ.

۱) «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

در آیه قبل، از کفرورزی انسانها ابراز تعجب کرد با توجه به اینکه خداوند مرگها و زندگی‌هایی برای انسان قرار داده است. (جلسه ۲۱۸، تدبر ۱) این آیه ظاهراً در ادامه ابراز تعجب از کفرورزی انسانها به بیان نعمتهای دیگر خدا بر انسان پرداخته است و آن اینکه خداوند همه آنچه در زمین است را برای ما آفریده است. اگر این آیه را کنار آیه «سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ» (= و آنچه در آسمانها و آنچه در این زمین است همه را که از اوست برای شما مسخر نمود) بگذاریم، معلوم می‌شود پرداختن خدا به آسمانها و سامان دادن هفت آسمان هم برای انسان است، چنانکه آیات بعدی نیز همین مضمون را تایید می‌کنند. (المیزان، ج ۱، ص ۱۱۳) و با وجود این همه نعمت، کفرورزی انسان تعجب‌برانگیزتر می‌شود.

۲) «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»

انسان اشرف مخلوقات خداوند است و خداوند همه آنچه را که در زمین است، برای انسان آفریده است. آن وقت ما به چه چیزهایی دلخوش می‌کنیم!؟

واقعاً انسان عجب موجودی است: کسی که کل زمین را برای او آفریدند نهایت آرزوی خود را خانه و ماشین و ثروتی قرار داده که یک میلیاردم موجودی کره زمین هم نیست! آنگاه خدا را و اینکه کل آنچه را در زمین است برای او آفریده باور نمی‌کند و به خاطر رسیدن به همین مقدار بسیار بسیار اندک از آن چیزی که کل آن برای او بوده، خدا را نافرمانی می‌کند!

۳) «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ ... وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

خداوند همه زمین را برای ما آفریده و آسمان را هم برای ما سامان بخشیده است. آیا خداوند از کارهایی که ما انجام می‌دهیم و از عصیان‌هایی که مرتکب می‌شویم بی‌خبر است. قطعاً نه، او همه چیز را می‌داند؛ و با اینکه همه چیز را می‌داند، اینها را برای ما آفرید و ما را خلیفه خود در زمین قرار داد (آیه بعد). واقعاً چرا؟

این همان چیزی است که سوال فرشتگان را برانگیخت (آیه بعد) و آیا واقعاً جای سوال ندارد؟

مهم این است که بدانیم چه چیزی در انسان وجود دارد که علی‌رغم این همه فساد و عصیانی که انجام می‌دهد، باز می‌ارزد که خداوند همه چیز را برای او بیافریند؟

انشاءالله با تدبر در آیات بعد به پاسخ این سوال خواهیم رسید.

۴) «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»:

آیه می‌فرماید که ابتدا خداوند آنچه را در زمین است برای انسان آفرید و سپس به تدبیر آسمان و ساماندهی هفت آسمان پرداخت. از طرف دیگر در فیزیک مدرن غالباً چنین تلقی می‌شود که اول آسمانها و کهکشانها بودند و بعداً زمین پدید آمد و عمر زمین بسیار کمتر از عمر آسمانهاست. آیا آنچه در این آیه آمده با علم منافات ندارد؟

بحث تخصصی درباره مراد از آفرینش زمین و آسمان در قرآن کریم

پاسخ منفی است، زیرا:

**اولا** آیه نمی‌فرماید زمین را آفرید و سپس آسمان را آفرید (یعنی بحث بر سر دو آفرینش پیاپی نیست)؛ چنانکه در آیه‌ای دیگر، گستراندن زمین را بعد از بنا کردن آسمان معرفی کرده است: «أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا وَ الْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» (نازعات/۲۷) بلکه در مقام بیان این است که بعد از آفرینش آنچه در زمین است برای انسان (نه آفرینش خود زمین)، به تدبیر آسمان پرداخت (نه آفرینش آسمان)؛ که ظاهراً بدین معناست که بعد از اینکه زمین را مطابق نیازهای انسان سامان داد، در آسمان هم مطابق نیازهای انسان، تصرفاتی انجام داد؛

**ثانیا** «ثم» لزوماً ناظر به فعل خدا نیست، بلکه ممکن است ناظر به شمارش نعمتها باشد؛ یعنی آیه می‌فرماید: ببینید که خدا چه نعمتهایی به شما داد: یکی اینکه ... سپس اینکه ... (مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۷۴)

**ثالثا** معلوم نیست که این آسمان، لزوماً آسمان مادی و فیزیکی بوده باشد، چرا که در قرآن کریم، تعبیر آسمان برای ملکوت و باطن و ماورای عالم به کار رفته است (نمونه بارزش آیات ۱۶۱۷ سوره ملک است) بویژه که:

الف. در آیه حاضر، تعبیر «هفت آسمان» آمده، و از طرف دیگر، تمام ستارگان (یعنی تمام گستره عالم طبیعت) مربوط به آسمان دنیا معرفی شده است (صفات/۶) (دنیا به معنای پایین است و آسمان دنیا در روایات اولین و نازل‌ترین آسمان از هفت آسمان معرفی شده است).

ب. در آیه بعد، (یعنی بلافاصله بعد از اینکه صحبت از هفت آسمان شده) بحث از فرشتگان و گفتگوی خدا با آنها و ... مطرح گردیده و شروع آن هم با تعبیر «إِذ» است که دلالت می‌کند این گفتگوها کاملاً به این موقعیتی که هفت آسمان سامان یافته مرتبط است.

ج. این مطلب که تمایز آسمانهای معنوی با رشد انسان حاصل می‌شود، مطلبی است که روایات به زبان‌های گوناگون بر آن تاکید داشته‌اند (مثلاً در روایات داریم که تا زمان فلان پیامبر هنوز هفت آسمان متمایز نبود و ...) و عرفا در بحثهای مربوط به «قوس صعود» بدان اشاره کرده‌اند؛ و ربطی به تقدم و تاخر آفرینش آسمان و زمین مادی ندارد.

**رابعاً** فرضیه مهبانگ که شروع آفرینش فیزیکی را از یک وضعیت آسمانی قرار می‌دهد و نیز خود این مطلب که زمین از خورشید یا برخی ستارگان دیگر جدا شده، هنوز یک فرضیه است که همان طور که مویداتی دارد، خلاهایی دارد که به عنوان شواهدی علیه آن به حساب می‌آید، از جمله اینکه عناصری که یکجا در زمین موجود است در سیارات و ستارگانی که تاکنون کشف شده، یکجا مشاهده نشده است.

(۵) «هُوَ الَّذِي خَلَقَ ... ثُمَّ اسْتَوَى ... فَسَوَّاهُنَّ ... وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

توجه شود که بعد از اینکه انجام این کارهای عظیم را به خداوند نسبت داد، فرمود: «خداوند بر هر کاری تواناست» بلکه فرمود: «خداوند به هر چیزی داناست». این نشان می‌دهد تاکید آیه بر اصل آفرینش و سامان‌دهی آنها نیست، بلکه تاکیدش بر

---

۱. توجه شود که این آیه فرموده که ... که کسی بخواهد نتیجه بگیرد که در قرآن خلقت آسمانها بعد از زمین بوده است. اتفاقاً در (البته در روایات تعبیر اینکه خلقت زمین قبل از سماء بوده آمده است، اما می‌تواند اشاره به آسمان معنوی باشد و یا توجیه دیگری داشته باشد) مثلاً: ابْنُ مُحَبُّوبٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنَبِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْجَنَّةَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ النَّارَ وَ خَلَقَ الطَّاعَةَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْمَعْصِيَةَ وَ خَلَقَ الرَّحْمَةَ قَبْلَ الْغَضَبِ وَ خَلَقَ الْخَيْرَ قَبْلَ الشَّرِّ وَ خَلَقَ الْأَرْضَ قَبْلَ السَّمَاءِ وَ خَلَقَ الْحَيَاةَ قَبْلَ الْمَوْتِ وَ خَلَقَ الشَّمْسَ قَبْلَ الْقَمَرِ وَ خَلَقَ النُّورَ قَبْلَ الظُّلْمَةِ. (الكافي، ج ۸،

غرضی است که از این آفرینش داشته که تاکید می‌کند انجام این کار کاملاً از روی علم و حکمت بوده است (مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۷۴) و ظاهراً می‌توان گفت تاکید آیه بر «لکم: برای شما» است. یعنی اینکه خدا این همه را برای انسان بیافریند جای تعجب دارد و خدا در پاسخ این تعجب تاکید می‌کند که گمان نکنید خدا نمی‌دانسته چکار می‌کند. (همچنین به تدبر ۳ دقت شود)

۲۲۰) سوره بقره (۲) آیه ۳۰ وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۱۳۹۵/۸/۴

#### ترجمه

و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: به یقین من در زمین خلیفه‌ای خواهم گذاشت. گفتند آیا در آن کسی را می‌گذاری که در آن فساد می‌ورزد و خون‌ها می‌ریزد، در حالی که ما با حمد تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ فرمود: قطعاً من چیزی می‌دانم که نمی‌دانید.

#### نکات ترجمه

«خَلِيفَةً»:

از ماده «خلف» است که «خَلْف» به معنای «پشت» (نقطه مقابل «قدام: جلو») (بقره/۲۵۵؛ رعد/۱۱) و «خَلْف» به معنای کسی که در پی می‌آید (نقطه مقابل سَلَف: گذشتگان) می‌باشد. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۹۳)

برخی گفته‌اند وقتی «خَلْف» به صورت اضافه به خوبی و بدی بیاید (خَلْفِ صَدَق، خَلْفِ سَوْء) طبیعتاً با لفظ بعدی به معنای خوبی و یا بدی جانشین اشاره شده، اما وقتی قرار باشد به صورت مطلق به کار رود، برای کسی که جانشین مناسبی است تعبیر «خَلْف» و برای کسی که جایگزین نامطلوبی است تعبیر «خَلْف» را به کار می‌برند که این تعبیر دوم در دو جای قرآن کریم به کار رفته است (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ؛ اعراف/۱۶۹؛ مریم/۵۹) و «خلافت» را از این جهت خلافت گفته‌اند که دومی بعد از اولی می‌آید و جانشین او می‌گردد و به زنان «خوالف» گویند (توبه/۸۷) زیرا مردان غالباً برای کار و امور دیگر از خانه غایب می‌شوند و زنان جانشین آنها می‌گردند (معجم المقاییس اللغه، ج ۲، ص ۲۱۰) و «اختلاف» و «مخالفت» هم بدین معناست که هرکس راهی غیر از راه دیگری را در پیش گیرد و از آنجا که اختلاف بین مردم غالباً موجب نزاع می‌شود، به نحو استعاری برای هر منازعه و دعوی هم تعبیر «اختلاف» به کار می‌رود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۹۴)

برخی توضیح داده‌اند که دو کلمه «خَلْف» (جمع: اخلاف) و خالفة (جمع: خوالف) صرفاً به معنای کسی است که متصف به صفت جانشین بودن و در پی آمدن می‌شود و از این جهت «خلیف» (جمع: خلفاء) هم به همین معناست. اما وقتی به صورت «خلیفه» درمی‌آید، حرف «ه» دلالت بر مبالغه می‌کند (شبهه «ه» در علامه) و منظور کسی است که خلافت و جانشینی کاملاً در حق او تثبیت شده است و جمع آن، نه خلفاء، بلکه «خلائف» می‌باشد و در قرآن کریم هر دو تعبیر به کار رفته است. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۱۱۰۱۱)

«يَسْفِكُ الدِّمَاءَ»:

«دما» جمع «دم: خون» است و «سفک دماء» به معنای ریختن خون است که از همین ماده کلمه «سفاک» درست شده است (کتاب العین، ج ۵، ص ۳۱۵) تعبیر سفک دماء در قرآن کریم تنها دو بار و هردو در سوره بقره (۳۰ و ۸۴) به کار رفته است. «نُسَبِحُ بِحَمْدِكَ»:

درباره ماده «سبح» در جلسه ۷۰ (سبحان الله عما یصفون، صافات/۱۵۹) و درباره ماده «حمد» در جلسه ۳۶ (الحمد لله رب العالمین، حمد/۲) توضیحاتی ارائه شد گذشت (و نیز جلسه ۹۱ تدبر ۵ درباره «سبح»، و در جلسه ۱۶۳ درباره تفاوت «حمد» و «شکر»).

«نُقَدِّسُ»:

از ماده «قدس» است که این ماده را برای توصیف خداوند به «منزه بودن» دانسته‌اند (کتاب العین، ج ۵، ص ۷۳) که به «طهارت معنوی و الهی» اشاره دارد و به این جهت به فرشته مقرب الهی، جبرئیل، روح القدس هم گفته می‌شود که از ناحیه قدس الهی نازل می‌شود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۶۱)

#### حدیث

۱) از امام حسن عسکری روایت شده است:

هنگامی که به آنها [مخاطبان قرآن کریم] گفته شد: «او است که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید» گفتند: کی چنین بود؟ خداوند عز و جل فرمود: «هنگامی که پروردگارت به فرشتگان ی که در زمین بودند که ابلیس هم با آنها بود و از زمین جنیان فرزند جان [در روایات اشاره شده همان طور که اسم پدر انسانها آدم است، اسم پدر جنیان «جان» است] را راندند و عبادت خفیف شمرده شد، «فرمود: به یقین من در زمین خلیفه‌ای خواهم گذاشت» به جای شما و شما را از زمین بالا خواهم برد [= به جایگاهتان در آسمانها برخواهم گرداند].

این مطلب بر آنها سخت آمد زیرا عبادت هنگام رجوعشان به آسمانها برایشان سنگین تر بود. «گفتند» پروردگارا! «آیا در آن کسی را می‌گذاری که در آن فساد می‌ورزد و خون‌ها می‌ریزد» همان گونه که جنیان فرزند جان که ما آنها را از این زمین راندیم چنین می‌کردند «در حالی که ما با حمد تو تسبیح می‌گوییم» و تو را از آنچه سزاوار تو نیست منزه می‌شمیریم «و تو را تقدیس می‌کنیم» و زمینت را از هر که عصیان کند پاک و طاهر می‌کنیم؟

خداوند متعال «فرمود: قطعاً من چیزی می‌دانم که نمی‌دانید» من از صلاح و مصلحت درباره آن کسی که به جای شما می‌گذارم چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و نیز می‌دانم در میان شما کسی هست که در باطنش کافر است که شما نمی‌دانیدش، و آن همان ابلیس بود که لعنت خدا بر او باد.

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری ع، ص ۲۱۶

قَالَ الْإِمَامُ ع لَمَّا قِيلَ لَهُمْ «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» الْآيَةَ، قَالُوا: مَتَى كَانَ هَذَا؟ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حِينَ «قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ» الَّذِينَ كَانُوا فِي الْأَرْضِ مَعَ إِبْلِيسَ وَقَدْ طَرَدُوا عَنْهَا الْجِنَّ بَنِي الْجَانِّ، وَ خَفَّتِ الْعِبَادَةُ: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» بَدَلًا مِنْكُمْ وَ رَافِعُكُمْ مِنْهَا فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّ الْعِبَادَةَ عِنْدَ رُجُوعِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ تَكُونُ أَثْقَلَ عَلَيْهِمْ.

فَقَالُوا رَبَّنَا «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ» كَمَا فَعَلَتْهُ الْجِنَّ بَنُو الْجَانِّ الَّذِينَ قَدْ طَرَدْنَاهُمْ عَنْ هَذِهِ الْأَرْضِ «وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ» نُنْزِهُكَ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِكَ مِنَ الصِّفَاتِ «وَ نُقَدِّسُ لَكَ» نُنْظِرُ أَرْضَكَ مِنْ يَعْصِيكَ. «قَالَ» اللَّهُ تَعَالَى: «إِنِّي

أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ الصَّلَاحِ الْكَائِنِ فِيمَنْ أَجْعَلُهُ بَدَلًا مِنْكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ أَعْلَمُ أَيْضًا أَنَّ فَيْكُمْ مَنْ هُوَ كَافِرٌ فِي بَاطِنِهِ [مَا] لَا تَعْلَمُونَهُ وَ هُوَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ.

۲) از امیرالمومنین ع روایت شده است که فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی خواست که خلایق [=انسانها] را به دست قدرت خویش بیافریند و آن پس از آن بود که از حضور جنیان و نسناس [موجودی پیش از انسان، که تاحدودی شبیه انسان بوده است] در زمین هفت هزار سال می گذشت و اقتضای خلفت آدم مهیا بود، از طبقات آسمان پرده برداشت و به فرشتگان گفت: بنگرید به زمینیان از مخلوقاتم: جنیان و نسناس ها. پس هنگامی که آنچه از معصیتها و خونریزی و فساد بناحق در زمین دیدند بر آنها سخت آمد و عصبانی شدند و بر اهل زمین تاسف خوردند و نتوانستند جلوی عصبانیت خود را بگیرند و گفتند: پروردگارا! همانا تنها تو عزیز و قادر و جبار و قاهر و عظیم الشان هستی و این مخلوقات ضعیف و ذلیل در قبضه قدرت تو هستند و به رزق تو روزگار می گذرانند و به عافیتی که تو دادی از زندگی بهره می گیرند و در عین حال دارند با چنین گناهان بزرگی معصیت تو را می کنند ولی تو از آنها متاسف نمی شوی و بر آنها غضب نمی کنی و به خاطر آنچه از آنها می شنوی و می بینی از آنها انتقام نمی گیری؟ در حالی که بر ما سنگین آمد و تو را در این واقعه خیلی بزرگ یافتیم.

پس چون خداوند این را از فرشتگان شنید فرمود: «به یقین من در زمین خلیفه ای خواهم گذاشت» تا حجت من در زمین بر مخلوقاتم باشد» فرشتگان گفتند: تو منزهی! «آیا در آن کسی را می گذاری که در آن فساد می ورزد» همان گونه که فرزندان جن فساد کردند «و خون ها می ریزد» همان گونه که جنیان خونها ریختند و حسادت می ورزند و کینه توزی می کنند؛ پس خلیفه را از ما قرار بده که نه حسادتی می ورزیم و نه کینه توزی ای و نه خونی می ریزیم، «و ما با حمد تو تسبیح می گوئیم و تو را تقدیس می کنیم»

خداوند عز و جل «فرمود: قطعاً من چیزی می دانم که نمی دانید». همانا من می خواهم مخلوقی را به دست خود بیافرینم و از ذریه اش انبیا و مرسلین و بندگان صالح و امامان هدایت شده قرار دهم و آنها را خلفای بر نخلوقاتم در زمین قرار دهم که از معصیت من بازدارند و نسبت به عذاب من هشدار دهند و به طاعت من هدایت کنند و آنها را به راه من ببرند و برای خود حجتی بر آنها قرارشان دهم و نسناس را از زمینم برچینم و زمین را از آنها پاک کنم و جنیان متمرّد و گناهکار را از بین مخلوقات و ساکنان و انتخاب شدگانم منتقل کنم و آنها را در هوا در لایه های [فوق] زمین جای دهم که دیگر مجاور نسل این مخلوقم نباشند و بین جنیان و این مخلوقم حجابی قرار دهم که نسل این مخلوقم جنیان را نبینند و با آنها همنشین نشوند و با آنها درنیامیزند، پس هر که از نسل این مخلوقی که آنها را برگزیده ام و در جایگاهی که قبلاً آن معصیتکاران ساکن بودند جای دادم، اگر عصیان کند، اینها را هم در همانجا که آنها را وارد کردم وارد کنم و هیچ پروایی هم ندارم...

تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۷-۳۷

فَحَدَّثَنِي أَبِي عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ [أَبِي] مِقْدَامٍ عَنْ ثَابِتِ الْحَدَّاءِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقًا بِيَدِهِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ الْجِنِّ وَ النَّسْنَسِ فِي الْأَرْضِ سَبْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ كَانَ مِنْ شَأْنِهِ خَلْقُ آدَمَ كَشَطَ عَنْ أَطْبَاقِ السَّمَاوَاتِ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ انظُرُوا إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ مِنْ خَلْقِي مِنَ الْجِنِّ وَ النَّسْنَسِ فَلَمَّا رَأَوْا مَا يَعْمَلُونَ فِيهَا مِنَ الْمَعَاصِي وَ سَفْكِ الدَّمَاءِ وَ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ عَظُمَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ غَضِبُوا وَ تَأَسَّفُوا عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَمْلِكُوا غَضَبَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْقَادِرُ الْجَبَّارُ

الْقَاهِرُ الْعَظِيمُ الشَّانِ وَ هَذَا خَلَقَكَ الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ يَتَقَلَّبُونَ فِي قَبْضَتِكَ وَ يَعِيشُونَ بِرِزْقِكَ وَ يَتَمَتَّعُونَ بِعَافِيَتِكَ وَ هُمْ يَعْصُونَكَ بِمِثْلِ هَذِهِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ لَا تَأْسَفُ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَغْضَبُ وَ لَا تَنْتَقِمُ لِنَفْسِكَ لِمَا تَسْمَعُ مِنْهُمْ وَ تَرَى وَ قَدْ عَظُمَ ذَلِكَ عَلَيْنَا وَ أَكْبَرَنَا فِيكَ قَالَ فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ قَالَ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً يُكُونُ حُجَّةً لِي فِي الْأَرْضِ عَلَى خَلْقِي فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ سُبْحَانَكَ أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا كَمَا أَفْسَدَ بَنُو الْجَانِّ وَ يَسْفِكُونَ الدِّمَاءَ كَمَا سَفَكَ بَنُو الْجَانِّ وَ يَتَحَاسِدُونَ وَ يَتَّبَاعُونَ فَاجْعَلْ ذَلِكَ الْخَلِيفَةَ مِنَّا فَإِنَّا لَا نَتَّبَعُكَ وَ لَا نَتَّبَعُضُ وَ لَا نَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ جَلَّ وَ عَزَّ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَخْلُقَ خَلْقًا بِيَدِي وَ أَجْعَلَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ أَنْبِيَاءَ وَ مُرْسَلِينَ وَ عِبَادًا صَالِحِينَ أَيْمَةً مُهْتَدِينَ وَ أَجْعَلُهُمْ خُلَفَاءَ عَلَى خَلْقِي فِي أَرْضِي يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِي وَ يُنذِرُونَهُمْ مِنْ عَذَابِي وَ يَهْدُونَهُمْ إِلَى طَاعَتِي وَ يَسْأَلُونَ بِهِمْ طَرِيقَ سَبِيلِي وَ أَجْعَلُهُمْ لِي حُجَّةً عَلَيْهِمْ وَ أَيْدِ النَّسَاسِ مِنْ أَرْضِي وَ أَطْهَرَهَا مِنْهُمْ وَ أَنْقُلْ مَرَدَّةَ الْجِنِّ الْعِصَاءَ مِنْ بَرِيَّتِي وَ خَلْقِي وَ خَيْرَتِي وَ أَسْكِنُهُمْ فِي الْهَوَاءِ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ فَلَمَّا يُجَاوِرُونَ نَسْلَ خَلْقِي وَ أَجْعَلُ بَيْنَ الْجِنِّ وَ بَيْنَ خَلْقِي حِجَابًا فَلَمَّا يَرَى نَسْلَ خَلْقِي الْجِنِّ وَ لَا يُجَالِسُونَهُمْ وَ لَا يُخَالِطُونَهُمْ فَمَنْ عَصَانِي مِنْ نَسْلِ خَلْقِي الَّذِينَ اصْطَفَيْتُهُمْ وَ أَسْكَنْتُهُمْ مَسَاكِنَ الْعِصَاءِ أَوْرَدْتُهُمْ مَوَارِدَهُمْ وَ لَا أَبَالِي ... ١

١. ادامه حدیث (که در واقع مربوط به آیه بعدی می شود) چنین است:

قَالَ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبَّنَا أَفْعَلُ مَا شِئْتَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ فَبَاعَدَهُمُ اللَّهُ مِنَ الْعَرْشِ مَسِيرَةَ خَمْسِ مِائَةِ عَامٍ، قَالَ فَلَاذُوا بِالْعَرْشِ وَ أَشَارُوا بِالْأَصَابِعِ فَظَنَرَ الرَّبُّ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ وَ نَزَلَتْ الرَّحْمَةُ فَوَضَعَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ فَقَالَ طُوفُوا بِهِ وَ دَعُوا الْعَرْشَ فَإِنَّهُ لِي رِضَى فَطَافُوا بِهِ وَ هُوَ الْبَيْتُ الَّذِي يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لَا يُعُودُونَ أَبَدًا فَوَضَعَ اللَّهُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ تَوْبَةً لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ وَضَعَ الْكَعْبَةَ تَوْبَةً لِأَهْلِ الْأَرْضِ

قریب به این مضمون و البته مقداری مفصلتر حدیثی است که در علل الشرائع ج ١، ص ١٤-١٠٦ آمده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمُقَدَّمِ عَنْ جَابِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقًا بِيَدِهِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ الْجِنِّ وَ النَّسَاسِ فِي الْأَرْضِ سَبْعَةَ أَلْفِ سَنَةٍ قَالَ وَ لَمَّا كَانَ مِنْ شَأْنِ اللَّهِ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ ع لِلَّذِي أَرَادَ مِنَ التَّدْبِيرِ وَ التَّقْدِيرِ لِمَا هُوَ مُكُونُهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عِلْمِهِ لِمَا أَرَادَ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَسَطَ عَنْ أَطْبَاقِ السَّمَاوَاتِ ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ انظُرُوا إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ مِنْ خَلْقِي مِنَ الْجِنِّ وَ النَّسَاسِ فَلَمَّا رَأَوْا مَا يَعْمَلُونَ فِيهَا مِنَ الْمَعَاصِي وَ سَفْكَ الدِّمَاءِ وَ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ بَغِيرِ الْحَقِّ عَظُمَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ غَضِبُوا لِلَّهِ وَ أَسْفُوا عَلَى الْأَرْضِ وَ لَمْ يَمْلِكُوا غَضَبَهُمْ أَنْ قَالُوا يَا رَبُّ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْقَادِرُ الْجَبَّارُ الْقَاهِرُ الْعَظِيمُ الشَّانِ وَ هَذَا خَلَقَكَ الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ فِي أَرْضِكَ يَتَقَلَّبُونَ فِي قَبْضَتِكَ وَ يَعِيشُونَ بِرِزْقِكَ وَ يَسْتَمْتِعُونَ بِعَافِيَتِكَ وَ هُمْ يَعْصُونَكَ بِمِثْلِ هَذِهِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ لَا تَأْسَفُ وَ لَا تَغْضَبُ وَ لَا تَنْتَقِمُ لِنَفْسِكَ لِمَا تَسْمَعُ مِنْهُمْ وَ تَرَى وَ قَدْ عَظُمَ ذَلِكَ عَلَيْنَا وَ أَكْبَرَنَا فِيكَ فَلَمَّا سَمِعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ قَالَ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً لِي عَلَيْهِمْ فَيَكُونُ حُجَّةً لِي عَلَيْهِمْ فِي أَرْضِي عَلَى خَلْقِي فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ سُبْحَانَكَ أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ وَ قَالُوا- فَاجْعَلْهُ مِنَّا فَإِنَّا لَا نَفْسِدُ فِي الْأَرْضِ وَ لَا نَسْفِكُ الدِّمَاءَ قَالَ جَلَّ جَلَالُهُ يَا مَلَأَكْتِي إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَخْلُقَ خَلْقًا بِيَدِي أَجْعَلُ ذُرِّيَّتَهُ أَنْبِيَاءَ مُرْسَلِينَ وَ عِبَادًا صَالِحِينَ وَ أَيْمَةً مُهْتَدِينَ أَجْعَلُهُمْ خُلَفَائِي عَلَى خَلْقِي فِي أَرْضِي يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ الْمَعَاصِي وَ يُنذِرُونَهُمْ عَذَابِي وَ يَهْدُونَهُمْ إِلَى طَاعَتِي وَ يَسْأَلُونَ بِهِمْ طَرِيقَ سَبِيلِي وَ أَجْعَلُهُمْ حُجَّةً لِي عُدْرًا أَوْ نَذْرًا وَ أَيْبِنُ النَّسَاسِ مِنْ أَرْضِي فَأَطْهَرَهَا مِنْهُمْ وَ أَنْقُلْ مَرَدَّةَ الْجِنِّ الْعِصَاءَ عَنْ بَرِيَّتِي وَ خَلْقِي وَ خَيْرَتِي وَ أَسْكِنُهُمْ فِي الْهَوَاءِ وَ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ لَا يُجَاوِرُونَ نَسْلَ خَلْقِي وَ أَجْعَلُ بَيْنَ الْجِنِّ وَ بَيْنَ خَلْقِي حِجَابًا وَ لَا يَرَى نَسْلَ خَلْقِي الْجِنِّ وَ لَا يُؤَانِسُونَهُمْ وَ لَا يُخَالِطُونَهُمْ وَ لَا يُجَالِسُونَهُمْ فَمَنْ عَصَانِي مِنْ نَسْلِ خَلْقِي الَّذِينَ اصْطَفَيْتُهُمْ لِنَفْسِي أَسْكَنْتُهُمْ مَسَاكِنَ الْعِصَاءِ وَ أَوْرَدْتُهُمْ مَوَارِدَهُمْ وَ لَا أَبَالِي فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبَّنَا أَفْعَلُ مَا شِئْتَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ وَ كَانَ ذَلِكَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تَقَدَّمَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ فِي آدَمَ ع مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَهُ اخْتِجَابًا مِنْهُ عَلَيْهِمْ قَالَ فَاعْتَرَفَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى غُرْفَةً مِنَ الْمَاءِ الْعَذْبِ الْفَرَاتِ فَصَلَّصَهَا فَجَمَدَتْ ثُمَّ قَالَ لَهَا مِنْكَ أَخْلُقُ النَّبِيِّنَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ عِبَادِي الصَّالِحِينَ وَ الْأَيْمَةَ الْمُهْتَدِينَ الدَّعَاءَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ اتَّبَاعَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَا أَبَالِي وَ لَا أَسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ بِذَلِكَ خَلْقَهُ إِنَّهُ اعْتَرَفَ غُرْفَةً مِنَ الْمَاءِ الْمَالِحِ



الأجاج فصَلَصَلَهَا فَجَمَدَتْ ثُمَّ قَالَ لَهَا مِنْكَ أَخْلُقُ الْجَبَّارِينَ وَالْفِرَاعِنَةَ وَالْعُتَاةَ وَإِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَالِدُّعَاةَ إِلَى النَّارِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَاتَّبَاعَهُمْ وَلَا أَبَالِي وَلَا أَسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَهُمْ يُسْتَلُونَ قَالَ وَشَرَطَ فِي ذَلِكَ الْبَدَاءَ وَلَمْ يَشْرَطْ فِي أَصْحَابِ الْيَمِينِ الْبَدَاءَ ثُمَّ خَلَطَ الْمَاءَيْنِ فَصَلَصَلَهُمَا ثُمَّ أَلْقَاهُمَا قُدَّامَ عَرْشِهِ وَهُمَا سُؤَالَةٌ مِنْ طِينٍ ثُمَّ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ الْأَرْبَعَةَ الشَّمَالَ وَالذَّبُورَ وَالصَّبَا وَالْجَنُوبَ أَنْ جَوَّلُوا عَلَى هَذِهِ السُّؤَالَةِ وَأَبْرءُوهَا وَأَنْسِمُوهَا ثُمَّ جَزَّءُوهَا وَفَصَلَّوهَا وَأَجْرُوا إِلَيْهَا الطَّبَائِعَ الْأَرْبَعَةَ الرِّيحَ وَالْمِرَّةَ وَالذَّمَّ وَالْبُلْغَمَ قَالَ فَجَالَتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيْهَا وَهِيَ الشَّمَالَ وَالصَّبَا وَالْجَنُوبَ وَالذَّبُورَ فَأَجْرُوا فِيهَا الطَّبَائِعَ الْأَرْبَعَةَ قَالَ وَالرِّيحُ فِي الطَّبَائِعِ الْأَرْبَعَةِ فِي الْبَدَنِ مِنْ نَاحِيَةِ الشَّمَالَ قَالَ وَالْبُلْغَمُ فِي الطَّبَائِعِ الْأَرْبَعَةِ فِي الْبَدَنِ مِنْ نَاحِيَةِ الصَّبَا قَالَ وَالْمِرَّةُ فِي الطَّبَائِعِ الْأَرْبَعَةِ فِي الْبَدَنِ مِنْ نَاحِيَةِ الذَّبُورِ قَالَ وَالذَّمُّ فِي الطَّبَائِعِ الْأَرْبَعَةِ فِي الْبَدَنِ مِنْ نَاحِيَةِ الْجَنُوبِ قَالَ فَاسْتَقَلَّتِ النَّسَمَةُ وَكَمَلَ الْبَدَنُ قَالَ فَلَزِمَهُ مِنْ نَاحِيَةِ الرِّيحِ حُبُّ الْحَيَاةِ وَطُولُ الْأَمَلِ وَالْحِرْصُ وَلَزِمَهُ مِنْ نَاحِيَةِ الْبُلْغَمِ حُبُّ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَاللَّيْنُ وَالرَّفْقُ وَلَزِمَهُ مِنْ نَاحِيَةِ الْمِرَّةِ الْعُضْبُ وَالسَّفَهُ وَالشَّيْطَنُ وَالتَّجَبُّرُ وَالتَّمَرُّدُ وَالْعَجَلَةُ وَلَزِمَهُ مِنْ نَاحِيَةِ الذَّمِّ حُبُّ النِّسَاءِ وَاللَّذَاتِ وَرُكُوبُ الْمَحَارِمِ وَالشَّهَوَاتِ.

والبته مفصلترش را که با این سوال شروع می شود سئیل امیر المؤمنین ع هل كان في الأرض خلق من خلق الله تعالى يعبدون الله قبل آدم ع وذريته فقال نعم... در قصص الانبياء راوندی ص ۳۶-۴۰ آمده است.

و نیز این حدیث از علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۳-۴۰۲

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحَدِهِمَا أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ ابْتِدَاءِ الطَّوَافِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَرَادَ خَلْقَ آدَمَ ع قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً فَقَالَ مَلَكَانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ فَوَعَتِ الْحُجُبُ بَيْنَهُمَا وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نُورُهُ ظَاهِرًا لِلْمَلَائِكَةِ فَلَمَّا وَقَعَتِ الْحُجُبُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمَا عَلِمَا أَنَّهُ قَدْ سَخَطَ قَوْلُهُمَا فَقَالَا لِلْمَلَائِكَةِ مَا حِيلَتْنا وَمَا وَجْهُ تَوَيْتِنَا فَقَالُوا مَا نَعْرِفُ لَكُمْ مِنَ التَّوْبَةِ إِلَّا أَنْ تُلَوِّذَا بِالْعَرْشِ قَالَ فَلَاذًا بِالْعَرْشِ حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى تَوْبَتَهُمَا وَرَفَعَتِ الْحُجُبُ بَيْنَهُمَا وَبَيْنَهُمَا وَأَحَبَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يُعْبَدَ بِتِلْكَ الْعِبَادَةِ فَخَلَقَ اللَّهُ النَّبِيَّ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ عَلَى الْعِبَادِ الطَّوَافَ حَوْلَهُ وَخَلَقَ النَّبِيَّ الْمَعْمُورَ فِي السَّمَاءِ بِدُخُلِهِ كُلِّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

که در این مضمون چندین روایت در تفسیر عیاشی آمده است:

قال هشام بن سالم قال أبو عبد الله ع وما علم الملائكة بقولهم «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» لو لا أنهم قد كانوا رأوا من يفسد فيها و يسفك الدماء.. (تفسير العیاشی، ج ۱، ص ۲۹)

علی بن الحسین فی قوله: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» ردوا علی الله فقالوا: أ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ إِنَّمَا قَالُوا ذَلِكَ بِخَلْقِ مَضَى يَعْنِي الْجَانِ بْنِ الْجِنِّ «وَ نَحْنُ نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ» فَمَنُوا عَلَى اللَّهِ بِعِبَادَتِهِمْ إِيَّاهُ، فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ ثُمَّ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: «أَتُنَبِّئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» قَالُوا: لَا عَلِمْنَا، قَالَ: يَا آدَمُ أَتُنَبِّئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَأَنْبَأَهُمْ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا، وَقَالُوا فِي سَجُودِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ: مَا كُنَّا نَنْظُرُ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ خَلْقًا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنَّا نَحْنُ خِرَانُ اللَّهِ وَ جِيرَانُهُ، وَ أَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَيْهِ فَلَمَّا رَفَعُوا رُءُوسَهُمْ قَالَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ مِنْ رَدْمٍ عَلَى وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ، ظَنْنَا أَنْ لَا يَخْلُقُ اللَّهُ خَلْقًا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنَّا، فَلَمَّا عَرَفَتِ الْمَلَائِكَةُ أَنَّهَا وَقَعَتْ فِي خَطِيئَةٍ لِأَذْوَا بِالْعَرْشِ وَ أَنَّهَا كَانَتْ عَصَابَةً مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ هُمُ الَّذِينَ كَانُوا حَوْلَ الْعَرْشِ، لَمْ يَكُنْ جَمِيعُ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ قَالُوا مَا ظَنَّنَا أَنْ يَخْلُقَ خَلْقًا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنَّا وَ هُمُ الَّذِينَ أَمَرُوا بِالسُّجُودِ، فَلَاذًا بِالْعَرْشِ وَقَالُوا بِأَيْدِيهِمْ وَأَشَارَ بِإِصْبَعِهِ يَدِيرُهَا فَهَمُ يُلَوِّذُونَ حَوْلَ الْعَرْشِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَلَمَّا أَصَابَ آدَمَ الْخَطِيئَةَ جَعَلَ اللَّهُ هَذَا الْبَيْتَ لِمَنْ أَصَابَ مِنْ وَلَدِهِ خَطِيئَةً أَتَاهُ فَلَاذَ بِهِ مِنْ وَلَدِ آدَمَ كَمَا لِأَذْوَا أَوْلَيْتِكَ بِالْعَرْشِ، فَلَمَّا هَبَطَ آدَمُ إِلَى الْأَرْضِ طَافَ بِالْبَيْتِ، فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ الْمَسْتَجَارِ دَنَا مِنَ الْبَيْتِ فَرَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: يَا رَبِّ اغْفِرْ لِي فَنُودِيَ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَكَ، قَالَ: يَا رَبِّ وَ لَوْلَدِي قَالَ: فَنُودِيَ يَا آدَمُ مِنْ جَاءِنِي مِنْ وَلَدِكَ فَبَاءَ بِذَنبِهِ بِهَذَا الْمَكَانِ غَفَرْتُ لَهُ. (تفسير العیاشی، ج ۱، ص ۳۱)

عن عیسی بن حمزة قال قال رجل لأبي عبد الله ع: جعلت فداك إن الناس يزعمون أن الدنيا عمرها سبعة آلاف سنة فقال: ليس كما يقولون إن الله خلق لها خمسين ألف عام فتركها قاعا فقراء حاوية عشرة ألف عام، ثم بدا لله بدأ الخلق فيها، خلقا ليس من الجن ولا من الملائكة ولا من الإنس، و قدر لهم عشرة

۳) از امام صادق ع روایت شده است: حسد بر دو گونه است: حسد فتنه، و حسد غفلت؛ اما حسد غفلت مانند آن است که فرشتگان وقتی خداوند «فرمود: به یقین من در زمین خلیفه‌ای خواهم گذاشت؛ گفتند آیا در آن کسی را می‌گذاری که در آن فساد می‌ورزد و خون‌ها می‌ریزد، در حالی که ما با حمد تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟» یعنی آن خلیفه را از ما قرار بده؛ و این را از باب حسدی نسبت به حضرت آدم که حسادت فتنه جویانه و رد و انکار در برابر حق نگفتند و چنین حسدی است که بنده را به کفر و شرک می‌کشاند که همان حسد ابلیس بود که جواب خدا را داد و از سجده بر آدم ع خودداری کرد.

تحف العقول، ص ۳۷۱

وَقَالَ الصَّادِقُ ع الْحَسَدُ حَسَدَانِ حَسَدٌ فِتْنَةٌ وَ حَسَدٌ غَفْلَةٌ فَأَمَّا حَسَدُ الْعَفْلَةِ فَكَمَا قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ حِينَ قَالَ اللَّهُ «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ» أَيْ اجْعَلْ ذَلِكَ الْخَلِيفَةَ مِنَّا وَ لَمْ يَقُولُوا حَسَدًا لِأَدَمَ مِنْ جِهَةِ الْفِتْنَةِ وَ الرَّدِّ وَ الْجُحُودِ وَ الْحَسَدُ الثَّانِي الَّذِي يَصِيرُ بِهِ الْعَبْدُ إِلَى الْكُفْرِ وَ الشَّرْكِ فَهُوَ حَسَدُ إِبْلِيسَ فِي رَدِّهِ عَلَى اللَّهِ وَ إِبَائِهِ عَنِ السُّجُودِ لِأَدَمَ ع.

۴) از امام صادق ع روایت شده است که:

آدم در آسمان دوست صمیمی‌ای در میان فرشتگان داشت که هنگامی که آدم از آسمان به زمین هبوط کرد، این فرشته احساس تنهایی کرد و به خدا شکایت برد و از او خواست که اجازه دهد تا بر آدم هبوط کند؛ خدا هم به او اذن داد و او بر آدم هبوط کرد، او را نشسته در بیابانی بی‌آب و علف در زمین دید، تا آدم نگاهش به او افتاد دستش را بر سر گذاشت و فریادی از غصه سر داد.

آن فرشته گفت: آدم! می‌دانستم که بالاخره معصیت پروردگارت را می‌کنی و خود را به جایی که تحملش را نداری می‌اندازی، آیا می‌دانی که خداوند در مورد تو به ما چه گفت و ما چه پاسخ دادیم؟  
گفت: نه!

گفت: «فرمود: به یقین من در زمین خلیفه‌ای خواهم گذاشت.» و ما گفتیم «آیا در آن کسی را می‌گذاری که در آن فساد می‌ورزد و خون‌ها می‌ریزد؟» پس او تو را آفرید که در زمین استقامت ورزی تا اینکه در آسمان باشی.  
امام صادق فرمود: و خداوند با این مطلب سه بار آدم را تسلیت داد.

تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۳۲

قال أبو عبد الله ع إن آدم كان له في السماء خليل من الملائكة فلما هبط آدم من السماء إلى الأرض استوحش الملك و شكأ إلى الله و سأله أن يأذن له فيهبط عليه فأذن له فهبط عليه، فوجده قاعا فقراء خاوية عشرة ألف عام، ثم خلق فيها الجن و قدر لهم عشرة ألف عام، فلما رآه آدم وضع يده على رأسه و صاح صيحة قال أبو عبد الله ع: يروون أنه أسمع عامته الخلق، فقال له الملك: يا آدم ما أراك إلا قد عصيت ربك و حملت على نفسك ما لا تطيق، أ تدري ما قال الله لنا فيك فرددنا عليه قال: لا قال: «قال إني جاعل في الأرض خليفته» قلنا «أ

الف عام، فلما قربت آجالهم أفسدوا فيها فدمر الله عليهم تدميرا ثم تركها قاعا فقراء خاوية عشرة ألف عام، ثم خلق فيها الجن و قدر لهم عشرة ألف عام، فلما قربت آجالهم أفسدوا فيها و سفكوا الدماء و هو قول الملائكة «أ تجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء» كما سفكت بنو الجن، فأهلكهم الله ثم بدأ الله فخلق آدم و قدر له عشرة ألف عام، و قد مضى من ذلك سبعة ألف عام و مائتان و أنتم في آخر الزمان. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص (۳)

تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» فهو خلقك أن تكون في الأرض يستقيم أن تكون في السماء فقال أبو عبد الله ع: و الله عزى بها آدم ثلاثا.

۵) ميثم تمار می گوید: یکبار در بازار بودم که اصبع بن نباته نزد آمد و گفت: وای ميثم! الان از اميرالمومنين ع حديث صعب و دشواری شنيدم، اگر که آن گونه باشد که می گفت.

گفتم: آن چه بود؟

گفت: شنيدمش که می گوید: بدرستی که حديث ما اهل بيت صعب و بسيار پیچیده و دشوار است که آن را نمی تواند تحمل کند مگر فرشته ای مقرب یا نبی ای مرسل و یا مومنی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده باشد.

بلافاصله بلند شدم و خودم را به اميرالمومنين ع رساندم و گفتم: اميرالمومنين! فدایت شوم! اصبع حديثی را از شما برایم روایت کرد که سینه ام تنگ آمده است.

فرمود: آن چیست؟

او را خبر دادم. لبخندی زد و گفت: بنشین ميثم! آیا همه علم عالمان را می توان تحمل کرد؟

خداوند به فرشتگانش فرمود: «من در زمین قرار می دهم ... تا آخر آیه که من چیزی می دانم که نمی دانید» آیا به نظرت می رسد که فرشتگان تحمل آن علم را داشتند؟

گفتم به خدا سوگند این از آن سنگین تر است.

فرمود: دیگری را از حضرت موسی ع برایت بگویم؛ خداوند تورات را بر او نازل کرد و وی گمان می کرد که در زمین عالمتر از او کسی نیست؛ پس خدا به او خبر داد که در مخلوقاتم از تو عالمتر هم هست - و این در جایی بود که خداوند بر پیامبرش ترسید که مبادا دچار عجب و غرور شود - پس او از پروردگارش خواست که وی را به سوی آن عالم راهنمایی کند؛ پس خدا بین او و خضر جمع کرد و او کشتی را معیوب ساخت و موسی نتوانست تحمل کند، و بچه را کشت و تحملش نکرد، و دیوار را برپاداشت و آن را هم تحمل نکرد.

اما مومن؛ پیامبر ما حضرت محمد ص دست مرا در روز غدیر خم گرفت و فرمود: «خدایا هرکس که من مولایش هستم پس علی مولای اوست» آیا به نظرت مومنون این را تحمل کردند، جز کسانی که خداوند آنها از میان مومنان عصمت بخشید؟ پس بشارت باد و بشارت، که خداوند شما را به خاطر آنچه از امر رسول خدا ص تحمل کردید به چیزی اختصاص داد که فرشتگانش و پیامبران و مومنانش را بدان اختصاص نداد.

تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۶-۵۵

فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُمْدُونَ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا فَرْجُ بْنُ فَرَوَةَ قَالَ حَدَّثَنَا مَسْعَدَةُ عَنْ صَالِحِ بْنِ مَيْثَمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: بَيْنَا أَنَا فِي السُّوقِ إِذَا أَتَانِي الْأَصْبَعُ بْنُ نُبَاتَةَ فَقَالَ لِي وَيَحْكَا يَا مَيْثَمُ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ أَنْفًا حَدِيثًا صَعْبًا شَدِيدًا فَإِنْ يَكُونُ كَمَا ذَكَرْتُ قُلْتُ وَمَا هُوَ قَالَ سَمِعْتُهُ [سَمِعْتُ] يَقُولُ إِنَّ حَدِيثَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ قَدْ امْتَحَنَ لِلَّهِ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ قَالَ فَقُمْتُ مِنْ فَوْرِي فَاتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَعَلْتُ فِدَاكَ حَدِيثٌ أَخْبَرَنِي بِهِ الْأَصْبَعُ عَنْكَ قَدْ ضِيقْتُ بِهِ ذَرْعًا قَالَ فَمَا هُوَ فَأَخْبَرْتُهُ بِهِ [فَتَبَسَّ ثُمَّ] قَالَ لِي اجْلِسْ يَا مَيْثَمُ أَوْ كُلَّ عِلْمِ الْعُلَمَاءِ يُحْتَمَلُ قَالَ اللَّهُ لِمَلَائِكَتِهِ إِنِّي جَاعِلٌ ... الدِّمَاءَ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ فَهَلْ رَأَيْتِ الْمَلَائِكَةَ احْتَمَلُوا الْعِلْمَ قَالَ قُلْتُ هَذِهِ وَاللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ تِلْكَ قَالَ وَالْآخَرَى مِنْ مُوسَى ع أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ التَّوْرَةَ فَظَنَّ أَنْ لَا أَحَدَ فِي الْأَرْضِ أَعْلَمُ مِنْهُ فَأَخْبَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ فِي خَلْقِي

مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْكَ وَذَلِكَ إِذْ خَافَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعَجَبَ قَالَ فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ يُرْشِدَهُ إِلَى [ذَلِكَ] الْعَالِمِ قَالَ فَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخَضِرِ  
ع فَخَرَقَ السَّيْفِيَّةَ فَلَمْ يَحْتَمِلْ ذَلِكَ مُوسَى وَ قَتَلَ الْغُلَامَ فَلَمْ يَحْتَمِلْهُ وَ أَقَامَ الْجِدَارَ فَلَمْ يَحْتَمِلْ ذَلِكَ وَ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَإِنَّ نَبِيَّنَا [قَالَ  
فَبَيَّنَّا مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ] ص أَخَذَ بِيَدِي يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَقَالَ اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ فَهَلْ رَأَيْتَ الْمُؤْمِنُونَ احْتَمَلُوا ذَلِكَ  
إِلَّا مَنْ عَصَمَهُمُ اللَّهُ مِنْهُمْ أَلَّا فُأْبَشِرُوا ثُمَّ أُبَشِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ خَصَّكُمْ بِمَا لَمْ يَخُصَّ بِهِ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا احْتَمَلْتُمْ  
مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص.<sup>۱</sup>

این احادیث هم بسیار جالب بود که برای رعایت اختصار در کانال قرار ندادم:

۶) محمد بن اسحاق بن عمار می گوید به امام کاظم ع عرض کردم آیا مرا به کسی راهنمایی نمی کنی که [بعد از شهادت  
شما] دینم را از او بگیرم؟

فرمود: این پسر علی [بن موسی الرضا] است. همانا پدرم دستم را گرفت و مرا به مرقد رسول خدا ص برد و فرمود:  
پسر: خداوند عز و جل می فرماید: «به یقین من در زمین جانشینی قرار می دهم» و خداوند عز و جل وقتی قولی بدهد بدان  
وفا می کند.

الکافی، ج ۱، ص ۳۱۲

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ  
إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع أَلَا تَدُلُّنِي إِلَى مَنْ أَخَذَ عَنْهُ دِينِي فَقَالَ هَذَا ابْنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي أَخَذَ بِيَدِي فَأَدْخَلَنِي  
إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا قَالَ قَوْلًا وَفَى  
بِهِ.

(۷)

۱. این حدیث با سند دیگر و اندک تفاوتی در نقل در بشاره المصطفی لشعبة المرتضى، ص ۱۴۹ آمده است:

حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ بْنُ أَبِي الطَّيِّبِ بْنِ سَعِيدٍ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ الْهَاشِمِيُّ أَخْبَرَنَا عَيْسَى حَدَّثَنَا فَرَجُ بْنُ فَرُوهَ أَخْبَرَنَا مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ عَنْ صَالِحِ بْنِ  
مِيثَمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: بَيْنَمَا أَنَا فِي السُّوقِ إِذَا أَنَا ابْنُ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ فَقَالَ وَيْحَكَ يَا مِيثَمُ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع حَدِيثًا صَعْبًا شَدِيدًا  
فَأَيُّنَا يَكُونُ كَذَلِكَ؟ قُلْتُ وَ مَا هُوَ؟ قَالَ سَمِعْتُهُ ع يَقُولُ إِنَّ حَدِيثَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهَ  
قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَمُتُّ مِنْ فُورِي فَأَتَيْتُ عَلِيًّا ع فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثٌ أَخْبَرْتَنِي بِهِ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ عَنْكَ فَقَدْ ضَفْتُ بِهِ ذَرْعًا قَالَ وَ مَا هُوَ؟ قَالَ فَأَخْبَرْتُهُ  
قَالَ فَتَبَسَّمْتُ ثُمَّ قَالَ اجْلِسْ يَا مِيثَمُ أَوْ كُلُّ عِلْمٍ يَحْتَمِلُهُ عَالِمٌ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ  
الدَّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ فَهَلْ رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ احْتَمَلُوا الْعِلْمَ قَالَتْ قُلْتُ هَذِهِ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ وَ الْأُخْرَى  
أَنَّ مُوسَى ع أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ التَّوْرَةَ فَظَنَّ أَنَّ لَا أَحَدًا أَعْلَمُ مِنْهُ فَأَخْبَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ فِي خَلْقِي مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْكَ وَ ذَلِكَ إِذْ خَافَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعَجَبَ  
قَالَ فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ يُرْشِدَهُ إِلَى الْعَالِمِ قَالَ فَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَضِرِ فَخَرَقَ السَّيْفِيَّةَ فَلَمْ يَحْتَمِلْ ذَلِكَ مُوسَى وَ قَتَلَ الْغُلَامَ فَلَمْ يَحْتَمِلْهُ وَ أَقَامَ الْجِدَارَ فَلَمْ يَحْتَمِلْهُ  
وَ أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَإِنَّ نَبِيَّنَا ص أَخَذَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِيَدِي فَقَالَ اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا مَوْلَاهُ فَهَلْ رَأَيْتَ احْتَمَلُوا ذَلِكَ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ مِنْهُمْ فَأُبَشِرُوا ثُمَّ  
أُبَشِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ خَصَّكُمْ بِمَا لَمْ يَخُصَّ بِهِ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فِيمَا احْتَمَلْتُمْ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عَلَيْهِ.

و اصل این مضمون در روایات دیگر هم آمده است مثلا در تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۱-۳۲ قال زرارہ دخلت علی ابی جعفر ع فقال: أی شیء عندک  
من أحادیث الشیعة فقلت: إن عندی منها شیئا کثیرا قد هممت أن أوقد لها نارا ثم أحرقتها فقال وارها تنسی أنكرت منها فخطر علی بال آدمیون فقال لی:  
ما کان علم الملائکة حیث قالوا «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ».

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ النَّسَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ هَارُونَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْفَضْلِ الْبَلْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي خَالُ يُحْيَى بْنُ سَعِيدِ الْبَلْخِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: بَيْنَمَا أَنَا أُمَشِي مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى فِي بَعْضِ طُرُقَاتِ الْمَدِينَةِ إِذْ لَقِينَا شَيْخًا طَوِيلَ كَثُ اللَّحْيَةِ بَعِيدًا مَا بَيْنَ الْمُنْكَبَيْنِ فَسَلَّمْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى وَرَحَّبَ بِهِ ثُمَّ أَتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَابِعَ الْخُلَفَاءِ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ أَلَيْسَ كَذَلِكَ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى ثُمَّ مَضَى فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا الَّذِي قَالَ لِي هَذَا الشَّيْخُ وَتَصَدِّيقُكَ لَهُ قَالَ أَنْتَ كَذَلِكَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ فِي كِتَابِهِ «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» وَالْخَلِيفَةُ الْمَجْعُولُ فِيهَا آدَمُ عَ وَقَالَ سَيَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» فَهُوَ الثَّانِي وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ حِكَايَةً عَنْ مُوسَى حِينَ قَالَ لِهَارُونَ ع «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِح» فَهُوَ هَارُونَ إِذَا اسْتَخْلَفَهُ مُوسَى عَ فِي قَوْمِهِ فَهُوَ الثَّلَاثُ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ «وَإِذَا نَادَى مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» فَكُنْتَ أَنْتَ الْمُبَلَّغُ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْتَ وَصِيٌّ وَوَزِيرِي وَقَاضِي دِينِي وَالْمُؤَدِّي عَنِّي وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي فَأَنْتَ رَابِعُ الْخُلَفَاءِ كَمَا سَلَّمَ عَلَيْكَ الشَّيْخُ أَوْ لَا تَدْرِي مَنْ هُوَ قُلْتُ لَا قَالَ ذَاكَ أَخُوكَ الْخَضِرُ عَ فَاغْلَمَ.<sup>۱</sup>

تدبر

در جلسه ۷۰ (سبحان الله عما يصفون، صفات/۱۵۹) و در جلسه ۳۶ (الحمد لله رب العالمين، حمد/۲) احادیث و تدبرهای درباره تسبیح و حمد خداوند مطرح شد که مجدداً تکرار نمی‌شود. همچنین درباره چرایی توأم بودن حمد با تسبیح در فرشتگان

۱ به این مضمون که بر اساس این آیات علی ع چهارمین خلیفه است در تفاسیر اهل سنت هم آمده است چنانکه در مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۶۳ نقل شده است از تفسیری ابو [ابی] عبیده و علی بن حرب الطائی قال عبد الله بن مسعود الخلفاء اربعة آدم انی جاعل فی الارض خلیفه و داود یا داود اننا جعلناک خلیفه فی الارض یعنی بیت المقدس و هارون قال لموسی اخلفنی فی قومی و علی و عبد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات یعنی علیاً لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم آدم و داود و هارون و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم یعنی الاسلام و لیبذلنهم من بعد خوفهم انما یعنی اهل مکة یعبدوننی لا یشرکون بی شیئاً و من کفر بعد ذلك بولایة علی بن ابی طالب فاولئک هم الفاسقون یعنی العاصین لله و لرسوله.

و گاه به صورت سه خلیفه آمده است مثلاً در شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص: ۹۸

أخبرنا عقیل بن الحسین قال: أخبرنا علی بن الحسین قال: حدَّثنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبِيدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُتَصِّرُ بْنُ نَصْرِ بْنِ تَمِيمِ الْوَاسِطِيُّ بِوَاسِطٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُدْرِكٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّمِيمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: وَقَعَتِ الْخِلَافَةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْقُرْآنِ ثَلَاثَةً نَفَرًا: لِأَدَمَ عَ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً يُعْنِي آدَمَ، قَالُوا: «أَتَجْعَلُ فِيهَا» يُعْنِي أ تَخْلُقُ فِيهَا «مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» يُعْنِي يَعْمَلُ بِالْمَعَاصِي بَعْدَ مَا صَلَحَتْ بِالطَّاعَةِ، نَظِيرُهَا: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» يُعْنِي لَا تَعْمَلُوا بِالْمَعَاصِي بَعْدَ مَا صَلَحَتْ بِالطَّاعَةِ، نَظِيرُهَا: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا» يُعْنِي لِيَعْمَلَ فِيهَا بِالْمَعَاصِي «وَوَحْنٌ نُسِخٌ بِحَمْدِكَ» يُعْنِي نَذْرُكَ، وَتَقَدَّسُ لَكَ يُعْنِي وَ نَظَرُكَ لَكَ الْأَرْضُ. «قَالَ: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» يُعْنِي سَبَقَ فِي عِلْمِي أَنْ آدَمَ وَ ذُرِّيَّتَهُ سَكَّانُ الْأَرْضِ وَ أَنْتُمْ سَكَّانُ السَّمَاءِ. وَ الْخَلِيفَةُ الثَّانِي دَاوُدُ صَ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ يُعْنِي أَرْضَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ. وَ الْخَلِيفَةُ الثَّلَاثُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُعْنِي آدَمَ وَ دَاوُدَ.

در جلسه ۳۶، تدبیر ۳ توضیح داده شد. (با توجه به آن توضیح، ظاهراً یکی از ابعاد برتری انسان بر فرشته این است که می‌تواند حمد مطلق (یعنی حمد جدای از تسبیح) داشته باشد).

(۱) «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

خدا انسان را به عنوان خلیفه خود در زمین قرار داده است. به همین جهت است که در آیه قبل فرمود که همه چیز در زمین را برای شما آفریدیم (حدیث ۱) اگر انسان خلیفه بودن خود را جدی بگیرد، همه زمین و بلکه ساماندهی آسمانها برای اوست، و اگر جدی نگیرد، حداکثر یک موجودی است اندکی پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر از میمون.

(۲) «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ... قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

وقتی فرشتگان گفتند که این موجود کسی است که «در زمین فساد می‌ورزد و خون‌ها می‌ریزد» خدا این را انکار نکرد؛ بلکه فقط فرمود «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید».

### نکته تخصصی انسان‌شناسی

داروین اصل حاکم بر زندگی همه موجودات زنده را تنازع بقا می‌خواند و بعداً این سخن وی در فضای انسان‌شناسی وارد شد و هابز هم انسان را گرگ انسان می‌داند؛ و بسیاری از مکاتب غربی، مبنای انسان‌شناسی خود را این گزاره قرار داده‌اند. تحلیل انسان در افق یک حیوان خونخوار و فسادانگیز، به خودی خود و خصوصاً از منظر تحلیل ظاهری (مبنای حسی و تجربی و مادی) تحلیل نادرستی نیست، مشکلش این است که تحلیل ناقصی است و چیزی را در انسان نادیده گرفته، که اگر آن امر نادیده گرفته شود، واقعا انسان درست شناخته نشده است. شناخت آن بُعد خاص و مهم بقدری دشوار است که حتی فرشتگان الهی هم از درک آن عاجز ماندند و خداوند روالی را طی کرد تا آنها متوجه این بعد خاص شوند.

اینکه آن بُعد چیست را ان‌شاءالله در آیات بعدی بررسی می‌کنیم؛ اما این نوع بیان، که خدا به فرشتگان بگوید من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید، نشان می‌دهد اینکه انتظار داشته باشیم که با یک ملاحظه عادی به انسان بتوانیم به حقیقت انسان پی ببریم و بتوانیم تحلیل بنیادینی از انسان به عمل آوریم، انتظار نابجایی است.

شاید یکی از اموری که به این تحلیل کمک کند این است که درک خود را از خدا تقویت کنیم، چرا که افق تحلیل انسان، افق خلیفه و جانشین خداست؛ و اگر کسی خدا را فراموش کند، از رسیدن به حقیقت خودش درمی‌ماند «نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ: خدا را فراموش کردند پس خدا کاری کرد که آنها خودشان را به فراموش کنند» (حشر/۱۹)

آیا واقعا ما خود را در قد و قواره جانشینی خدا می‌بینیم؟  
راستی،

چرا خودمان را باور نمی‌کنیم و خود را دست کم می‌گیریم؟

چرا این آیات که درباره آفرینش انسان است، درباره خودمان جدی نمی‌گیریم؟

(۳) «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

انسان با وجود اینکه به گونه‌ای است که ممکن است فسادانگیز و خونریز باشد، اما از چنان ظرفیتی برخوردار است که اگر آن ظرفیت فعال شود، برتر است از فرشتگانی که دائم به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول‌اند و هیچ گناه و خطایی از آنها سر نمی‌زند:

پس، انسان با اینکه ممکن است که گناه کند، اما افق نهایی اش، حتی برتر از مقام عصمت از گناه و خطاست؛ زیرا فرشتگان که اهل گناه و خطا نیستند و بلکه اهل تسبیح و تقدیسند، لایق مقام خلیفه‌اللهی - که به انسان داده شد - نبودند. جالب اینجاست که برخی انسانها بقدری حقیقت خود را فراموش کرده و دچار انحطاط شده‌اند که حتی معصوم بودن عده‌ای از انسانها را باور نمی‌کنند و آن را امری غلوآمیز می‌پندارند، چه رسد که بخواهیم به آنها بگوییم، معصوم بودن آن انسانها، نهایت جایگاه آنها نیست؛ و مقام حقیقی انسان خلیفه‌الله، خیلی برتر از مقام عصمت آنهاست.

این مقام بقدری عظیم است و درکش بقدری دشوار است که جا دارد خداوند در برابر فرشتگانش بفرماید من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. (حدیث ۵) را یکبار دیگر مرور کنید و ببینید آیا واقعا جا داشت که مطلب بر میثم تمار - که از بزرگان یاران امیرالمومنین ع است و صاحب علم منیا و بلایا بود - این اندازه سنگین بیاید؟

(۴) «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ ... قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»:

گاه ابعادی از حقیقت را می‌بینیم و قضاوت می‌کنیم، در حالی که آن حقیقت ابعاد مهمتری دارد که درک آن ابعاد کار هرکسی (حتی فرشتگان الهی) نیست. (حدیث ۵)

(۵) «قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»:

هر حقیقتی را به هرکسی نمی‌توان گفت. گاه ابعادی از یک حقیقت بقدری سنگین است حتی فرشتگان متوجه نمی‌شوند و خدا هم قبل از هر توضیحی، اشاره می‌کند که من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

واقعا اگر خدا را به خدایی قبول داریم، باید قبول کنیم که گاه اموری در جهان (= فعل خداوند) و یا در قرآن (= کلام خداوند) وجود دارد که ممکن است از نظر ما ناموجه بنماید، و حقیقتش هم بقدری سنگین است که به این راحتی نمی‌توانند ما را متوجه کنند.

(۶) «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا ...»

مطیع و تسلیم بودن با سؤال کردن برای رفع ابهام منافاتی ندارد. (قرائتی، تفسیرنور، ج ۱، ص ۸۹)

(۲۲۱) سوره بقره (۲) آیه ۳۱ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

۱۳۹۵/۸/۵

ترجمه

و به آدم اسماء همگی اش را تعلیم داد سپس آنها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود: مرا از اسمهای آنها خبر دهید اگر راست می‌گفته‌اید.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الأسماء»: جمع «إسم» است و ریشه اصلی آن را «سمو» دانسته‌اند با این قرینه که وزن صیغه جمع آن «افعال» (أسماء) است و نیز وقتی اسم مصغّر از این کلمه ساخته می‌شود به صورت «سمی» درمی‌آید و «سمو» به معنای «علو» و بلندی است و به هر جایی که بر فراز جای دیگر باشد «سماء» گفته می‌شود چنانکه آسمان را هم چون فوق زمین است «سماء» می‌گویند و

«اسم» را هم از همین ریشه گرفته‌اند چون دلالت بر معنی دارد (معجم المقایس اللغة، ج ۳، ص ۹۸) یعنی به وسیله اسم است که مسمی (=چیزی که اسم بر او دلالت می‌کند) در یاد افراد بالا می‌آید و شناخته می‌شود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۲۸) «اسماء» صیغه جمع است که روی آن «ال» آمده است و اصطلاحاً «جمع مُحَلَّى به الف و لام» است که دلالت بر شمول کامل می‌کند؛ یعنی همه اسمها؛ و تعبیر «کلها» نیز این مطلب را مورد تاکید قرار می‌دهد.

«كُلُّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ» از آنجا که «أسماء» جمع مونث مجازی (غیرجاندار) است با ضمیر «ها» بدان اشاره شده است (فرمود: «کلها» و فرمود «کلهم»). و همین که ضمیر را در «عرضهم» به صورت جمع مذكر سالم (هم) آورد نشان می‌دهد که مرجع این ضمیر غیر از خود «اسماء» است. در فارسی چنین تمایزی وجود ندارد و لذا وقتی خواننده فارسی‌زبان عبارت «اسماء همگی‌اش را تعلیم داد سپس آنها را عرضه کرد» می‌خواند ممکن است مرجع «آنها» را خود اسماء قلمداد کند. البته اینکه مرجع ضمیر «هم» چیست بین مفسران اختلاف نظر است و مشهورترین قول این است که مرجع این ضمیر، مسمیات آن اسماء (آن واقعیاتی که این اسمها بدانها اشاره می‌کنند) باشد و شاهد بر این مطلب عبارت بعدی، یعنی «بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» است که «هؤلاء» هم جمع مذكر سالم است.

#### حدیث

۱) امام حسن عسگری [در ادامه حدیثی که دیروز گذشت: [جلسه ۲۲۰، حدیث ۱](#)] می‌فرماید:

سپس فرمود: «و تعلیم داد به آدم اسمها همگی‌اش را»، اسمهای انبیای الهی، و اسمهای محمد ص و علی ع فاطمه س و حسین ع و حسین ع، و پاکان از خاندان ایشان، و اسمهای خوبان از شیعیان ایشان و گردنکشان از دشمنان ایشان؛ «سپس آنها را عرضه کرد» عرضه کرد محمد ص و علی و ائمه ع را «بر فرشتگان» یعنی عرضه کرد شیخ‌های ایشان را در حالی که نورهایی در سایه‌ها بودند «و فرمود: مرا از اسمهای آنها خبر دهید اگر راست می‌گفته‌اید» که همگی تان تسبیح می‌گویید و تقدیس می‌کنید [ظاهراً کنایه است از اینکه ابلیس هم در میانتان است]؛ و رها کردنشان در اینجا سزاوارتر است از وارد کردن شما در موقعیت بعدی، یعنی همان طور که غیب کسی را که در بین خودتان هست [اشاره به ابلیس] نمی‌دانید، سزاوار است که غیبی را که هنوز نیامده ندانید، همان گونه که اسمهای اشخاصی را که می‌بینید، نمی‌دانید.

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص: ۲۱۷

ثُمَّ قَالَ: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا أَسْمَاءَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ، وَ أَسْمَاءَ مُحَمَّدٍ ص وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ، وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ آلِهِمَا، وَ أَسْمَاءَ خِيَارِ شِيَعَتِهِمْ وَ عِتَاهِ أَغْدَائِهِمْ ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَرَضَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ الْأَيْمَةَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ أَيَّ عَرَضَ أَشْبَاحَهُمْ وَ هُمْ أَنْوَارٌ فِي الْأُظْلَى. فَقَالَ أَنْبِيُّونَ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ إِنْ جَمِعْتُمْ تَسْبِيحُونَ وَ تَقْدُسُونَ وَ إِنْ تَرَكْتُمْ هَاهُنَا أَصْلَحُ مِنْ إِيْرَادِ مَنْ بَعْدَكُمْ أَيَّ فَكَمَا لَمْ تَعْرِفُوا غَيْبَ مَنْ [فِي] خِلَالِكُمْ- فَالْحَرِيُّ أَنْ لَمْ تَعْرِفُوا الْغَيْبَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ، كَمَا لَمْ تَعْرِفُونَ أَسْمَاءَ أَشْخَاصٍ تَرَوْنَهَا.

۲) از امام صادق ع درباره سخن خداوند که «و به آدم اسماء همگی‌اش را تعلیم داد» سوال شد که چه چیزی را به او تعلیم داد؟ فرمودند: زمین‌ها و کوه‌ها و دره‌ها و صحراها، سپس به فرشی که زیرش انداخته بودند نگاهی کرد و فرمود: و [حتی] این فرش هم جزء چیزهایی بود که به او آموختند.

و در حدیثی دیگر از ایشان روایت شده است: اسمهای وادی‌ها و گیاهان و درختان کوههای زمین.



و در حدیثی دیگر از ایشان روایت شده است: حتی تمامی زبانها را هم به او آموخت، حتی زبان مارها و وزغها، و جمیع آنچه در خشکی و دریاست.

تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۴۵  
عن أبی العباس عن أبی عبد الله ع سألته عن قول الله «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» ما ذا علمه قال: الأرضین و الجبال و الشعاب و الأودیة، ثم نظر إلى بساط تحته فقال: و هذا البساط مما علمه. (تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۲)  
و عن الفضل بن عباس عن أبی عبد الله ع قال سألته عن قول الله: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» ما هی قال: أسماء الأودیة و النبات و الشجر و الجبال من الأرض (تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۲)<sup>۱</sup>  
(تحفة الإخوان) قال: ذکر بعض المفسرین، بحذف الإسناد، عن أبی بصیر، عن الصادق جعفر بن محمد (علیهما السلام)، أنه قال... قال الله تعالی: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» حتی عرف اللغات كلها، حتی لغات الحیات و الضفادع، و جمیع ما فی البر و البحر. (البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۴۵)

۳) حنان بن سدر می گوید حدیثی را از سدید مکی از قول امام باقر ع شنیدم که ایشان فرموده اند که جابر بن عبد الله انصاری برای ایشان تعریف کرده اند که:  
"یکبار رسول خدا ص مهاجران و انصار را احضار کرد و آنها با سلاح آماده شدند و پیامبر ص بر منبر رفت و حمد و ثنای خدا را بجا آورد و فرمود: ای جماعت مسلمانان! کسی که بغض ما اهل بیت را داشته باشد، خداوند روز قیامت او را یهودی محشور می کند.

جابر گفت: من بلند شدم و گفتم: یا رسول الله! حتی اگر شهادت دهد که لا اله الا الله و محمدا رسول الله؟ فرمود: حتی اگر شهادت دهد که لا اله الا الله، با این شهادت، خود را از اینکه خونس ریخته شود و یا ملزم به پرداخت جزیه شود نگه داشته است، و دوباره فرمود: کسی که بغض ما اهل بیت را داشته باشد، خداوند روز قیامت او را یهودی محشور می کند و اگر دجال را درک کند همراه او خواهد بود؛ و اگر وی را درک نکند، [در رجعت] از قبرش برانگیخته می شود تا به او ایمان آورد. بدرستی که خداوند اتم را در گل برای من ممثل نمود و اسمهای آنها را به من تعلیم داد همان گونه که «اسمها، همگی اش را به آدم تعلیم داد» پس اصحاب پرچمها بر من گذر کردند، پس برای علی ع و شیعه اش طلب مغفرت کردم."

حنان بن سدر می گوید: این حدیث را برای امام صادق ع تعریف کردم؛ به من فرمود: خودت این را از سدید شنیدی؟ گفتم امشب هفت شب می گذرد از زمانی که از خودش شنیدم.

فرمود: این حدیثی است که گمان نمی کردم پدرم آن را برای هیچ کسی نقل کرده باشد.

الأمالی (للمفید)، ص ۱۲۶؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۸۶  
قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُظَفَّرِ الْبِرَازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِدْرِيسُ بْنُ زِيَادِ الْكَفَرْتَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَنَّانُ بْنُ سَدِيرٍ عَنْ سُدَيْفِ الْمَكِّيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ع وَ مَا رَأَيْتُ مُحَمَّدِيًّا قَطُّ يَغْدِلُهُ قَالَ حَدَّثَنِي

۱. عن داود بن سرحان العطار قال كنت عند أبي عبد الله ع، فدعا بالخوان فتغدينا ثم جاءوا بالطشت و الدست سنان فقلت: جعلت فداك - قوله: «وَعَلَّمَ

آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» الطشت و الدست سنان منه فقال: و الفجاج و الأودیة و أهوى بيده كذا و كذا

جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: نَادَى رَسُولُ اللَّهِ ص فِي الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَحَضَرُوا بِالسَّلَاحِ وَصَعِدَ النَّبِيُّ ص الْمِنْبَرَ - فَحَمِدَ اللَّهُ وَاتَّنى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا قَالَ جَابِرٌ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ وَإِنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِنَّمَا احْتَجَزَ مِنْ سَفْكِ دَمِهِ أَوْ يُودَى الْجَزِيَّةَ عَنْ يَدِهِ وَهُوَ صَاحِرٌ ثُمَّ قَالَ ص مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا فَإِنْ أُذْرِكَ الدَّجَالُ كَانَ مَعَهُ وَإِنْ هُوَ لَمْ يُدْرِكْهُ بُعِثَ فِي قَبْرِهِ فَأَمَّنَ بِهِ إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ مَثَلٌ لِي أُمَّتِي فِي الطَّيْنِ وَ عَلِمَنِي أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا فَمَرَّ بِي أَصْحَابُ الرَّأْيَاتِ فَاسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ لِعَلِيٍِّّ وَ شِيعَتِهِ - قَالَ حَنَانُ بْنُ سَدِيرٍ فَعَرَضْتُ هَذَا الْحَدِيثَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع فَقَالَ لِي أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ سُدَيْفٍ فَقُلْتُ اللَّيْلَةَ سَبَعٌ مُنْذُ سَمِعْتُهُ مِنْهُ - فَقَالَ إِنَّ هَذَا الْحَدِيثَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ فِي أَبِي إِلَى أَحَدٍ.

این حدیث با سندهای مختلف و توضیحات مختلف از خود امام صادق ع برای عده‌ای نقل شده است که می‌توانید به منابع زیر مراجعه کنید: الکافی،<sup>۱</sup> ج ۱، ص ۴۴۴؛ تفسیر فرات الکوفی<sup>۲</sup>، ص ۳۹۲-۳۹۴؛ بصائر الدرجات<sup>۳</sup>، ج ۱، ص ۸۵-۸۶

۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَثَلٌ لِي أُمَّتِي فِي الطَّيْنِ وَعَلَّمَنِي أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا فَمَرَّبَنِي أَصْحَابُ الرَّايَاتِ فَاسْتَعْفَرْتُ لِعَلِيٍّ وَشِيعَتِهِ إِنَّ رَبِّي وَعَدَنِي فِي شِيعَةِ عَلِيِّ خَصَلَةٌ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا هِيَ قَالَ الْمَغْفِرَةُ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ وَ أَنْ لَا يُعَادِرَ مِنْهُمْ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَ لَهُمْ تَبْدُلُ السَّيِّئَاتِ حَسَنَاتٍ. و نیز با سند زیر در بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۸۳: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَيَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ... و نیز در ص ۸۶ با این سند: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَنَابٍ عَنْ خَرْبُودَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِيٍّ إِنَّ رَبِّي... و مختصر البصائر، ص ۴۰۷

۲. فَرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَارِثِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ سِنَانَ الْبَاهِلِيُّ عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ: قُلْتُ لِفَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ أَخْبِرِينِي جُعِلَتْ فِدَاكِ بِحَدِيثٍ أَحَدَتْ وَ أَحْتَجُّ بِهِ عَلَيَّ النَّاسِ قَالَتْ نَعَمْ أَخْبِرْنِي أَبِي أَنَّ النَّبِيَّ ص كَانَ نَازِلًا بِالْمَدِينَةِ وَ أَنَّ مَنْ آتَاهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ مَرِسُوا أَنْ يَفْرَضُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَرِيضَةً يَسْتَعِينُ بِهَا عَلَيَّ مِنْ آتَاهُ فَآتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ص وَ قَالُوا قَدْ رَأَيْنَا مَا يُتَوَكَّرُ مِنَ النَّوَائِبِ وَ إِنَّا أَتَيْنَاكَ لِتَفْرَضَ [لِنَفْرَضُ] مِنْ أَمْوَالِنَا فَرِيضَةً تَسْتَعِينُ بِهَا عَلَيَّ مِنْ آتَاكَ قَالَ فَاطِرُكَ النَّبِيُّ ص طَوِيلًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ [وَ قَالَ] إِنِّي لَمْ أُوْمَرْ [عَلَيَّ] أَنْ أَخْذَ مِنْكُمْ عَلَيَّ مَا جِئْتُمْ بِهِ شَيْئًا أَنْطَلِقُوا إِنِّي [فَأِنِّي] لَمْ أُوْمَرْ بِشَيْءٍ وَ إِن أُمِرْتُ بِهِ أَعْلَمْتُمْ قَالَ فَزَلَّ جَبْرِئِيلُ ع فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ قَدْ سَمِعَ مَقَالَةَ قَوْمِكَ وَ مَا عَرَضُوا عَلَيْكَ وَ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَرِيضَةً قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِمْ فَرِيضَةً أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى [قَالَ] فَخَرَجُوا وَ هُمْ يَقُولُونَ مَا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَّا أَنْ تَذِلَّ [يَذِلَّ] لَهُ الْأَشْيَاءُ وَ تَخْضَعُ [يَخْضَعُ] لَهُ الرِّقَابُ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ لِبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص [النَّبِيَّ] إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع أَنْ اصْعِدِ الْمَنِيرَ وَ ادْعُ النَّاسَ إِلَيْكَ ثُمَّ قُلْ [يَا] أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ انْتَقَصَ أَجِيرًا أَوْ جَرَهُ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ [وَ مَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ] وَ مَنْ انْتَفَى مِنْ وَالدِّيهِ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ قَالَ فَقَامَ رَجُلٌ وَ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا لَهْنُ مِنْ تَأْوِيلِ فَقَالَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ ثُمَّ أَتَى [فَأَتَى] رَسُولَ اللَّهِ ص فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ [رَسُولُ اللَّهِ] وَ بِلْ لِقُرَيْشٍ مِنْ تَأْوِيلِهِنَّ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ أَنْطَلِقْ فَأَخْبَرَهُمْ أَنِّي أَنَا الْأَجِيرُ الَّذِي أُثْبِتَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُ مِنَ السَّمَاءِ ثُمَّ أَنَا وَ أَنْتَ مَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا وَ أَنْتَ أَبَوَا الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ فَلَمَّا اجْتَمَعُوا قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ عَلِيًّا أَوْلَكُمْ إِيمَانًا بِاللَّهِ وَ أَقْوَمَكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ أَوْفَاكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَعْلَمَكُمْ بِالْقَضِيَّةِ وَ أَقْسَمُكُمْ بِالسُّوَيْبَةِ وَ أَرْحَمُكُمْ بِالرَّعِيَّةِ وَ أَفْضَلُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرِيَّةً [حُرْمَةً] ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مَثَلٌ لِي أُمَّتِي فِي الطَّيْنِ وَ عَلَّمَنِي أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ فَمَرَّبَنِي أَصْحَابُ الرَّايَاتِ فَاسْتَعْفَرْتُ لِعَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ وَ سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ تَسْتَفِيمَ أُمَّتِي عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي فَأَبَى إِلَّا أَنْ يُضِلَّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِيَ مَنْ يَشَاءُ ثُمَّ ابْتَدَأَنِي رَبِّي فِي عَلِيٍّ بِسَبْعٍ [سَبْعٍ] خِصَالٍ أَمَّا أَوْلَاهُنَّ فَإِنَّهُ أَوْلُ مَنْ يَنْشَقُّ [عَنْهُ] الْأَرْضُ [مَعِيَ] وَ لَا فَخْرَ وَ أَمَّا الثَّانِيَةُ فَإِنَّهُ [يَذُودُ] [أَعْدَاءَهُ] عَنْ حَوْضِي كَمَا [يَذُودُ] الرُّعَاةُ غَرِيبَةَ الْإِبِلِ وَ أَمَّا الثَّلَاثَةُ فَإِنَّ مِنْ قُرَاءِ شِيعَةِ عَلِيٍّ لِيَشْفَعُ فِي مِثْلِ رِبِيعَةَ وَ مُضَرَ وَ أَمَّا الرَّابِعَةُ فَإِنَّهُ أَوْلُ مَنْ يَفْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ مَعِيَ وَ لَا فَخْرَ وَ أَمَّا الْخَامِسَةُ فَإِنَّهُ أَوْلُ مَنْ يَزُوجُ مِنَ الْحُورِ الْعَيْنِ مَعِيَ وَ لَا فَخْرَ وَ أَمَّا السَّادِسَةُ فَإِنَّهُ أَوْلُ مَنْ يَسْكُنُ مَعِيَ فِي عَلِيٍّ وَ لَا فَخْرَ وَ أَمَّا السَّابِعَةُ فَإِنَّهُ أَوْلُ مَنْ يُسَمِّي مِنْ رَجِيحٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ.

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَثَلٌ أُمَّتِي فِي الطَّيْنِ وَ عَلَّمْتُ الْأَسْمَاءَ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وَ رَأَيْتُ أَصْحَابَ الرَّايَاتِ فَكَلَّمَا مَرَرْتُ بِكَ يَا عَلِيُّ وَ بِشِيعَتِكَ اسْتَعْفَرْتُ لَكُمْ. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ خَرْبُودَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِعَلِيٍّ ع إِنَّ رَبِّي مَثَلٌ أُمَّتِي فِي الطَّيْنِ وَ عَلَّمَنِي أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا فَمَرَّبَنِي أَصْحَابُ الرَّايَاتِ فَاسْتَعْفَرْتُ لَكَ وَ لِشِيعَتِكَ. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ حَنَانَ بْنِ سَدِيرٍ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ رَبِّي مَثَلٌ بِي أُمَّتِي فِي الطَّيْنِ وَ عَلَّمَنِي أَسْمَاءَ أُمَّتِي كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا فَمَرَّبَنِي أَصْحَابُ الرَّايَاتِ فَاسْتَعْفَرْتُ لِعَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ.

۴) از امام صادق ع روایت شده است که برای رسول خدا «والجوج» (یا دانجوج) [ظاهرا یک نوع خوردنی است] هدیه آوردند که دارای حبه‌های گوناگونی بود. حضرت حبه‌ها را یکی یکی به علی ع می‌داد و می‌پرسید این چیست و حضرت علی ع از آنها خبر می‌داد. پیامبر خدا فرمود: اما جبرئیل به من خبر داده است که خدا همه اسمها را به تو، ای علی، یاد داده است همان گونه که «اسمها، همگی اش را به آدم یاد داد».

بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۱۸

حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَهْدَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص وَالْجُوجَ [دَانْجُوجَ] فِيهِ حَبٌّ مُخْتَلِطٌ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُلْقِي إِلَيَّ حَبَّةً وَ حَبَّةً وَ يَسْأَلُهُ أَيُّ شَيْءٍ هَذَا وَ جَعَلَ عَلِيٌّ يُخْبِرُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمَا إِنَّ جَبْرئيلَ أَخْبَرَنِي أَنَّ اللَّهَ عَلَّمَكَ اسْمَ كُلِّ شَيْءٍ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا.<sup>۱</sup>

تدبر

۱) «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

خداوند برای اینکه برتری انسان بر فرشتگان و لیاقت انحصاری انسان برای کسب مقام خلیفه‌اللهی را نشان دهد، بر این نکته دست گذاشته که به آدم علمی داده است که فرشتگان نداشته‌اند. پس برترین چیزی که انسان داراست که او را از فرشتگان هم برتر می‌کند، از مقوله علم است.

۲) «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»:

اسم دریچه‌ای به شناخت معنا؛ و معنا و مفهوم، دریچه انسان به شناخت همه چیز است؛ پس

الف. اگر همه اسمها را به کسی بیاموزند، یعنی همه آنچه شناخت بدان می‌تواند تعلق بگیرد را به آدم آموخته‌اند؛ و  
ب. اگر توجه کنیم که آیه در مقام بیان فلسفه اعطای مقام خلیفه‌اللهی به انسان است؛ و این مقام، نه خاص یک نفر (حضرت آدم) بلکه یک جایگاهی است که برای انسان در نظر گرفته شده (چنانکه در آیات ۲۸ و ۲۹ هم از منتهای خدا بر تمام انسانها سخن گفت)

آنگاه نتیجه می‌شود که همه انسانها ظرفیت برخوردار از علم به همه چیز را دارند.

۳) «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»

علم به اسماء که انسان را از فرشتگان هم برتر می‌کند، چیست؟

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَوْ غَيْرُهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ حَنَانٍ عَنِ سُذَيْفِ الْمَكِّيِّ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ع يَقُولُ قَالَ حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ رَبِّي مَثَلُ لِي مَثَلُ لِي أُمَّتِي فِي الطَّيِّبِ وَ عَلَّمَنِي أَسْمَاءَ الْأَنْبِيَاءِ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا فَمَرَّ بِي أَصْحَابُ الرَّبَابَاتِ فَاسْتَغْفَرْتُ لِعَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ.

۱. همچنین است حدیث زیر:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَهْدَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص حَبُّ فَيْطَرٍ [فَطِيرٍ] مِنَ الْيَمَنِ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ مَا هَذِهِ وَ مَا هَذِهِ فَأَخَذَ عَلِيٌّ ع يُجِيبُهُ عَنْ شَيْءٍ فَقَالَ إِنَّ جَبْرئيلَ أَخْبَرَنِي أَنَّ اللَّهَ عَلَّمَكَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا كَمَا عَلَّمَ آدَمَ ع. (بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۱۹)

۲. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّمَا سُمِّيَ آدَمُ آدَمَ لِأَنَّهُ خُلِقَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴)

## بحث تخصصی انسان‌شناختی

برخی از مفسران بلندمرتبه چنین توضیح داده‌اند که مقصود از تعلیم اسماء غیر از علمی است که ما به اسمهای اشیاء داریم؛ زیرا:

دانستن معنای کلمات و علم به یک زبان که حاصل قرارداد بین انسانهاست، امری نیست که ارزشی داشته باشد که انسان را برتر از فرشتگان کند؛

و اگر فقط یک اطلاع از معانی اسمها باشد فرشتگان هم بعد از خبر دادن حضرت آدم کاملاً به همان اندازه علم پیدا می‌کنند و دیگر برتری‌ای برای آدم نسبت به آنها نمی‌ماند؛

و فایده زبان هم فقط برای انتقال منویات درونی به همدیگر است و معنی ندارد که خدا علم به زبانی که بعداً انسانها برای تفهیم و تفاهم بین خودشان به کار می‌برند را عامل برتری آنها بر فرشتگانی قرار دهد که مقاصدشان را به نحو بی‌واسطه می‌توانند به هم منتقل کنند؛

و چون در ادامه تعبیر «عرضهم» آمده (با «هم» بدانها اشاره شده) پس منظور از آن یک موجودات عاقل و حی‌ای است که تحت حجاب غیب مستور بوده‌اند (المیزان، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۷)

و یا اینکه منظور از آن علم به مسمیات (چیزهایی که این اسمها بدان نامیده می‌شوند) و ویژگی‌ها و خصوصیات آن اشیاء است (الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۵-۱۲۶)

و به تعبیر دیگر، منظور از آن، «آگاهی از علوم مربوط به جهان آفرینش و اسرار و خواص مختلف موجودات عالم است» (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۷۶)

اما به نظر می‌رسد این تحلیل‌ها، ناشی از عدم توجه به اهمیت و نقش زبان در وجود انسان است و اینکه زبان صرفاً در حد یک امر قراردادی فروکاسته شده است. در حالی که اگر توجه کنیم که:

زبان، عامل امتیاز جدی انسان از تمام موجودات زنده زمینی است،

و اصلاً با وجود زبان است که فرهنگ و تنوع و تبادل فرهنگی و انتقال میراث معرفتی ممکن می‌شود؛

و توان کسب معرفت از طریق زبان بسیار گسترده‌تر از توان کسب معرفت مستقیم است (هم به لحاظ عرضی، چنانکه دانشمندترین دانشمندان، کسی است که با مطالعه، اندخته‌های معرفتی دیگران را به اندخته معرفتی خود بیفزاید؛ و هم به لحاظ طولی، چنانکه حوزه‌هایی از خدانشناسی و معارف بنیادین وجود دارد که حتی علم حضوری هم بدان راهی ندارد اما با زبان می‌توان به آن حوزه‌ها اشاره و از آنها حکایت کرد مانند مقام هویت غیبیه در بحثهای عرفانی)،

آنگاه بعید نیست که تعلیم اسماء همان توان برخورداری از معرفتی باشد که با زبان حاصل می‌شود (چنانکه بنیاد درک زبان، بر وجود اسم و توان دلالت اسمی نهفته است)

بویژه که فضای احادیث هم بر تعلیم اسم همه چیز اصرار دارد؛ یعنی شناختی که با کمک اسم حاصل می‌شود. (حدیث ۲ و ۳ و ۴)

(درباره اهمیت زبان در انسان‌شناسی، در احادیث و تدبرهای جلسه ۴۳ (علق/۴) و نیز در جلسه ۵۹، تدبر ۲ و جلسه ۱۶۶، تدبر ۲ و جلسه ۲۱۶، تدبر ۱-ب توضیحاتی ارائه شد)

علامه طباطبایی «مسمیات و حقیقت آنها (نه اسم آنها) بر ملائکه عرضه شده» را شاهدهی بر برداشت خود گرفته‌اند اما به نظر می‌رسد که همین تعبیر شاهدهی علیه نظر ایشان و موید برداشت فوق باشد؛ زیرا که مسمیات را عرضه کرد و اسم آنها را خواست، نه وصف آنها را؛ در حالی اگر مساله، معرفی خود حقیقت آنها باشد، با توجه به اینکه ایشان علم ملائکه را از جنس علم حضوری می‌دانند همین که آن حقایق را بر فرشتگان عرضه کند، کافی است که بدانها آگاه شوند و حداکثر این است که باید از آنها توصیف و بیان چستی آن حقایق را طلب کند، نه اسم آنها را.

۴) «فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

چرا تعبیر «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» را آورد؟

الف. می‌خواهد اشاره کند که شما در این ادعا که فقط اهل تسبیح و تقدیس هستید صادق نیستید، زیرا ابلیس در آن زمان در بین آنها بود و قرآن کریم در جای دیگر تعبیری به کار برده که معلوم می‌شود وی همان موقع هم که باطنش آشکار نشده بود، در باطن کفر می‌ورزید (بقره/۳۴) (حدیث ۱)

ب. می‌خواهد اشاره کند که شما در این ادعا که برتر از آدم هستید و توانایی کسی مقام خلیفه‌اللهی را دارید سخن راست و درستی نگفتید زیرا در این عرصه آدم بر شما برتری دارد.

ج. ...

۵) «وَعَلَّمَ ... الْأَسْمَاءَ ... ثُمَّ عَرَضَهُمْ ... فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ»

چرا اسمها را عرضه نکرد بلکه مسمیات را عرضه کرد و اسم آنها را خواست؟

الف. شاید شاهدهی است بر ادعای تدبر ۲، بدین جهت که اگر فرشتگان با زبان آشنا نیستند، باید سوال از «حقیقت» شود و ما به ازای زبانی آن - که آنها هیچ درکی ندارند - از آنها خواسته شود تا به عجز خود پی ببرند؛ وگرنه عرضه اسم بر کسی که اصلا درکی از زبان ندارد، ممکن نیست و او چیزی از این اسم نمی‌فهمد که حتی بخواهد به عجز خود پی ببرد (مانند اینکه اگر در عالم دنیا اسمها را بر حیوانی عرضه کنیم او جز صوتی که به گوشش می‌خورد متوجه چیز دیگری نمی‌شود).

ب. ...

در کانال نگذاشتم

۶) «وَعَلَّمَ ... الْأَسْمَاءَ ... ثُمَّ عَرَضَهُمْ ... فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ»

برای اشاره به «الاسماء» باید ضمیر «ها» یا «هن» به کار رود؛ اما ضمیر «هم» به کار رفت؛ که غالبا این را دلیل گرفته‌اند که مسمیات اسماء عرضه شده است، نه خود اسماء (تدبر ۵). اما وقتی در ادامه تعبیر می‌کند که مرا از «أَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» خبر دهید و در آیه ۳۳ به آدم هم تاکید می‌کند که از «اسمائهم» خبر بده و باز تاکید می‌کند که آدم «اسمائهم» را به فرشتگان خبر داد (أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) نشان می‌دهد که گویی قرآن می‌خواهد ما را متوجه مطلب خاصی کند.

شاید مقصود آیه این باشد که همگی علوم را به آدم آموخت، و فرشتگان به برخی از علوم احاطه داشتند و به برخی از حقایق دسترسی نداشتند و خدا آن حقایق را بر فرشتگان عرضه کرد و متوجه شدند که به آنها دسترسی نداشته‌اند و آدم از آن حقایق خبر داد. یعنی با این تعبیر نشان دهد که حوزه معلومات آدم گسترده‌تر از معلومات فرشتگان است.

## ترجمه

گفتند: منزهی تو! ما [هیچ] علمی نداریم جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای؛ بدرستی که تو هستی که دانا و حکیمی.

## تسلیم شهادت امام سجاده

۲۵ محرم سالروز شهادت زین العابدین و سیدالساجدین، امام علی بن حسین علیهماالسلام تسلیم باد  
 آرزوی کوه ها یک سجده‌ی طولانی‌اش  
 دست‌هایش شاخه‌ی طوباست مشغول دعاست  
 می‌وزد از منبرش فریادهای «یا حسین»  
 در کلامش ضربت شمشیر حق حیدر است  
 اوست فرزند منا و مکه، فرزند صفا  
 آرزوی آسمان یک بوسه بر پیشانی‌اش  
 ماه و خورشید و فلک در سایه‌ی نورانی‌اش  
 شام‌ها ویرانه‌ی هر خطبه‌ی توفانی‌اش  
 عبودها کشته، از شورحماسی خوانی‌اش  
 چشمه‌ها می‌جوشد از هر واژه‌ی قرآنی‌اش

(شعر از اعظم سعادت‌مند)

## نکات ترجمه‌ای و نحوی

«عِلْمٌ، عَلَّمْتَنَا، عَلِيمٌ»:

«عِلْمٌ» به معنای «شناخت» و نقطه مقابل «جهل» کلمه آشنایی است. گفته شده که اصل و ریشه ماده‌ی (ع ل م) دلالت می‌کند بر اثری که در هر چیزی وجود دارد که مایه تمایز آن از غیرش می‌شود، و کلمه «علامت» که به معنای «نشانه» می‌باشد و کلمه «عَلِمٌ» هم که به معنای «پرچم» و به معنای «کوه بلند» به کار می‌رود (جمع آن: أعلام) نیز به همین جهت است (معجم المقاییس اللغة، ج ۴، ص ۱۰۹) و «مَعَالِمُ الطَّرِيقِ» هم آثار و علامت‌هایی است که یک مسیر (الطریق) را با آنها تشخیص می‌دهند (أساس البلاغۃ، ص ۴۳۴) «عَالَمُونَ» (= جهان‌ها) به معنای «اصناف خلائق» است که هر صنفی یک «عَالَمٌ» است (مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۲۰) و درباره وجه تسمیه «عَالَمُونَ» هم گفته‌اند از این باب است که هر مخلوقی به خودی خود یک «عَلِمٌ» (نشانه)‌ای است (معجم المقاییس اللغة، ج ۴، ص ۱۰۹) یا به تعبیر دیگر، «عَالَمٌ» اسم است برای چیزی که به وسیله آن، [حقیقتی] «معلوم» می‌شود (چنانکه «خاتَم» (مُهر) هم اسم چیزی است که به وسیله آن نامه ختم می‌شود) سازنده خود را معلوم می‌کند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۸۲) و از قول برخی مفسران نقل شده است که «عَالَمٌ» در اصل به معنای «ما يُعَلِّمُ به: آنچه به وسیله آن شناخته می‌شود» بوده است، کم‌کم منحصر شده به «آنچه به وسیله آن، خالق شناخته می‌شود»؛ و در مرحله بعد مخصوص شده به «مخلوقات دارای عقل و شعور، یعنی جن و انس» (تاج العروس، ج ۱۷، ص ۴۹۹)

«علیم» وزن «فعلیل» است که این وزن هم برای صفت مشبیه و هم برای صیغه مبالغه به کار می‌رود؛ اما عموماً اهل لغت «علیم» را از باب مبالغه در علم دانسته‌اند (تاج العروس، ج ۱۷، ص ۵۰۰) و ظاهراً ضابطه‌اش این است که اگر بتوان از ماده مربوطه، اسم فاعل بسازیم صیغه مبالغه است؛ و اگر اسم فاعل آن چندان رایج نباشد (مثلاً رحیم) صفت مشبیه می‌باشد.

در تفاوت بین «عالم» و «علیم» هم گفته‌اند «عالم» لزوماً دلالت بر «معلوم» می‌کند یعنی در جایی که کار می‌رود که معلومی در کار باشد و همواره متعدی است؛ اما «علیم» لزوماً متعدی نیست و صرفاً نشان‌دهنده این است که اگر معلومی در کار باشد،

حتما او بدان عالم است؛ چنانکه «سامع» به کسی گفته می‌شود که صدایی را بشنود، اما «سمیع» به کسی می‌گویند که شنوا باشد، خواه در آن لحظه صدایی در کار باشد یا نباشد. (الفروق فی اللغة، ص ۸۰)<sup>۱</sup>

«الْحَكِيمُ» از ماده «حکم» است که گفته‌اند اصل این ماده دلالت بر «منع» کردن دارد: «حُكْمٌ» منع از ظلم است و «حکمت» منع از جهالت است (معجم المقایس اللغة، ج ۲، ص ۹۱) و برخی توضیح داده‌اند که نه هر گونه منعی، بلکه ممانعتی که نوعی هدف اصلاح و کنترل را تعقیب می‌کند لذا به «افسار چهارپایان» «حَكْمَةٌ» می‌گویند و «حُكْمٌ» کردن هم آن است که معین شود که چیزی چنین است و چنان نیست؛ «حاکم» کسی است که بین مردم حکم می‌کند و «حَكْمٌ» هم کسی است که در حکم کردن متخصص باشد و «حکمت» هم به معنای این است که بر اساس علم، حکم شود و وقتی در مورد خدا که به کار می‌رود به معنای علم خداوند به اشیاء و ایجاد آنها در کمال احکام است و «مُحْكَمٌ» هم یعنی چیزی که شک و شبهه و خللی در آن راه نداشته باشد و در معنای «حکیم» همچنین گفته‌اند که به معنای کسی است که کار خود را محکم و بی‌خلل انجام می‌دهد. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۴۸-۲۵۱)

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ: انت را می‌توان تاکید «ک» دانست و می‌توان ضمیر فصل قلمداد کرد (إعراب القرآن للنحاس)، ج ۱، ص ۴۴؛ مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۸۳) و با توجه به اینکه آمدن «ال» بر روی خبر (العلیم الحکیم) نیز دلالت بر حصر می‌کند، دلالت جمله بر حصر بسیار جدی است؛ یعنی فرشتگان علیم بودن و حکیم بودن را منحصر در خداوند معرفی کرده‌اند.

#### حدیث

۰) امام حسن عسگری [در ادامه حدیثی که در قبلا گذشت: [جلسه ۲۲۱، حدیث ۱](#)] می‌فرماید:

فرشتگان «گفتند: منزهی تو! ما [هیچ] علمی نداریم جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای؛ بدرستی که تو هستی که دانا و حکیمی». دانایی به همه چیز و حکیمی که در هر کاری به هدفت می‌رسی.

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص: ۲۱۷

قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا - إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ [الْعَلِيمُ] بِكُلِّ شَيْءٍ، الْحَكِيمُ الْمُصِيبُ فِي كُلِّ فِعْلٍ. (۱) شخصی از امیرالمومنین ع درخواست کرد که خداوند تبارک و تعالی را برای ما توصیف کن تا محبت و معرفت ما به او افزون گردد. حضرت عصبانی شدند [ظاهرا بدین جهت که خداوند فوق هرگونه توصیفی است و هیچ توصیفی نمی‌تواند او را آن طور که شایسته است معرفی کند] و مردم را به مسجد فراخواندند و خطبه‌ای ایراد کردند که: حمد خدایی راست که ... [تا بدینجا رسیدند که:]

[خداوند] کسی است فرشتگان، علی‌رغم نزدیکی‌شان به کرسی کرامت الهی و طولانی بودن شوقشان به خدا و بزرگداشت جلال و عزت خداوند و نزدیکی‌شان به غیب ملکوت او، ناتوان بودند از اینکه چیزی از امر او را بدانند جز آنچه که آنها را بدان عالم کرده بود؛ در حالی که آنها از ملکوت قدس الهی بودند به نحوی که بهره‌شان از معرفت وی بر حسب آن چیزی بود

۱. «ما» در عبارت «ما علمتنا» موصول است (که به معنای «آنچه» می‌باشد) اما می‌توان آن را «ما» مصدریه هم دانست یعنی «تعلیمک ایانا»

(إعراب القرآن و بیانه، ج ۱، ص ۸۲) در حالت اول جمله «لا علم لنا الا ما علمتنا» به صورت «علمی نداریم جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای» ترجمه می‌شود و در حالت دوم به صورت «علمی نداریم جز آموختن تو ما را».



که خدا آنها را بر آن آفریده بود، تا حدی که «گفتند: منزهی تو! ما [هیچ] علمی نداریم جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای؛ بدرستی که تو هستی که دانا و حکیمی.»

التوحید (للسدوق)، ص ۵۰

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ<sup>۲</sup> قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ الْكُوفِيُّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِسْحَاقَ الْجُهَنِيِّ عَنْ فَرَجِ بْنِ فَرُوهَ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ بِالْكُوفَةِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لَنَا رَبِّكَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِنَزِدَّادَ لَهُ حُبًّا وَبِهِ مَعْرِفَةٌ فَغَضِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَتَّى غَصَّ الْمَسْجِدُ بِأَهْلِهِ ثُمَّ قَامَ مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي...

الَّذِي عَجَزَتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَى قُرْبِهِمْ مِنْ كُرْسِيِّ كَرَامَتِهِ وَ طُولِ وَلَهَيْهِمْ إِلَيْهِ وَ تَعْظِيمِ جَلَالِ عِزِّهِ وَ قُرْبِهِمْ مِنْ غَيْبِ مَلَكُوتِهِ أَنْ يَعْلَمُوا مِنْ أَمْرِهِ إِلَّا مَا أَعْلَمَهُمْ وَ هُمْ مِنْ مَلَكُوتِ الْقُدْسِ بِحَيْثُ هُمْ مِنْ مَعْرِفَتِهِ عَلَى مَا فَطَرَهُمْ عَلَيْهِ أَنْ «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

(۲) از امام صادق ع روایت شده است که:

خداوند تبارک و تعالی بود و هیچ چیزی نبود، پس پنج [تن] را از نور جلال خود آفرید و برای هر یک اسمی از اسمهای نازل شده خود قرار داد؛ پس او حمید است و پیامبر ص را محمد ص نامید؛ و او «اعلی» است و امیرالمومنین ع را علی نامید؛ و او اسماء حسنی است، پس از آن حسن و حسین را مشتق کرد؛ و او فاطر است پس از اسمهایش اسمی را برای فاطمه جدا کرد؛ پس هنگامی که آنها را آفرید، در میثاق قرارشان داد، پس آنها در یمن [= سمت راست / یمن و برکت] عرش بودند و فرشتگان را از نوری آفرید، پس هنگامی که [فرشتگان] آنها [= حقیقت نوری پنج تن] را دیدند، شأن آنها را عظیم شمردند و بدانها تسبیح تلقین شد [ظاهرا بدین جهت که عظمت آنها را با عظمت خدا خلط نکنند و خدا را منزّه و برتر بدانند] و این همان است که می فرماید: «و قطعاً مائیم صف کشندگان و همانا مائیم تسبیح کنندگان» (صافات/ ۱۶۵-۱۶۶)

پس هنگامی که خداوند آدم را آفرید از یمن عرش بدانها نگاه کرد و گفت: پروردگارا! اینها کیستند؟

فرمود: آدم! اینها برگزیدگان و خاصان من اند، آنها را از نور جلال خود آفریدم و اسمی از اسماء خود برایشان برگزیدم.

گفت: پروردگارا! به حق خودت بر آنها، اسماء آنها را به من تعلیم ده!

فرمود: پس آنها نزد تو امانت است، سرّی است از اسرارم که کسی غیر تو بر آنها مطلع نشود مگر به اذن من.

گفت: باشد؛ پروردگارا!

فرمود: آدم! عهدی بسپار.

و از او عهدی گرفت و سپس اسماء آنها را به وی یاد داد؛ سپس «آنها را بر فرشتگان عرضه کرد» در حالی که اسماء آنها را به آنها تعلیم نداده بود و فرمود: «مرا از اسمهای آنها خبر دهید اگر راست می گفته‌اید. گفتند: منزهی تو! ما علمی نداریم جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای؛ بدرستی که تو هستی که دانا و حکیمی. فرمود: آدم! به آنها [= فرشتگان] از اسمهای آنها خبر بده؛ پس هنگامی که به آنها از اسمهای آنها خبر داد» فرشتگان دانستند که آن به ودیعه گذاشته شده بوده و او با این علم بر آنها برتری داده شده است.

و بدانها دستور سجده داده شد که این سجده‌شان از باب برتری او و عبادت خدا بود از این جهت که آن مطلب حق او بوده است [ظاهراً یعنی دستور خدا در برتری آدم بر خویش را حقی که خدا قرار داده، دانستند و با تبعیت از این دستور، خدا را بندگی کردند]

ولی ابلیس فاسق از دستور پروردگارش سرپیچی کرد؛ پس [خداوند] فرمود: «چه چیزی مانع از این شد که سجده کنی وقتی به تو دستور دادم؟ گفت من از او برترم» (اعراف/۱۲)

فرمود قطعا او را بر تو برتری دادم از آن جهت که برتری را برای آن پنج تنی قرار دادم که تو هیچ تسلطی بر آنها و بر شیعیان [واقعی] آنها نداری؛ و این همان است که شیطان استثنا کرد که «همه را گمراه می‌کنم» جز بندگان خالص شده‌ی تو را» (حجر/۴۰) و فرمود: «همانا بر بندگان [حقیقی] من تسلطی نداری» (حجر/۴۲) و آنها شیعیان [حقیقی] هستند.

تفسیر فرات الکوفی، ص: ۵۷-۵۶؛ غرر الأخبار، ص: ۲۰۶-۲۰۵

فَرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَعْزِي ابْنَ زَكَرِيَّا بْنِ صَالِحِ بْنِ عَاصِمِ بْنِ زُفَرِ الْبَصْرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى التُّسْتَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ قُتَيْبَةَ الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَ لَا شَيْءَ فَخَلَقَ خَمْسَةً مِنْ نُورٍ جَلَّالِهِ وَ [جَعَلَ] لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ الْمُنَزَّلَةِ فَهُوَ الْحَمِيدُ وَ سَمَّى [النَّبِيَّ] مُحَمَّدًا ص وَ هُوَ الْأَعْلَى وَ سَمَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَاشْتَقَّ مِنْهَا حَسَنًا وَ حُسَيْنًا وَ هُوَ فَاطِرٌ فَاشْتَقَّ لِفَاطِمَةَ مِنْ أَسْمَائِهِ اسْمًا فَلَمَّا خَلَقَهُمْ جَعَلَهُمْ فِي الْمِيثَاقِ فَإِنَّهُمْ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ وَ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورٍ فَلَمَّا أَنْ نَظَرُوا إِلَيْهِمْ عَظَمُوا أَمْرَهُمْ وَ شَانَهُمْ وَ لَقِنُوا التَّسْبِيحَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ «وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ ص نَظَرَ إِلَيْهِمْ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ فَقَالَ يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ يَا آدَمَ هَؤُلَاءِ صَفْوَتِي وَ خَاصَّتِي خَلَقْتُهُمْ مِنْ نُورٍ جَلَّالِي وَ شَقَقْتُ لَهُمْ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي قَالَ يَا رَبِّ فَبَحْفِكَ عَلَيْهِمْ عَلَّمْتَنِي أَسْمَاءَهُمْ قَالَ يَا آدَمَ فَهَمْ عِنْدَكَ أَمَانَةٌ سِرٌّ مِنْ سِرِّي لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ غَيْرُكَ إِلَّا بِإِذْنِي قَالَ نَعَمْ يَا رَبِّ قَالَ يَا آدَمَ أَعْطِنِي عَلَى ذَلِكَ الْعَهْدِ فَأَخَذَ عَلَيْهِ الْعَهْدَ ثُمَّ عَلَّمَهُ أَسْمَاءَهُمْ ثُمَّ «عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» وَ لَمْ يَكُنْ عَلَّمَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ «فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» قَالَ يَا آدَمَ أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ «عَلِمَتِ الْمَلَائِكَةُ أَنَّهُ مُسْتَوْدَعٌ وَ أَنَّهُ مُفْضَلٌ بِالْعِلْمِ وَ أَمَرُوا بِالسُّجُودِ إِذْ كَانَتْ سَجَدْتُهُمْ لِآدَمَ تَفْضِيلًا لَهُ وَ عِبَادَةً لِلَّهِ إِذْ كَانَ ذَلِكَ بِحَقِّ لَهُ وَ أَبِي إِبْلِيسَ الْفَاسِقُ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ فَقَالَ «مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» قَالَ فَقَدْ فَضَّلْتُهُ عَلَيْكَ حَيْثُ أَمَرْتُ [ت] بِالْفَضْلِ لِلْخَمْسَةِ الَّذِينَ لَمْ أَجْعَلْ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا وَ لَا مِنْ شِيعَتِهِمْ [يَتَّبِعُهُمْ] فَذَلِكَ اسْتِثْنَاءُ اللَّعِينِ «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» قَالَ «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» وَ هُمْ الشَّيْعَةُ.

۳) از امام رضا نام‌های در پاسخ مسائلی که از ایشان شده بود، روایت شده که در فرازی از آن آمده است:

... و علت طواف خانه خدا این است که همانا خداوند تبارک و تعالی «به فرشتگان فرمود: به یقین من در زمین خلیفه‌ای خواهم گذاشت. گفتند آیا در آن کسی را می‌گذاری که در آن فساد می‌ورزد و خون‌ها می‌ریزد؟» و با این جواب، گویی سخن خدا را رد کردند.

پس پشیمان شدند و به عرش پناه بردند و استغفار کردند.

و خداوند خواست که بندگان این گونه عبودیت خود را نشان دهند، پس در آسمان چهارم خانه‌ای به موازات عرش قرار داد که «ضراح» نامیده می‌شود، سپس در آسمان دنیا هم خانه‌ای به موازات ضراح قرار داد که [بیت] معمور نامیده می‌شود،

سپس این خانه [= کعبه] را به موازات بیت معمور قرار داد؛ سپس به آدم دستور داد و وی آن را طواف کرد، پس خداوند عز و جل توبه او را پذیرفت، و این را در فرزندان وی تا روز قیامت جاری ساخت.

[توجه در برخی روایات، بیت معمور همان ضراح، و در آسمان چهارم دانسته شده است؛ مثلاً تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۱]

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۹۱؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۶

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدِّقَاقُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَائِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُكْتَبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ عِيسَى الْمُجَاوِرُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْبَرْقِيُّ بِالرِّيِّ رَحِمَهُمُ اللَّهُ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرُّضَاعَ كَتَبَ إِلَيْهِ فِي جَوَابِ مَسْأَلِهِ ...

... وَ عَلَهُ الطَّوَافِ بِالْبَيْتِ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ فَرَدُّوا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى هَذَا الْجَوَابَ فَندِمُوا وَ لاذُوا بِالْعَرْشِ وَ اسْتَغْفَرُوا فَاحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَتَعَبَّدَ بِمِثْلِ ذَلِكَ الْعِبَادِ فَوَضَعَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ بَيْتًا بِحِذَاءِ الْعَرْشِ يُسَمَّى الضَّرَاحَ ثُمَّ وَضَعَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا بَيْتًا يُسَمَّى الْمَعْمُورَ بِحِذَاءِ الضَّرَاحِ ثُمَّ وَضَعَ هَذَا الْبَيْتَ بِحِذَاءِ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَ فَطَافَ بِهِ فَتَابَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ وَ جَرَى ذَلِكَ فِي وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ۱

۱. این مضمون در روایات متعددی آمده است مثلاً در دو روایت در الکافی، ج ۴، ص ۱۸۸-۱۸۷

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ عِمْرَانَ بْنِ عَطِيَّةٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: بَيْنَا أَبِي عَ وَ أَنَا فِي الطَّوَافِ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ شَرَجَبٌ مِنَ الرِّجَالِ فَقُلْتُ وَ مَا الشَّرَجَبُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَالَ الطَّوِيلُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ أَدْخَلَ رَأْسَهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَبِي قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ أَبِي وَ أَنَا فَرَدَدْنَا عَلَيْهِ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ أَسْأَلُكَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَقَالَ لَهُ أَبِي نَقِضِي طَوَافَنَا ثُمَّ تَسَأَلِنِي فَلَمَّا قَضَى أَبِي الطَّوَافَ دَخَلْنَا الْحِجْرَ فَصَلَّيْنَا الرُّكْعَتَيْنِ ثُمَّ التَفَتَ فَقَالَ أَيْنَ الرَّجُلُ يَا بُنَيَّ فَإِذَا هُوَ وَرَاءَهُ فَذُ صَلَّى فَقَالَ مِمَّنِ الرَّجُلُ قَالَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ وَ مِنْ أَيِّ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ مِمَّنْ يُسْكُنُ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ فَقَالَ قَرَأْتَ الْكِتَابَيْنِ قَالَ نَعَمْ قَالَ سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ فَقَالَ أَسْأَلُكَ عَنْ بَدْءِ هَذَا الْبَيْتِ وَ عَنْ قَوْلِهِ «ن وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ» وَ عَنْ قَوْلِهِ «و الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ» فَقَالَ يَا أَخَا أَهْلِ الشَّامِ اسْمِعْ حَدِيثَنَا وَ لَا تَكْذِبْ عَلَيْنَا فَإِنَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيْنَا فِي شَيْءٍ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ مَنْ كَذَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ عَذَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَا بَدْءُ هَذَا الْبَيْتِ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» فَرَدَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَتْ «أ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ» فَأَعْرَضَ عَنْهَا فَرَأَتْ أَنَّ ذَلِكَ مِنْ سَخَطِهِ فَلَاذَتْ بِعَرْشِهِ فَأَمَرَ اللَّهُ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ بَيْتًا فِي السَّمَاءِ السَّادِسَةِ يُسَمَّى الضَّرَاحَ بِإِزَاءِ عَرْشِهِ فَصَيَّرَهُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ يُطُوفُ بِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ لَا يَعُودُونَ وَ يَسْتَغْفِرُونَ فَلَمَّا أَنْ هَبَطَ آدَمُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا أَمَرَهُ بِرَمَمَةِ هَذَا الْبَيْتِ وَ هُوَ بِإِزَاءِ ذَلِكَ فَصَيَّرَهُ لِآدَمَ وَ ذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَيَّرَ ذَلِكَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ قَالَ صَدَقَتْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ وَ ابْنِ مَحْبُوبٍ جَمِيعًا عَنْ الْمُفْضِلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ يَقُولُ كُنْتُ مَعَ أَبِي فِي الْحِجْرِ فَبَيْنَمَا هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَجَلَسَ إِلَيْهِ فَلَمَّا انْصَرَفَ سَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ وَ رَجُلٌ آخَرَ قَالَ مَا هِيَ قَالَ أَخْبِرْنِي أَيُّ شَيْءٍ كَانَ سَبَبُ الطَّوَافِ بِهَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَسْجُدُوا لِآدَمَ عَ رَدُّوا عَلَيْهِ فَقَالُوا أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ فَغَضِبَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ سَأَلُوهُ التَّوْبَةَ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُطُوفُوا بِالضَّرَاحِ وَ هُوَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ وَ مَكْنُوتَا يُطُوفُونَ بِهِ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَسْتَغْفِرُونَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّا قَالُوا ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ رَضِيَ عَنْهُمْ فَهَذَا كَانَ أَصْلُ الطَّوَافِ ثُمَّ جَعَلَ اللَّهُ الْبَيْتَ الْحَرَامَ حَذْوِ الضَّرَاحِ تَوْبَةً لِمَنْ أَذْنَبَ مِنْ بَنِي آدَمَ وَ طَهَّرَهُ لَهُمْ فَقَالَ صَدَقَتْ.

## روایات بعدی را برای رعایت اختصار در کانال نگذاشتم:

(۴) علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۷-۴۰۶

که شبیه دو روایت فوق، دو روایت هم در تفسیر عیاشی آمده است:

عن محمد بن مروان عن جعفر بن محمد ع قال إني لأطوف بالبيت مع أبي ع إذ أقبل رجل طوال جعشم متعمم بعمامة فقال: السلام عليك يا ابن رسول الله، قال: فرد عليه أبي، فقال أشياء أردت أن أسألك عنها ما بقي أحد يعلمها إلا رجل أو رجلان، قال: فلما قضى أبي الطواف دخل الحجر فصلى ركعتين، ثم قال: هاهنا يا جعفر ثم أقبل على الرجل فقال له أبي: كأنك غريب فقال: أجل فأخبرني عن هذا الطواف كيف كان و لم كان قال: إن الله لما قال للملائكة «إني جاعل في الأرض خليفة قالوا أ تجعل فيها من يفسد فيها» إلى آخر الآية كان ذلك من يعصى منهم، فاحتجب عنهم سبع سنين فلاذوا بالعرش يلودون يقولون: لبيك ذو المعارج لبيك، حتى تاب عليهم فلما أصاب آدم الذنب طاف بالبيت حتى قبل الله منه، قال: فقال: صدقت فتعجب أبي من قوله صدقت، قال: فأخبرني عن «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» قال: نون نهر في الجنة أشد بياضا من اللبن، قال: فأمر الله القلم فجرى بما هو كائن و ما يكون فهو بين يديه موضوع ما شاء منه زاد فيه و ما شاء نقص منه، و ما شاء كان و ما لا يشاء لا يكون قال: صدقت، فتعجب أبي من قوله صدقت قال: فأخبرني عن قوله: «في أموالهم حق معلوم» ما هذا الحق المعلوم قال: هو الشيء يخرج الرجل من ماله ليس من الزكاة فيكون للنائبة و الصلة، قال: صدقت قال: فتعجب أبي من قوله صدقت قال: ثم قام الرجل فقال أبي: على بالرجل قال: فطلبته فلم أجده.

۶ عن محمد بن مروان قال: سمعت أبا عبد الله ع يقول كنت مع أبي في الحجر فبينما هو قائم يصلي إذ أتاه رجل فجلس إليه فلما انصرف سلم عليه ثم قال: إني أسألك عن ثلاثة أشياء لا يعلمها إلا أنت و رجل آخر، قال: ما هي قال: أخبرني أي شيء كان سبب الطواف بهذا البيت فقال: إن الله تبارك و تعالی لما أمر الملائكة أن يسجدوا لآدم ردت الملائكة فقالت: «أ تجعل فيها من يفسد فيها و يفسد الدماء و نحن نسبح بحمديك و نقُدس لك قال إني أعلم ما لا تعلمون» فغضب عليهم ثم سأله التوبة فأمرهم أن يطوفوا بالضراح و هو البيت المعمور، فمكتوا به يطوفون به سبع سنين يستغفرون الله مما قالوا، ثم تاب عليهم من بعد ذلك و رضى عنهم، فكان هذا أصل الطواف، ثم جعل الله البيت الحرام حذاء الضراح توبة لمن أذنب من بني آدم و طهورا لهم، فقال: صدقت ثم ذكر المسألتين نحو الحديث الأول ثم قام الرجل فقلت: من هذا الرجل يا أبا عبد الله فقال: يا بني هذا الخضر ع.

تفسير العیاشی، ج ۱، ص ۲۹-۳۰

قریب به این مضمون حدیثی است که در علل الشرائع ج ۲، ص ۴۰۲ آمده است:

أخبرنا علي بن حشبي بن فونى رحمه الله فيما كتب إلى قال حدثنا جميل بن زياد قال حدثنا القاسم بن إسماعيل قال حدثنا محمد بن سلمة عن يحيى بن أبي العلاء الرازى أن رجلا دخل على أبي عبد الله ع فقال جعلت فداك أخبرني عن قول الله تعالى ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ - وَأخبرني عن قول الله عز و جل لإبليس فإنيك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم و أخبرني عن هذا البيت كيف صار فريضة على الخلق أن يأتوه قال فالتفت أبو عبد الله ع إليه و قال ما سألتني عن مسألتك أحد قط قبلك إن الله عز و جل لما قال للملائكة إني جاعل في الأرض خليفة ضجت الملائكة من ذلك و قالوا يا رب إن كنت لا بد جاعلا في الأرض خليفة فأجعله منا ممن يعمل في خلقك بطاعتك فرد عليهم إني أعلم ما لا تعلمون فظنت الملائكة أن ذلك سخط من الله تعالى عليهم فلاذوا بالعرش يطوفون به فأمر الله تعالى لهم ببيت من ممر سقفه ياقوته حمراء و أساطينه الزبرجد يدخله كل يوم سبعون ألف ملك لا يدخلونه بعد ذلك إلى يوم الوقت المعلوم قال و يوم الوقت المعلوم يوم ينفخ في الصور نفخة واحدة فيموت إبليس ما بين النفخة الأولى و الثانية و أما نون فكان نهر في الجنة أشد بياضا من الثلج و أحلى من العسل قال الله تعالى له كُنْ مِدَادًا فَكَانَ مِدَادًا ثُمَّ أَخَذَ شَجْرَةً ففَرَسَهَا بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ وَ الْيَدِ الْقُوَّةُ وَ لَيْسَ بِحَيْثُ تَذْهَبُ إِلَيْهِ الْمُسْبَهُةُ ثُمَّ قَالَ لَهَا كُونِي قَلَمًا ثُمَّ قَالَ لَهُ أَكْتُبْ فَقَالَ لَهُ يَا رَبِّ وَ مَا أَكْتُبُ قَالَ أَكْتُبُ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ففَعَلَ ذَلِكَ ثُمَّ خَتَمَ عَلَيْهِ وَ قَالَ لَا تَنْطَلِقَنَّ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبِي بَكْرٍ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: قُلْتُ لِمَ صَارَ الطَّوَافُ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ قَالَ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً فَرَدُّوا عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَقَالُوا أَوْ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ قَالَ اللَّهُ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَكَانَ لَا يَخْجُبُهُمْ عَنْ نُورِهِ فَحَجَّبَهُمْ عَنْ نُورِهِ سَبْعَةَ آلَافٍ عَامٍ فَلَاذُوا بِالْعَرْشِ سَبْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ فَرَحِمَهُمْ وَتَابَ عَلَيْهِمْ وَجَعَلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ وَجَعَلَهُ مَثَابَةً وَوَضَعَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ تَحْتَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ فَجَعَلَهُ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْنَا فَصَارَ الطَّوَافُ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ وَاجِبًا عَلَى الْعِبَادِ لِكُلِّ أَلْفٍ سَنَةٍ شَوْطًا وَاحِدًا.<sup>١</sup>

(۵) مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۱۶۰

رَوَى أَنْ شَامِيًّا سَأَلَهُ ع [= زين العابدين ع] عَنْ بَدْءِ الْوُضُوءِ فَقَالَ ع قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً الْآيَةَ فَخَافُوا غَضَبَ رَبِّهِمْ فَجَعَلُوا يَطُوفُونَ حَوْلَ الْعَرْشِ كُلَّ يَوْمٍ ثَلَاثَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ يَتَضَرَّعُونَ قَالَ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَأْتُوا نَهْرًا جَارِيًا يُقَالُ لَهُ الْحَيَوَانُ تَحْتَ الْعَرْشِ فَتَوَضَّؤُوا الْخَبَرَ.

تدبر

(۱) «قالوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

خداوند به آنها گفت: مرا از اسمهای آنها خبر دهید اگر راست می گفته اید.

آنها در پاسخ گفتند: منزهی تو! ما [هیچ] علمی نداریم جز آنچه به ما تعلیم داده ای؛ بدرستی که تو هستی که دانا و حکیمی.

در این پاسخ، عبارت «ما [هیچ] علمی نداریم جز آنچه به ما تعلیم داده ای»، پاسخ «مرا از اسمهای آنها خبر دهید» است و

نقش آن به عنوان پاسخ کاملاً معلوم است؛ اما دو عبارت قبل و بعدش، چه ربطی به سوال دارد؟

الف. به نظر می رسد، این دو عبارت، در ازای عبارت «اگر راست می گفته اید» بیان شده اند. این عبارت، نوعی طعنه و کنایه

است به ادعای قبلی آنها، که آنها به نحو غیرمستقیم خود را شایسته تر برای خلافت قلمداد کرده بودند؛ و این عبارت، بنوعی

به آنها طعنه می زند که لازمه این سخن شما این است که گویی خدا در کارش اشتباهی مرتکب شده است؛ لذا فرشتگان، پاسخ

۱ این مضمون هم در روایات دیگری آمده است مثلا در دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۹۲

رَوَيْنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» قَالَ كَانَ فِي قَوْلِهِمْ هَذَا مَنَّةٌ مِنْهُمْ عَلَى اللَّهِ بِعِبَادَتِهِمْ وَإِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ بَعْضُ الْمَلَائِكَةِ لِمَا عَرَفُوا مِنْ حَالِ مَنْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مِنْ الْجِنِّ قَبْلَ آدَمَ فَأَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَخَلَقَ آدَمَ وَعَلَّمَهُ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ سَأَلَ الْمَلَائِكَةَ فَقَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا فَقَالُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَهُمْ سَاجِدُونَ مَا كُنَّا نَنْظُرُ أَنَّ اللَّهَ يَخْلُقُ خَلْقًا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنَّا وَنَحْنُ جِيرَانُهُ وَاقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَيْهِ فَلَمَّا رَفَعُوا رُءُوسَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ يَعْنِي مَا أَبْدَوْهُ بِقَوْلِهِمْ أَوْ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ وَمَا كُنْتُمْ تَقَالُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا ظَنَّنَا أَنَّ اللَّهَ يَخْلُقُ خَلْقًا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنَّا فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ قَدْ وَقَعُوا فِي الْخَطِيئَةِ فَلَاذُوا بِالْعَرْشِ فَطَافُوا حَوْلَهُ يَسْتَرْضُونَ رَبَّهُمْ فَرَضِيَ عَنْهُمْ وَأَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ أَنْ تَنْبِيَ فِي الْأَرْضِ بَيْنَنَا لِيُطَوفَ بِهِ مَنْ أَصَابَ ذَنْبًا مِنْ وَدِدِ آدَمَ عَ كَمَا طَافَتِ الْمَلَائِكَةُ بِعَرْشِهِ فَيَرْضَى عَنْهُمْ كَمَا رَضِيَ عَنِ الْمَلَائِكَةِ فَبَنَوْا مَكَانَ الْبَيْتِ بَيْنَنَا رُفِعَ زَمَانَ الطُّوفَانِ فَهُوَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ يَلْجُهُ كُلَّ يَوْمٍ سَعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ أَبَدًا وَعَلَى أَسَاسِهِ وَضَعَ إِبْرَاهِيمُ ص الْبَيْتَ فَلَمَّا أَصَابَ آدَمُ الْخَطِيئَةَ وَاهْبَطَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى الْأَرْضِ أَتَى إِلَى الْبَيْتِ فَطَافَ بِهِ كَمَا رَأَى الْمَلَائِكَةَ طَافَتْ بِالْعَرْشِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ ثُمَّ وَقَفَ عِنْدَ الْمُسْتَجَارِ فَنَادَى رَبَّ اغْفِرْ لِي فَنُودِيَ يَا آدَمُ قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ قَالَ يَا رَبِّ وَلِدْرِيَّتِي فَنُودِيَ يَا آدَمُ مَنْ بَاءَ بِذَنْبِهِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ حَيْثُ بُوتُ أَنْتَ بِذَنْبِكَ هَاهُنَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ.

خود را با تاکید بر منزّه بودن خدا از هر عیب و نقشی و اشتباهی شروع می‌کنند و با اذعان به اینکه علم و حکمت حقیقی تنها از آن خداست، و آنها هیچ اعتراضی بر تدبیر الهی ندارند، به پایان می‌رسانند.

به تعبیر آیت الله جوادی آملی، می‌خواهند نشان دهند که سوالشان فقط برای فهمیدن چرایی برتری آدم بوده است، نه اعتراضی بر اقدام خدا.

ب. ...

۲) «قَالُوا سُبْحَانَكَ ... إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

اینکه فرشتگان ابتدا و انتهای سخن خود را به «منزه دانستن خدا» و «اذعان به علم و حکمت علی‌الاطلاق او» مزین می‌کنند، آموزش ادب بندگی است:

اینکه وقتی شخص در مورد اقدام خدا (خواه فعل خدا و آنچه در نظام جهان رخ می‌دهد، و خواه سخن خدا و آنچه در شریعت و کتاب الهی ارائه شده است) سوالی دارد، توجه داشته باشد سوالش حالت اعتراض به خود نگیرد و اذعان کند که اگرچه وی علت اقدام خدا را نفهمیده، اما قطعاً هیچ اشتباهی در کار خدا راه ندارد و قطعاً کار خدا از روی علم و حکمت بوده است. و خداوند این ادب بندگی را هم در این آیه یاد کرده و هم عملی به ازای آن در شریعت مقرر نموده است (حدیث ۳).

۳) «قَالُوا ... لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»

این تعبیر فرشتگان، که عبارت دیگری از تعبیر خود خداوند در آیه‌الکرسی (بقره/۲۵۵) است که: «وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ» به چیزی از علم او احاطه نمی‌یابند مگر به آنچه بخواهد» (جلسه ۸۱، تدبر ۴) راه علاج بسیاری از مشکلات اخلاقی ما در زمینه علم است، از جمله:

الف. مشکل غرور علمی و فخرفروشی و تکبر صاحبان دانش:

علت اینکه دچار غرور علمی می‌شویم این است که یادمان می‌رود که از خود هیچ علمی نداریم و هرچه داریم از خداست. و اگر این تعبیر فرشتگان را به یاد داشته باشیم و با خود تکرار کنیم، از دو حیث، از غرور علمی رها می‌شویم: یکی اینکه می‌دانیم که از نزد خودمان هیچ علمی نداریم (وقتی من از خودم چیزی ندارم و همه آنچه دارم مال دیگری است، چه جای آن دارد که مغرور شوم)

و دوم از این حیث که: همه آنچه می‌دانم، افاضه‌ای از علم الهی است، و علم من هر مقداری هم که باشد، در مقابل علم خداوند هیچ است.

به تعبیر دیگر، توجه به نسبت من با خدا، هم نیازمندیِ صددرصدیِ مرا به یاد می‌آورد، و هم حقارت شدید اندوخته‌های ذهنی من در برابر آنچه واقعاً علم است (یعنی علم خدا)؛ و آیا دیگر جایی برای مغرور شدن می‌ماند؟

ب. مشکل دریغ کردن علم از دیگران:

متأسفانه، دنیای مادی‌گرای امروزی، منفعت مادی را مبنای تمامی تعاملات انسان کرده تا حدی که علم را هم از تنها از منظر ابزار کسب ثروت و شهرت نگاه می‌کنند و دریغ کردن علم از دیگران جز در ازای پرداخت مادی، تبدیل به یک ارزش شده و بر مالکیت معنوی انحصاری اصرار می‌ورزند و عباراتی مانند «زکات علم، نشر آن است» کاملاً بی‌معنی شده است!

توجه شود: بحث بر سر این نیست که در مقام سیاست‌گذاری دانش در کشور، علم را در راستای رشد اقتصادی کشور به کار بگیریم یا نگیریم، که تولید ثروت بدین معنا قطعاً کار لازمی است؛ بلکه بحث بر سر یک مسأله اخلاقی است که: آیا من

علم را فقط در ازای پرداخت پول در اختیار دیگران قرار دهم؟ (کاری که متاسفانه در برخی رشته‌های علمی (مانند پزشکی) کاملاً به صورت عرف مقبول درآمده و اغلب آنها، برخلاف سوگندنامه‌ای که هنگام فارغ‌التحصیلی می‌خورند، علمشان را جز در ازای پرداخت پول در اختیار کسی قرار نمی‌دهند! و از خدا هم اندکی شرم نمی‌کنند!) آیا من علمم را فقط در ازای اینکه شهرت من حفظ شود، در اختیار دیگران قرار دهم؟ (اینکه می‌گوییم نقل مطلب تنها با ذکر منبع مجاز است، چه وجهی دارد، جز اینکه علم را محصول خودم، و نه حاصل عنایت الهی بر من می‌شمرم؛ و البته باب توجیه هم باز است: دیگران می‌روند و از این علم من کسب درآمد و شهرت می‌کنند)

ج. مشکل سوء استفاده از علم. اگر علمم را، نه از آن خودم، بلکه حاصل عنایتی از جانب خدا ببینم، آیا حاضر می‌شوم که عطای الهی را در مسیر خلاف خواست خدا به کار ببندم؟

د. ...

﴿۴﴾ «قَالُوا... إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

چنانکه در نکات ترجمه گذشت، این جمله دلالت بر حصر دارد، یعنی خدایا تنها تویی که واقعا علم داری و تنها تویی که واقعا کارهایت از روی حکمت است.

آیا ما علم و حکمت نداریم؟ پس منظور از این حصر چیست؟

الف. ما از خودمان هیچ چیزی نداریم و هرچه علم و حکمت داریم از اوست. پس تنها خداست که واقعا علم و حکمتش از خودش است.

ب. علم و حکمت، زمانی واقعا به کار می‌آید که همه زوایای کاری را که قرار است انجام شود در نظر بگیرد. ما هر قدر هم علم و حکمت داشته باشیم، علم‌مان ناقص است و در نتیجه حکمتی که برای کارهایمان در نظر می‌گیریم، حکمت جامعی نیست و چه بسا اگر زوایای دیگری از مساله را می‌دیدیم، حکمت دیگری در نظرمان می‌آید و کاری برخلاف آن می‌کردیم. با یک مثال توضیح می‌دهم:

شما ببینید که میله‌ای در دست کسی فرو می‌کنند و او درد می‌کشد، حکم می‌کنید که در حال آزار اویند.

بفهمید که این اتاق تزریقات است، حکم می‌کنید که در حال خدمت به اویند.

بفهمید که اسم آن ساختمان، زندان ابوغریب است، حکم می‌کنید که در حال شکنجه اویند.

ببینید که افرادی دوربین و میکروفون به دست در حال رفت و آمدند و مرتب صدای «کات» بشنوید، حکم می‌کنید که نه

اذیتی است و نه خدمتی، فیلم بازی می‌کنند.

این گونه است که تنها علم و حکمتی واقعا به دردبخور است که مطلق باشد. بیهوده نیست که ملای رومی می‌گوید:

افکن این تدبیر خود را پیش دوست

گرچه تدبیرت هم از تدبیر اوست

<http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar2/sh24/>

ج. ...

﴿۵﴾ «قَالَ أَنْبِؤُنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ... قَالُوا... لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»

چرا خدا فرمود «انبئونی» اما آنها گفتند «لا علم لنا»؟

الف. علامه طباطبایی: این نشان می‌دهد که شناختی که آنها می‌توانستند به دست بیاورند، در حد نبأ (=خبر) بوده، نه در حد «علم»؛ پس تعلیمی که به آدم انجام شده، علم به حقیقت آنها بوده که اختصاصی مقام خلیفه‌اللهی آدم است و برای فرشتگان میسر نیست. (المیزان، ج ۱، ص ۱۱۷)

ب. این تعبیر ملائکه، ریشه مطلب را بیان می‌کند. «نبأ» خبر دادن است، و خبر دادن مبتنی بر علم و اطلاع داشتن از موضوع مورد بحث است، اینها می‌گویند ما در این زمینه [و بلکه در هر زمینه‌ای] چیزی نمی‌دانیم مگر اینکه خود تو به ما علمش را بدهی؛ و وقتی علمش را نداریم خبری هم نمی‌توانیم بدهیم.

ج. تعبیر ملائکه چه بسا نوعی ادب و تواضع بحق در محضر ربوبی بود: نبأ، خبر دادن است، و کسی که خبر می‌دهد، گویی خبری دارد که دیگری ندارد و می‌خواهد به او دیگری بدهد، اما اینها داشتن اصل آن خبر را از خود انکار کردند و گفتند اگر هم اصل آن چیز را داشته باشیم، تنها به عنایت خود توسل، پس حتی اگر خبر هم داشتیم، معنا نداشت که ما به تو خبر بدهیم. (در نکات ترجمه جلسه ۲۲۳ توضیح داده خواهد شد که «نبأ» در جایی است که مخاطب خبر ندارد)

د. ...

﴿۶﴾ «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ»

تقابل بین اینکه «ما [هیچ] علمی نداریم جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای» با اینکه «تو علیم هستی» به نحوی اشاره می‌کند که علم همه موجودات غیر خدا محصول تعلیم است، و تنها خداست که علمش را از دیگری نگرفته است. (مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۸۳) به تعبیر دیگر، علم همگان نهایتاً اکتسابی است و تنها علم خدا ذاتی است (تفسیر نور، ج ۱، ص ۹۱)

﴿۷﴾ «إِنَّكَ أَنْتَ ... الْحَكِيمُ»

خداوند دارای حکمت مطلق است، پس هیچ چیزی را در عالم تصادفی نپنداریم (تفسیر نور، ج ۱، ص ۹۱) هرچند که حکمتش را نفهمیده باشیم.

﴿۸﴾ «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»:

علم فرشتگان هم محدود است. (تفسیر نور، ج ۱، ص ۹۱)

﴿۲۲۳﴾ سوره بقره (۲) آیه ۳۳ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنَّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ۱۳۹۵/۸/۷

ترجمه

فرمود: آدم! آنها [= فرشتگان] را از اسماءشان باخبر ساز! چون آنها را از اسمائشان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را علنی انجام می‌دهید و آنچه را که همواره پنهان می‌کرده‌اید می‌دانم؟

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«أَنْبِئْ، أَنْبَأْ»: ماده «نبأ» را عموماً به معنای «خبر» دانسته‌اند (کتاب العین، ج ۸، ص ۳۸۳) با این تفاوت که اولاً نبأ در جایی به کار می‌رود که مخاطب از آن خبر بی‌اطلاع است، در حالی که در کلمه «خبر» فرقی نمی‌کند که مخاطب خودش از مطلب آگاه



است یا خیر (الفروق فی اللغة، ص ۳۳)؛ و ثانياً «نبأ» خبری است که هم فایده و اهمیت زیادی دارد و هم غالباً بر اثر آن یقین یا ظن قوی حاصل می‌شود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۸۹) و درباره ریشه آن توضیح داده‌اند که اصل آن به معنای «آمدن از مکانی به مکان دیگر» می‌باشد، چنانکه به سیل و یا انسانی که از جای دیگری آمده «نابئ» می‌گویند؛ و به «صوت» هم «نبأ» می‌گویند چون از مکانی به مکان دیگر می‌آید؛ و «خبر» را هم از همین جهت نبأ گفته‌اند و کسانی هم که «نبی: پیامبر» و «نبوت» را از این ماده دانسته‌اند، وجه تسمیه‌اش را این دانسته‌اند که از جانب خدا خبر می‌آورد (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۳۸۶) [البته عده‌ای بشدت با اینکه «نبی» از این ماده باشد مخالفت کرده و ماده آن را «نبو» دانسته‌اند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۱۴) که ان‌شاءالله در محلش بحث خواهد شد]

«أعلم» در نگاه اول، فعل مضارع صیغه متکلم وحده از باب أفعال می‌باشد (= می‌دانم)؛ اما به عنوان یک احتمال دیگر، می‌توان آن را «أفعل تفصیل» (خواه به معنای تفصیل نسبی: عالم‌تر؛ و خواه به معنای تفصیل مطلق: عالم‌ترین) نیز در نظر گرفت که چون در محل خبر قرار گرفته مرفوع شده است.

«تُبْدُون»: از ماده «بدو» است که این ماده به معنای «ظهور» و آشکار شدن است و تفاوتش با «ظهور» در این است که «بدو» در جایی به کار می‌رود که آشکار شدن بدون قصد و اختیار باشد، اما «ظهور» اعم از جایی است که خودآگاه و اختیاری باشد یا غیر اختیاری (الفروق فی اللغة، ص ۵۱؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۳۴)

از همین ماده کلمه «بدو» [در فارسی اصطلاح «بدوی» رایج است] در مقابل «حَضَرَ» [= حاضر، شهرنشین، «حضاره» به معنای تمدن و شهرنشینی به کار می‌رود] به کار می‌رود از این جهت که کسانی که در حَضَرَ هستند و در شهر زندگی می‌کنند، در ساختمان‌هایی زندگی می‌کنند که آنها را از دیگران می‌پوشاند، اما شخص بدوی و بادیه‌نشین در بیابانی زندگی می‌کند که کاملاً بارز و در معرض دید همگان است، و وجه تسمیه «بادیه» هم به همین مناسبت است.

همچنین کلمه «بداء» به معنای تغییر نظر و رأی قبلی، مصدر از فعل «بدا بیدو» و از همین ماده است زیرا رای جدیدی آشکار شده است. (معجم المقاییس اللغة، ج ۱، ص ۲۱۲؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۱۳)

«تَكْتُمُونَ»: از ماده «کتَم» به معنای مخفی کردن و پوشاندن است که مصدر «کتَمَان» از همین ماده گرفته شده است (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۱۵۷) در تفاوت «کتَمَان» و «مخفی کردن» گفته‌اند که «کتَمَان» سکوت از معناست یعنی حقیقتی را نگفتن و از آن ساکت ماندن، اما «اخفاء» اعم از آن است و هرگونه مخفی کردنی را (مثلاً مخفی کردن چیزی در زیر لباس) می‌گویند (الفروق فی اللغة، ص ۲۸۱)

#### حدیث

۱) امام حسن عسگری [در ادامه حدیثی که در جلسات قبل گذشت: [جلسه ۲۲۱، حدیث ۱](#)] می‌فرماید: فرشتگان «گفتند: منزهی تو! ما [هیچ] علمی نداریم جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای؛ بدرستی که تو هستی که دانا و حکیمی». دانایی به همه چیز و حکیمی که در هر کاری به هدفت می‌رسی.

خداوند عز و جل فرمود: آدم! آن فرشتگان را «باخبر ساز از اسامی آنان» اسامی پیامبران و امامان؛ «چون آنها را از اسماء آنان خبر داد» و آن را شناختند، از آنها عهد و میثاق گرفت درباره ایمان به آنها و قبول برتری آنها.

در این هنگام خداوند عز و جل «فرمود: آیا به شما نگفتم که من می‌دانم نهران آسمان‌ها و زمین را» یعنی سر آنها را «و می‌دانم آنچه را علنی انجام می‌دهید و آنچه را که همواره پنهان می‌کرده‌اید» یعنی آنچه که ابلیس همواره بدان اعتقاد داشت که

اگر به او امر شود که از آدم اطاعت کند، سرپیچی نماید و اگر بر او تسلط یافت هلاکش کند؛ و آن اعتقاد خودتان که هیچکس بعد از شما نمی آید مگر اینکه شما از او برترید، در حالی که چنین نیست، بلکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان پاک او، که آدم از اسماء آنها شما را باخبر ساخت، از شما برترند.

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۲۱۷

قَالَ الْإِمَامُ ع ... قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ [الْعَلِيمُ] بِكُلِّ شَيْءٍ، الْحَكِيمُ الْمُصِيبُ فِي كُلِّ فِعْلٍ.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا آدَمُ انْبِئْ هَؤُلَاءِ الْمَلَائِكَةَ بِأَسْمَائِهِمْ: أَسْمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَيْمَةِ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ فَعَرَفُوهَا أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْعَهْدَ، وَالْمِيثَاقَ بِالْإِيمَانِ بِهِمْ، وَالتَّفْضِيلِ لَهُمْ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى عِنْدَ ذَلِكَ: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - سِرَّهُمَا وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ [وَ] مَا كَانَ يَعْتَقِدُهُ إِبْلِيسُ مِنَ الْإِبَاءِ عَلَى آدَمَ إِنَّ أَمْرَ بَطَاعَتِهِ، وَ إِهْلَاكِهِ إِنْ سُلِّطَ عَلَيْهِ وَ مِنْ اِغْتِقَادِكُمْ أَنَّهُ لَا أَحَدٌ يَأْتِي بَعْدَكُمْ إِلَّا وَ أَنْتُمْ أَفْضَلُ مِنْهُ بَلْ مُحَمَّدٌ وَ آلُهُ الطَّيِّبُونَ أَفْضَلُ مِنْكُمْ، الَّذِينَ أَنْبَأَكُمْ آدَمَ بِأَسْمَائِهِمْ.<sup>۱</sup>

۱. با همین مضمون دو حدیث زیر هم درباره این آیات قابل توجه است:

(1) عن حریر عن أخبره عن أبي عبد الله ع قال لما أن خلق الله آدم أمر الملائكة أن يسجدوا له، فقالت الملائكة في أنفسها: ما كنا نظن أن الله خلق خلقاً أكرم عليه منا، فنحن جيرانه ونحن أقرب خلقه إليه، فقال الله: «ألم أقول لكم إنني ... أعلم ما تُبْدُونَ وَ ما ... تَكْتُمُونَ» فيما أبدوا من أمر بني الجان، و كنتموا ما في أنفسهم فلاذت الملائكة الذين قالوا ما قالوا بالعرش

تفسير العياشي، ج ۱، ص ۳۳

(2) قال جعفر الصادق (عليه السلام):

... قال الله تعالى: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» حتى عرف اللغات كلها، حتى لغات الحيات و الضفادع، و جميع ما في البر و البحر» و سارت به في طرق السماوات و قد اصطفت حوله الملائكة، فلا يمر آدم (عليه السلام) على صف إلا و يقول: «السلام عليكم و رحمة الله، يا ملائكة ربي». فيجيبونه: و عليك السلام و رحمة الله و بركاته، يا صفوة الله و روحه و فطرته.

و ضرب له في الصفيح الأعلى قبابا من الياقوت الأحمر، و من الزبرجد الأخضر، فما مر آدم (عليه السلام) بموقف من الملائكة و مقام النبيين إلا و سماه باسمه و اسم أصحابه، و على آدم (عليه السلام) يومئذ ثياب السندس الأخضر في رقعة الهواء، و له ظفيران مرصعتان بالدر و الجواهر، محشوتان بالمسك الأذفر و العنبر على قامه آدم (عليه السلام) من رأسه إلى قدميه، و على رأسه تاج من ذهب مرصع بالجواهر و العنبر و الفيروزج الأخضر، له أربعة أركان، و في كل ركن منها درة عظيمة يغلب ضوءها على ضوء الشمس و القمر، و في أصابعه خواتيم الكرامة، و في وسطه منطقة الرضوان، و لها نور يسطع في كل غرفة، فوقف آدم على المنبر في هذه الزينة، و قد علمه الأسماء كلها، و أعطاه قضييا من نور، فتحير الملائكة فيه، فقالوا: إلهنا، خلقت خلقا أكرم من هذا؟ فقال الله تعالى: «ليس من خلقتي بيدي كمن قلت له: كن فيكون». فانتصب آدم على منبره قائما، و سلم على الملائكة، و قال: «السلام عليكم، يا ملائكة ربي و رحمة الله و بركاته» فأجابته الملائكة: و عليك السلام و رحمة الله و بركاته. فإذا النداء: يا آدم، لهذا خلقتك، و هذا السلام تحية لك و لذريتك إلى يوم القيامة».

قال: فأخذ آدم في خطبته فبدأ يقول: «الحمد لله» فصار ذلك سنة لأولاده، و أثنى على الله تعالى بما هو أهله، ثم ذكر علم السماوات و الأرضين و ما فيها من خلق رب العالمين، فعند ذلك قال الله تعالى للملائكة: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» فشهدت الملائكة على أنفسها و أقرت، و قالت: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» قال الله تعالى: «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» فجعل آدم يخبرهم بأسماء كل شيء، خفيها و ظاهرها،

۲) از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

بدرستی که خداوند تبارک و تعالی به آدم اسامی حجت‌های خدا، همگی‌اش را تعلیم داد سپس آنها را در حالی که ارواحی بودند، «بر آنها [= فرشتگان] عرضه کرد و فرمود: مرا از اسمهای آنها خبر دهید اگر راست می‌گفته‌اید» که شما به خاطر تسبیح و تقدیستان برای خلافت در زمین شایسته‌تر از آدم هستید. «گفتند: منزهی تو! ما [هیچ] علمی نداریم جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای؛ بدرستی که تو هستی که دانا و حکیمی.» خداوند تبارک و تعالی «فرمود: آدم! آنها [= فرشتگان] را از اسماءشان باخبر ساز! چون آنها را از اسمائشان خبر داد» و به عظمت منزلت آنها نزد خداوند متعال پی بردند و دانستند که آنها برای اینکه خلفای خداوند در زمین و حجت او بر مخلوقاتش باشند، سزاوارترند؛ سپس آنها را از دیدگان اینها غایب ساخت و آنها [= فرشتگان] را با قبول ولایت و محبت آنها به بندگی خود واداشت و به آنها «فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را علنی انجام می‌دهید و آنچه را که همواره پنهان می‌کرده‌اید می‌دانم؟»

کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص: ۱۴

رَوَى عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع: حَدَّثَنَا بِذَلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَيْمَنَ بْنِ مُحَرَّرٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع:

أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَّمَ آدَمَ عَ اسْمَاءِ حُجَجِ اللَّهِ كُلِّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ وَ هُمْ أَرْوَاحٌ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَأَنِّكُمْ أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ فِي الْأَرْضِ لِتَسْبِيحِكُمْ وَ تَقْدِيسِكُمْ مِنْ آدَمَ ع قَالَوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَقَفُوا عَلَى عَظِيمٍ مَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ أَحَقُّ بِأَنْ يَكُونُوا خُلَفَاءَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجَهُ عَلَى بَرِيَّتِهِ ثُمَّ غَيَّبَهُمْ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَ اسْتَعْبَدَهُمْ بِوَلَايَتِهِمْ وَ مَحَبَّتِهِمْ وَ قَالَ لَهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنْني أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

و حدثنا بذلك أحمد بن الحسن القطان قال حدثنا الحسين بن علي السكري قال حدثنا محمد بن زكريا الجوهري قال حدثنا جعفر بن محمد بن عماره عن أبيه عن الصادق جعفر بن محمد ع ...

تدبر

۱) «قال يا آدم انبئهم بأسمائهم فلما أنبأهم بأسمائهم قال ألم أقل لكم إني أعلم غيب السماوات والأرض وأعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون»

خداوند پس از اینکه اسماء را به آدم تعلیم داد و حقایق مابه‌ازای اسماء را بر فرشتگان عرضه کرد و آنها نتوانستند به اسماء این حقایق پی ببرند؛ به آدم فرمود که فرشتگان را از اسماء آن حقایق باخبر کن! وقتی آدم این کار را کرد خدا به فرشتگان گوشزد کرد که دیدید که من غیب آسمان‌ها و زمین، و پیدا و پنهان کار شما را می‌دانم.

برها و بحرها، حتی الذرة و البعوضة، فتعجبت الملائكة من ذلك، قال الله تعالى: «ألم أقل لكم إني أعلم غيب السماوات والأرض وأعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون» یعنی ما کتم إبليس من إضمار المعصية...

البرهان في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۳۴۵-۳۴۶

اینکه فرشتگان اسماء آن حقایق را ندانند و آدم آنها را از این امر باخبر سازد، چه ربطی دارد به اینکه فرشتگان متوجه شوند که خدا غیب آسمانها و زمین، و پیدا و پنهان کارشان را می‌داند؟  
به نظر می‌رسد همین که آنها چیزی را نمی‌دانند که آدم - که از نظر آنها پست‌تر از آنها بود - آن را می‌داند و به آنها خبر می‌دهد، نشان می‌دهد:

اولاً شناخت آنها از حقیقت آسمانها و زمین (که خود را در کل آسمان و زمین برترین موجود می‌دیدند و آدم را از خود پست‌تر می‌شمردند) شناخت ناقصی بوده است و امور غیبی‌ای در آسمان و زمین وجود داشته، که خدا می‌دانسته و بر اساس آن کارش را انجام داده ولی آنها نمی‌دانسته‌اند؛

و ثانیاً برخلاف تصور خودشان از خودشان، که کارشان تنها تسبیح و تقدیس خداوند است، مشکلاتی هم داشتند که آنها را مخفی می‌کردند (درباره اینکه این مشکلات چه بود، به تدبیر ۳ در ادامه مراجعه کنید)

۲) «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ... قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»

درباره ارائه اسماء به آدم تعبیر تعلیم (آموختن و علم‌آموزی) را به کار برد [\(آیه ۳۱، جلسه ۲۲۱\)](#)، اما درباره ارائه اسماء به فرشتگان، تعبیر «انباء» (خبر دادن) را به کار برد. چرا؟

الف. علامه طباطبایی: تا نشان دهد آن علمی که فرشتگان با خبر دادن آدم به اسماء پیدا می‌کنند، غیر از آن علمی است که آدم با تعلیم الهی به حقیقت اسماء پیدا می‌کند؛ یعنی مرتبه‌ای از علم در حق فرشتگان و در حد ظرفیت آنها ممکن بوده است [که همان خبردار شدن است] و مرتبه بالاتری از آن علم، فراتر از حد آنها بوده [که همان علم به حقیقت آنهاست]، که همین مرتبه از علم بوده که آدم را مستحق مقام خلیفه‌اللهی کرده است، چرا که ملائکه هم در پاسخ، «علم» را از خود نفی کردند (لا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا)؛ پس علم به اسماء باید به نحوی بوده باشد که حقایق آنها را که تحت پرده غیب الهی بوده برای حضرت آدم آشکار کرده باشد و علم به حقیقت آنها، آن گونه که حقیقتاً هستند، باشد. (المیزان، ج ۱، ص ۱۱۷)

ب. «علم» یعنی شناخت، و خداوند ظرفیت شناخت از طریق اسم و نماد (یعنی زبان) را در اختیار انسان قرار داد؛ اما این ظرفیت در اختیار فرشتگان قرار نگرفت، بلکه آنها به تبع حضرت آدم، فقط از تطابق برخی اسمها با برخی از حقایق مطلع شدند. در واقع، قابلیت زبان برای رسیدن به شناختهای کاملاً جدید در اختیار انسان قرار داده شد؛ که همین انسان را در کل عوالم ممتاز کرده است و حتی فرشتگان هم این قابلیت را ندارند (توضیح بیشتر در [جلسه ۲۲۱، تدبیر ۲ و بویژه تدبیر ۳](#)).

(نداشتن این قابلیت در فرشتگان به این معناست که آنها صرفاً با اتصال به انسان و از طریق انسانها می‌توانند از نسبت اسم و مسمی مطلع شوند، اما خودشان نمی‌توانند مانند انسان زبان را برای وصول به شناختهای جدید به خدمت بگیرند.)

ج. ...

۳) «وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»:

مقصود از کار آشکار و پنهان آنها چیست؟

الف. منظور علم خدا به ظاهر و باطن آنها، و در واقع علم خدا به ظاهر و باطن همه چیز است که بر اساس آن علم جامع است که مصلحت‌سنجی کرده و آدم را خلیفه خود قرار داده است. (ابن عباس، و خود طبری و طبرسی)<sup>۱</sup>

ب. منظور از امر آشکار همان سخنشان که گفتند «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا...»؛

آنگاه اینکه منظورشان از آنچه مخفی می‌کرده‌اند، چه بوده، چند دیدگاه هست:

- منظور ابلیس است و اشاره است به کفر او که مخفی می‌کرد و در آیه بعد مورد اشاره قرار گرفته است، و یا تصمیم او برای زیر بار اطاعت آدم نرفتن (حدیث ۱)

- منظور خودبتربینی فرشتگان است که انتظار نداشتند کسی فوق آنها باشد (حدیث ۱) (حسن بصری و قتاده، به نقل تفسیر طبری، ج ۱، ص ۱۷۶)

- منظور حسدی است که در همه آنها بود؛ البته در فرشتگان، حسد غفلت بود، و در ابلیس، حسد فتنه (حدیث ۳ در [جلسه ۲۲۰](#))

(۴) «فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ ... قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ ...»

گاهی خداوند برای اینکه مقام و جایگاه کسی بر دیگران معلوم شود، کار آنها را از طریق آن شخص راه می‌اندازد. فرشتگان اسما آنها را نمی‌دانستند و به خدا هم گفتند جز علمی که تو به ما داده‌ای علمی نداریم؛ اما خدا کاری کرد که آدم به آنها خبر دهد؛ یعنی غیر از علم بی‌واسطه‌ای که خدا به آنها می‌داد، واسطه‌ای به نام حضرت آدم هم قرار داد تا آنها به جایگاه برتر او پی ببرند.

نمره در مباحث کلام (پاسخی به شبهات وهابیت)

شفاعت و توسل هم از همین مقوله است؛ و همان طور که ملائکه‌ای که همواره علم خود را از خدا می‌گرفتند، با سراغ آدم رفتن برای دریافت این مطلب، مُشْرک نشدند، کسی هم که به دستور خدا به سراغ پیامبر ص و اهل بیتش برود، مُشْرک نیست؛ و در مقابل، اگر خدا برای رسیدن به چیزی راهی را معلوم کند و کسی راه خدا را نرود و بگوید من فقط می‌خواهم سراغ خدا بروم، این شخص موحد نیست، بلکه ابلیس است!

(۵) «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...»

اگر می‌دانیم که خدا غیب آسمانها و زمین را می‌داند، پس اگر در مواردی حکمت کار خدا (نظام جهان) و یا سخن خدا (قرآن کریم) را نفهمیدیم، بر خدا اعتراض نکنیم؛ بلکه از او بخواهیم تا حقیقت را به ما نشان دهد؛ و بپذیریم که ممکن است هنوز ظرفیت فهم چرایی برخی حقایق را پیدا نکرده باشیم.

(۶) «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ ... يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»

بعد از جمله «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» در آیه ۳۱، در این آیه اگر فقط می‌گفت «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ»، معلوم می‌شد که منظور، خبر دادن از «اسماء آنها» است؛ با این حال دوباره بر کلمه «بِأَسْمَائِهِمْ» تاکید کرد و فرمود «أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»؛ و جالب‌تر اینکه باز در ادامه می‌توانست بگوید «فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ، قَالَ ...»؛ اما چنین نکرد و تعبیر «بِأَسْمَائِهِمْ» را مجدداً تکرار کرد و فرمود «فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ، قَالَ ...».

چرا؟

علی‌القاعده این تکرار دلالت بر تاکید خاصی بر این دارد که آنچه مورد خبردادن قرار گرفته، «اسماء آنها» بوده است. اما

این تاکید چه وجهی دارد؟

الف. شاید می‌خواهد نشان دهد که آنچه خدا بر «خبر دادن» آن تاکید کرد و آدم هم خبر داد، نه همه اسمائی که خدا به او آموخته بود، بلکه اسماء خاصی بود؛ چنانکه در آیه ۳۱ هم، ابتدا گفت «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، بعد گفت «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» و نفرمود «أَنْبِئُونِي بِالْأَسْمَاءِ كُلِّهَا» یا «أَنْبِئُونِي بِهِذِهِ الْأَسْمَاءِ»؛

و با تاکید بر این اسماء خاص، نشان دهد دانستن اسماء این موارد خاص، یک موضوعیتی برای مقام خلیفه‌اللهی دارد (مانند دانستن اسم رمز برای ورود به یک جایگاه ویژه) (به حدیث ۲ در جلسه ۲۲۲ از این زاویه دقت شود)

ب. ...

(۷) «وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»:

پنهان‌کاری، آن هم از خدا، حتی در افقی که فرشتگان قرار دارند، رخ می‌دهد!

۲۲۴) سوره بقره (۲) آیه ۳۴ وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۱۳۹۵/۸/۸

ترجمه

و هنگامی که به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید، پس سجده کردند جز ابلیس؛ سرباز زد و استکبار ورزید و از کافران بود.

نکات ترجمه

«اسجدوا»: از ماده «سجد» می‌باشد که اصل آن به معنای «خم شدن» (تطامن) و ذلیل شدن است و در اشعار عرب به کسی که در مقابل دیگری سر خم می‌کرد و یا در مورد شتری که سرش را خم می‌کرد تعبیر «اسجد» به کار می‌رفت و برخی این لفظ را دال بر معنای «خیره ماندن» هم دانسته‌اند و البته منظور خیره ماندنی است که از روی ذلت و بیچارگی باشد (معجم المقاییس اللغه، ج ۳، ص ۱۳۳-۱۳۴) بدین ترتیب معلوم می‌شود معنای اصطلاحی سجده (که به حالت خاصی روی زمین قرار گرفتن است) لزوماً در این کلمه نهفته نیست [که معنای سجده فرشتگان و یا سجده ماه و خورشید در خواب حضرت یوسف (یوسف/۴)، و یا سجده کل موجودات (رعد/۱۵) را بخواهیم با سجده خودمان یکی کنیم] و در واقع سجده ابراز خضوعی است که هیچ اثری از منیت در آن نماند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۵۱).

«ابلیس»: در مورد کلمه «ابلیس» در جلسه ۲۱۵ به مناسبت بحث از کلمه «مبلسون» توضیحی گذشت و اشاره شد که اغلب بر این باورند که اصل این کلمه عربی نیست. در عین حال برخی از احادیث هست که وجه تسمیه‌ای به زبان عربی برای آن اشاره کرده‌اند. چنانکه از امام رضاع روایتی آمده که اسم اصلی ابلیس «حارث» بود و سخن خداوند عز و جل «یا ابلیس» [به معنای] «ای معصیت‌کار» است و ابلیس نامیده شد زیرا از رحمت خداوند عز و جل دچار ابلاس (نومیدی) گردید. (معانی الأخبار، ص ۱۳۸)<sup>۱</sup>

در کانال نگذاشتم:

«الْكَافِرِينَ»: «کافر» اسم فاعل از «کفر» است و درباره معنای «کفر» در جلسه ۲۰۵ توضیح داده شد و در جلسه ۱۵۹، حدیث ۱ و جلسه ۱۴۸، حدیث ۳ احادیثی درباره معنای کفر در قرآن کریم ارائه شد.

#### حدیث

۱) در جلسه ۱۷۰، حدیث ۱ به حکایت یهودی‌ای اشاره شد که برای سوالاتی به مدینه آمده بود و همه درمانده شده بودند تا به امیرالمومنین ع رسید. محور سوالات وی این بود که چرا مسلمانان پیامبر اکرم ص را از همه انسانهای دیگر برتر می‌دانند؟ فراز دیگری از آن گفتگو چنین است:

یهودی گفت: این آدم است که خداوند فرشتگانش را برای او به سجده انداخت. آیا با [حضرت] محمد ص چنین کاری کرده است؟

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: درست است که خداوند فرشتگانش را برای آدم به سجده انداخت، اما سجده آنها به آدم، سجده اطاعت نبود و چنین نبود که آنها آدم را به جای خداوند عز و جل بپرستند؛ بلکه صرفاً اعترافی به فضیلت آدم و رحمت ویژه خدا نسبت به او بود؛ در حالی که به حضرت محمد صلی الله علیه و آله برتر از این را بخشید؛ همانا خداوند عز و جل در جبروتش و نیز تمام فرشتگانش بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم صلوات فرستاد و مومنان را با صلوات فرستادن بر او به عبودیت واداشت؛ پس این بیش از آن است، ای یهودی!

الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۲۱۱

قَالَ الْيَهُودِيُّ هَذَا آدَمُ عَ أُسْجِدَ اللَّهُ لَهُ مَلَائِكَتُهُ فَهَلْ فَعَلَ لِمُحَمَّدٍ شَيْئًا مِنْ هَذَا؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ع لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ أُسْجِدَ اللَّهُ لِآدَمَ مَلَائِكَتُهُ فَإِنَّ سُجُودَهُمْ لَهُ لَمْ يَكُنْ سُجُودَ طَاعَةٍ وَ أَنَّهُمْ عَبَدُوا آدَمَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ اعْتَرَفَا بِالْفُضِيلَةِ وَ رَحْمَةِ مِنَ اللَّهِ لَهُ وَ مُحَمَّدٌ ص أُعْطِيَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ صَلَّى عَلَيْهِ فِي جَبْرُوتِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْمَعِهَا وَ تَعَبَّدَ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ فَهَذِهِ زِيَادَةٌ يَا يَهُودِيُّ.

۲) جمیل بن دراج می‌گوید: از امام صادق ع سوال کردم که آیا ابلیس از فرشتگان بود یا اینکه بهره‌ای از آسمانیان داشت؟ فرمود: از فرشتگان نبود، ولی فرشتگان به نظرشان می‌آمد که ابلیس از آنهاست، و خداوند می‌دانست که از آنها نیست، و بهره‌ای از آسمانیان و کرامتی هم نداشت.

[جمیل می‌گوید] به طیار برخورد کردم و آنچه شنیده بودم را به او گفتم. قبول نکرد و گفت: چگونه از فرشتگان نبوده، در حالی که خداوند به فرشتگان گفت که «به آدم سجده کنید و سجده کردند جز ابلیس». پس طیار خدمت امام صادق ع آمد و سوالش را پرسید در حالی که من هم آنجا بودم.

گفت: فدایت شوم آیا این سخن خداوند عز و جل در جاهای مختلف قرآن که مومنان را خطاب قرار داده که «ای کسانی که ایمان آورده‌اید» آیا این خطاب منافقان را هم دربرمی‌گیرد؟

فرمود: بله، این سخن [بویژه وقتی دستوری می‌دهد] منافقان و اهل ضلالت و هرکسی که اقرار ظاهری به اسلام کرده باشد، شامل می‌شود.

الکافی، ج ۸، ص ۲۷۴؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۳

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ إِبْلِيسَ أَمْ كَانَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَمْ كَانَ يَلِي شَيْئًا مِنْ أَمْرِ السَّمَاءِ؟

فَقَالَ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ لَمْ يَكُنْ يَلِي شَيْئاً مِنْ أَمْرِ السَّمَاءِ وَ لَا كَرَامَةً.  
 فَأَتَيْتُ الطَّيَّارَ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا سَمِعْتُ فَأَنْكَرَهُ وَ قَالَ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» فَدَخَلَ عَلَيْهِ الطَّيَّارُ فَسَأَلَهُ وَ أَنَا عِنْدَهُ  
 فَقَالَ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ رَأَيْتَ قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» فِي غَيْرِ مَكَانٍ مِنْ مُحَاطَبَةِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ يَدْخُلُ فِي هَذَا  
 الْمُنَافِقُونَ؟

قَالَ نَعَمْ يَدْخُلُ فِي هَذَا الْمُنَافِقُونَ وَ الضُّلَّالُ وَ كُلُّ مَنْ أَقْرَبَ بِالذَّعْوَةِ الظَّاهِرَةَ.  
 [دونكته:

۱. در روایت دیگری که همین راوی از امام نقل کرده، امام برای اثبات مدعای خود به آیه «كان من الجن» (کهف/۵۰) تمسک می‌کنند.<sup>۱</sup>
۲. با توجه به اینکه گوینده دو جمله اخیر در روایت معلوم نشده ممکن است جمله «فدايت شوم ..» را کسی سخن امام صادق ع قلمداد کند که خواسته با یک سوال دیگر، وی را متوجه اشتباهش بکند؛ اما با توجه به نقل دیگری که مرحوم کلینی از این حدیث آورده (الکافی، ج ۲، ص ۴۱۲)<sup>۲</sup> و اینکه غالباً تعبیر «فدايت شوم» را اصحاب خطاب به امام ع می‌آورده‌اند، ظاهراً همان طور است که در ترجمه آورده ایم که سخن امام را با «فرمود» و سخن طیار را با «گفت» نشان داده‌ایم.<sup>۳</sup>
- ۳ امام صادق ع فرمود:

- 
۱. عن جميل بن دراج عن أبي عبد الله ع قال سألته عن إبليس أ كان من الملائكة أو هل كان يلي شيئاً من أمر السماء قال: لم يكن من الملائكة و لم يكن يلي شيئاً من أمر السماء و كان من الجن، و كان مع الملائكة و كانت الملائكة ترى أنه منها، و كان الله يعلم أنه ليس منها، فلما أمر بالسجود كان منه الذي كان. (تفسير العياشي، ج ۱، ص ۳۴)
  ۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ قَالَ: كَانَ الطَّيَّارُ يَقُولُ لِي إِبْلِيسُ لَيْسَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ إِنَّمَا أَمْرَتِ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ- لِآدَمَ ع فَقَالَ- إِبْلِيسُ لَا أَسْجُدُ فَمَا لِإِبْلِيسَ يَعْصِي حِينَ لَمْ يَسْجُدْ وَ لَيْسَ هُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ قَالَ فَدَخَلْتُ أَنَا وَ هُوَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ فَأَحْسَنَ وَ اللَّهُ فِي الْمَسْأَلَةِ فَقَالَ جَعَلْتُ فِدَاكَ أ رَأَيْتَ مَا نَدَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ قَوْلِهِ- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَدْخَلَ فِي ذَلِكَ الْمُنَافِقُونَ مَعَهُمْ قَالَ نَعَمْ وَ الضُّلَّالُ وَ كُلُّ مَنْ أَقْرَبَ بِالذَّعْوَةِ الظَّاهِرَةَ وَ كَانَ إِبْلِيسُ مِمَّنْ أَقْرَبَ بِالذَّعْوَةِ الظَّاهِرَةَ مَعَهُمْ.
  ۳. این دو روایت هم در همین مضمون می‌باشند:

فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سُئِلَ عَمَّا نَدَبَ اللَّهُ الْخَلْقَ إِلَيْهِ أَدْخَلَ فِيهِ الضُّلَّالَةَ قَالَ نَعَمْ وَ الْكَافِرُونَ دَخَلُوا فِيهِ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ فَدَخَلَ فِي أَمْرِهِ الْمَلَائِكَةُ وَ إِبْلِيسُ فَإِنَّ إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاءِ يَعْبُدُ اللَّهَ وَ كَانَتْ الْمَلَائِكَةُ تَنْظُرُ أَنَّهُ مِنْهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ فَلَمَّا أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ ع أَخْرَجَ مَا كَانَ فِي قَلْبِ إِبْلِيسَ مِنَ الْحَسَدِ فَعَلِمَ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ فَفِيلَ لَهُ (ع) فَكَيْفَ وَقَعَ الْأَمْرُ عَلَى إِبْلِيسَ وَ إِنَّمَا أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ فَقَالَ كَانَ إِبْلِيسُ مِنْهُمْ بِالْوَلَاءِ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْ جِنْسِ الْمَلَائِكَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقاً قَبْلَ آدَمَ وَ كَانَ إِبْلِيسُ مِنْهُمْ حَاكِماً فِي الْأَرْضِ فَعَتَوْا وَ أَفْسَدُوا وَ سَفَكُوا الدَّمَاءَ فَبَعَثَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ فَقَتَلُوهُمْ وَ أَسْرَوْا إِبْلِيسَ وَ رَفَعُوهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ كَانَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ يَعْبُدُ اللَّهَ إِلَى أَنْ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى آدَمَ ع. (تفسير القمي، ج ۱، ص ۳۵-۳۶)

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَجَدْنَاهُ هَذَا فِي كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع، فَخَلَقَ اللَّهُ آدَمَ فَبَقِيَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مُصَوَّراً- فَكَانَ يَمُرُّ بِهِ إِبْلِيسُ اللَّعِينُ فَيَقُولُ لِأَمْرِ مَا خُلِفْتَ فَقَالَ الْعَالِمُ ع فَقَالَ إِبْلِيسُ لَيْتَنِي أَمَرَنِي اللَّهُ بِالسُّجُودِ لِهَذَا لَأَعْصِيَنَّهُ، قَالَ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ فَلَمَّا بَلَغَتِ الرُّوحُ إِلَى دِمَاقِهِ- عَطَسَ عَطَسَةً جَلَسَ مِنْهَا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ- فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَرْحَمُكَ اللَّهُ قَالَ الصَّادِقُ ع فَسَبَقَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ الرَّحْمَةُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِلْمَلَائِكَةِ- اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا لَهُ- فَأَخْرَجَ إِبْلِيسَ مَا كَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْحَسَدِ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ- فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ- قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (تفسير القمي، ج ۱، ص ۴۱)



اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود [قیاس: حکم کردن صرفاً بر اساس مشابهت ظاهری دو چیز؛ چون شیطان گفت من از آتشم و آدم از خاک، پس من برتر از اویم] و او استکبار ورزید، و استکبار ورزیدن اولین معصیتی است که خدا با آن عصیان شد.

و فرمود: ابلیس گفت: پروردگارا، مرا از سجده بر آدم معاف کن و من تو را چنان عبادت کنم که هیچ فرشته مقرب و پیامبر فرستاده شده‌ای آن گونه عبادتت نکرده باشد!

خداوند تبارک و تعالی فرمود: من نیازی به عبادت تو ندارم. من می‌خواهم آن گونه که خودم می‌خواهم عبادت شوم نه آن گونه که تو می‌خواهی.

پس ابلیس از سجده کردن سرپیچی کرد.

تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۲

قَالَ الصَّادِقُ ع

فَأَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ وَ اسْتَكْبَرَ وَ الْإِسْتِكْبَارُ هُوَ أَوَّلُ مَعْصِيَةِ عَصِيَّ اللَّهِ بِهَا قَالَ فَقَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبُّ اغْفِنِي مِنَ السُّجُودِ لِأَدَمَ ع وَ أَنَا أُعْبِدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْبُدْهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أُعْبَدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ.

(۴) از امام رضا ع روایت شده است که فرمود: هنگامی که رسول خدا ص [در روای صادقه‌اش] دید که افرادی از تیم و عدی و بنی‌امیه بر منبرش بالا می‌روند بسیار بر او سخت آمد، پس خداوند تبارک و تعالی آیاتی از قرآن را نازل کرد که به آن تأسی جوید: «و هنگامی که به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید، پس سجده کردند جز ابلیس» سپس به او وحی شد که محمد! من دستور دادم و اطاعت نشد؛ پس ناراحت نباش اگر تو هم دستور دادی و در مورد جانشینت اطاعت نشد.

مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ص ۳۱۸

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ: لَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ص تَيْمًا وَ عَدِيًّا وَ بَنِي أُمَيَّةَ يَرْكَبُونَ مِنْبَرَهُ أَفْطَعَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قُرْآنًا يَتَأَسَّى بِهِ وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ثُمَّ أَوْحَى إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ أَنِّي أَمَرْتُ فَلَمْ أَطِعْ فَلَا تَجْزَعُ أَنْتَ إِذَا أَمَرْتُ فَلَمْ تُطِعْ فِي وَصِيَّكَ.

(۵) موسی بن بکیر می‌گوید: از امام کاظم ع درباره کفر و شرک سوال کردم که کدام قدیمی‌تر است.

فرمود: چکار داری با دعوای [بی‌حاصل] مردم؟

گفتم: هشام بن سالم [از اصحاب خاص امام] از من خواست که از شما این را سوال کنم.

فرمود: کفر، که همان انکار و زیر بار حق نرفتن باشد، قدیمی‌تر است؛ خداوند عز و جل فرمود: «جز ابلیس؛ سرباز زد و

استکبار ورزید و از کافران بود.»

الکافی (ط الإسلامیة)، ج ۲، ص ۳۸۵

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ مُوسَى بْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَ عَنِ الْكُفْرِ وَالشَّرْكِ أَيُّهُمَا أَقْدَمُ قَالَ فَقَالَ لِي مَا عَهْدِي بِكَ تُخَاصِمُ النَّاسَ قُلْتُ أَمْرِنِي هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِي الْكُفْرُ أَقْدَمُ وَهُوَ الْجُحُودُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.<sup>١</sup>

برای رعایت اختصار، دیگر این روایت را در کانال نگذاشتم.

(٦) از امام صادق ع روایت شده است:

هنگامی که پیامبر خدا ص به معراج رفت و هنگام نماز شد، جبرئیل اذان داد و اقامه گفت و سپس گفت: محمد! (ص)، جلو بایست. پیامبر خدا ص فرمود: جبرئیل تو جلو بایست.

جبرئیل گفت: از آن زمان که به ما دستور سجده بر آدم داده شد، ما [در نماز] جلوی آدمیان نمی‌ایستیم.

علل الشرائع، ج ١، ص ٨

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَاسِعِ بْنِ عَبْدِ الْوَسَّاءِ النَّيْسَابُورِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:<sup>٢</sup>  
لَمَّا أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص وَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ أَذَّنَ جَبْرَائِيلُ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ تَقَدَّمْ  
فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص تَقَدَّمْ يَا جَبْرَائِيلُ  
فَقَالَ لَهُ إِنَّا لَا نَتَقَدَّمُ عَلَى الْأَدَمِيِّينَ مُنْذُ أَمَرْنَا بِالسُّجُودِ لِآدَمَ.<sup>٣</sup>

تدبر

(١) «وَ إِذِ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»:

سجده به معنای آن است که شخصی در مقابل دیگری کاملاً خاضع و مطیع باشد. قطعاً معنای سجده کردن فرشتگان و عدم سجده شیطان صرفاً یک خم و راست شدن یا نشدن آنها در برابر انسان نیست (نکات ترجمه)؛ بلکه اینکه خداوند فرشتگان

١ این حدیث با دو نقل دیگر از دو نفر دیگر هم نقل شده است:

عن بكر بن موسى الواسطي قال سألت أبا الحسن موسى ع عن الكفر والشرك أيهما أقدم فقال: ما عهدى بك تخاصم الناس، قلت: أمرني هشام بن الحكم أن أسألك عن ذلك فقال لي: الكفر أقدم وهو الجحود قال لإبليس أبي واستكبر وكان من الكافرين.

تفسير العياشي، ج ١، ص ٣٤

وَ قَالَ لَهُ أَبُو أَحْمَدَ الْخُرَّاسَانِيُّ الْكُفْرُ أَقْدَمُ أَمْ الشَّرْكَ فَقَالَ [الإمام الكاظم] ع لَه مَا لَكَ وَ لِهَذَا مَا عَهْدِي بِكَ تُكَلِّمُ النَّاسَ قُلْتُ أَمْرِنِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ أَنْ أَسْأَلَكَ فَقَالَ قُلْ لَهُ الْكُفْرُ أَقْدَمُ أَوْ لَمْ يَكُنْ كُفْرًا إِبْلِيسُ «أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» وَ الْكُفْرُ شَيْءٌ وَاحِدٌ وَ الشَّرْكَ يُثْبِتُ وَاحِدًا وَ يُشْرِكُ مَعَهُ غَيْرُهُ.

تحف العقول، النص، ص ٤١٢

٢. چنین گفتگویی بین جبرئیل و پیامبران قبلی هم رد و بدل شده است. مثلاً: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: ... فَقَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ يَا هِبَةُ اللَّهِ إِنْ أَبَاكَ قَدْ قُبِضَ وَ إِنَّا نَزَلْنَا لِلصَّلَاةِ عَلَيْهِ فَارْجِعْ فَارْجِعْ فَوَجَدَ آدَمَ ع قَدْ قُبِضَ فَأَرَاهُ جَبْرَائِيلُ كَيْفَ يُعَسَّلُهُ فَعَسَّلَهُ حَتَّى إِذَا بَلَغَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ قَالَ هِبَةُ اللَّهِ يَا جَبْرَائِيلُ تَقَدَّمْ فَصَلَّ عَلَيَّ آدَمُ فَقَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنَا أَنْ نَسْجُدَ لِأَبِيكَ آدَمَ وَ هُوَ فِي الْجَنَّةِ فَلَيْسَ لَنَا أَنْ نَنُومَ شَيْئًا مِنْ وَوَلَدِهِ فَتَقَدَّمَ هِبَةُ اللَّهِ فَصَلَّى عَلَيَّ أَبِيهِ وَ جَبْرَائِيلُ خَلْفَهُ وَ جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ (الكافي، ج ٨، ص ١١٤)

٣. این روایت هم جالب است: عن بدر بن خليل الأسدي عن رجل من أهل الشام قال قال أمير المؤمنين ص، أول بقعه عبد الله عليها ظهر الكوفة

لما أمر الله الملائكة أن يسجدوا لآدم سجدوا على ظهر الكوفة. (تفسير العياشي، ج ١، ص ٣٤)

را امر به سجده کرد، در راستای همان مقام خلیفه‌اللهی است؛ و شیطان هم از این سجده سرپیچی کرد، یعنی نشان داد که مهمترین عاملی است که می‌کوشد مانع رسیدن انسان به مقام خلیفه‌اللهی شود؛ و این سرپیچی اش ناشی از این است که خود را برتر می‌بیند (استکبار می‌ورزد) و از ابتدا به مقام ویژه انسان کافر بوده است. (جلسه ۲۲۳، حدیث ۱)

#### بحث تخصصی انسان‌شناسی:

می‌دانیم که فرشتگان کارگزاران الهی در تدبیر امور عالم‌اند (نازعات/۵) و هر آنچه خدا دستور دهد بی‌هیچ عصیانی انجام می‌دهند (تحریم/۶). خداوند آدم را خلیفه خود در زمین قرار داد و سپس به فرشتگان فرمود بر او سجده کنند. پس، سجده فرشتگان بر انسان بدین معناست که آنها کاملاً برای رسیدن انسان به جایگاه نهایی خویش، که همان مقام خلیفه‌اللهی است، کاملاً همراه و در اختیار اویند و ذره‌ای انسان را در این مسیر تنها نمی‌گذارند؛

به تعبیر دیگر، اگر تدبیر عالم از طریق فرشتگان انجام می‌شود و فرشتگان در مقابل خلیفه‌الله خاضع و مطیع محض هستند، پس طبیعی است که کسی که به مرتبه خلیفه‌اللهی برسد، تمام عالم زیر فرمان او قرار می‌گیرد.

مقاماتی که بر اساس آیات و روایات برای پیامبر اکرم ص و اهل بیت ایشان وجود دارد، ناشی از همین است که آنها به بالاترین جایگاه در مقام خلیفه‌اللهی رسیده‌اند؛ چنانکه در برخی احادیث هم به اینکه اساساً فلسفه سجده بر آدم، وجود پنج تن آل عبا بوده است، تصریح شده است (مثلاً حدیث ۲ در جلسه ۲۲۲)

سرپیچی شیطان را هم در همین راستا باید فهمید. یعنی در میان مخلوقات الهی، فرشتگان درصددند که انسان را در رسیدن به مقام خلیفه‌اللهی یاری رسانند و شیطان تمام هم و غم‌اش این است که این مقام را از انسان انکار کند، و این بدان معناست که مانع رسیدن انسان به این مقام شود.

۲) «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»:

آیا سجده فرشتگان بر آدم، سجده بر تمام انسانها بوده است یا فقط سجده بر یک شخص خاص؟

پاسخ:

در اینکه سجده بر یک شخص خاص، به نام حضرت آدم ع رخ داده، تردیدی نیست؛ اما آنچه از مجموع آیات و روایات به نظر می‌رسد این است که وی به نمایندگی از نوع انسان در این جایگاه قرار گرفت؛ نه فقط به عنوان شخص خودش. اما معنای نمایندگی نوع، متفاوت است از اینکه این سجده را بر تمام انسانها بدانیم.

دلیل:

این سجده به خاطر مقام خلافت آدم بود، و اشکالی که فرشتگان گرفتند (آیا کسی را می‌گذاری که خونریزی کند و ...) و خدا هم اصل اشکال را رد نکرد، بلکه به وجود ابعاد دیگر در آدم اشاره کرد؛ و معلوم است که اشکال به شخص حضرت آدم نبوده، بلکه بر نوع انسان بوده است که در میانش امکان دارد برخی چنان کنند.

#### بحث تخصصی انسان‌شناسی: معنای نمایندگی آدم از نوع انسان

درواقع با تعلیم اسماء به آدم، نوع انسان یک ظرفیت عظیمی در عالم پیدا کرد که می‌تواند به مقام خلیفه‌اللهی برسد، مقامی که از فرشتگان هم برتر است و فرشتگان هم با سجده خود صددرصد در اختیار و مطیع او قرار می‌گیرند. از طرف دیگر واضح است که فرشتگان در خدمت کافران و گناهکاران نیستند، بلکه کافران و گناهکاران مسیر شیطان را در پیش گرفته‌اند که منکر مقام خلیفه‌اللهی برای آدم بود. پس کافران و گناهکاران به اختیار خود از حرکت به سمت مقام خلیفه‌اللهی صرف نظر کرده‌اند

و لذا دیگر مسجود فرشتگان نیستند. البته هرگاه توبه کنند و بخواهند آن گونه که خدا دستور داده، باشند، مسجود فرشتگان قرار می‌گیرند، یعنی فرشتگان تماماً خاضع و مطیع آنها خواهند بود و آنها را در رسیدن به هدفشان یاری خواهند رساند.

۳) «فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»:

ابلیس سجده نکرد، سرباز زد و استکبار ورزید و از کافران بود.

ظاهراً این جملات در پی هم، در مقام تفسیر همدیگرند:

سجده نکرد. چرا؟ آیا عامل خارجی‌ای مانع شده بود و یا غفلت کرده بود و ...؟ خیر، بلکه سرپیچی و تمرد کرد. (پس

می‌شود کسی خدا را بشناسد و در عین حال از دستور او سرپیچی کند)

چرا سرپیچی کرد؟ چون استکبار ورزید؛ چون دچار مرض خودبزرگ‌بینی شده بود. (یکی از ریشه‌های اینکه شخص،

علی‌رغم اینکه وظیفه‌اش را می‌داند اما آن را انجام نمی‌دهد، خودبزرگ‌بینی است)

چرا استکبار ورزید؟ چون از کافران بود و تسلیم حقیقت نبود. (ریشه‌ای‌ترین مشکل هر گناهکاری، مشکلی در حوزه

اعتقادات است و آن، تسلیم نبودن در برابر حقیقت است)

۴) «إِبْلِيسَ ... كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»:

آیه نفرمود: از کافران شد؛ بلکه فرمود شیطان از کافران بود. چرا؟

الف. اشاره دارد به کفر و انکار شیطان در قبال دستور خدا. درست است که شیطان دلیل سجده نکردن خود را این معرفی

کرد که خود را برتر از آدم می‌داند (اعراف/۱۲) اما حقیقتش این است که در مقابل خدا سرکشی و گردن‌فرازی کرد و از این

جهت که تصمیم گرفته بود که حتی اگر خدا به او دستور دهد اطاعت نکند، (جلسه ۲۲۳، حدیث ۱) کافر بود. (یکبار دیگر

حدیث ۳ را از این منظر بخوانید)

ب. اشاره دارد به کفر و انکار شیطان در برابر مقام خلیفه‌اللهی انسان؛ چرا که خودش را از ابتدا برتر از آدم می‌دید

(اعراف/۱۲)

ج. می‌خواهد نشان دهد که:

از طرفی، عمل شخص، ریشه در اعتقاداتش دارد: او استکبار ورزید؛ چرا؟ چون قبلاً کافر شده بود؛

و از طرف دیگر، اعتقادات مخفی افراد در بحرانها و هنگام آزمایشهاست که خود را نشان می‌دهد: او قبلاً کافر بود، برای

همین الان که در معرض این اقدام قرار گرفت، کفرش بروز کرد و استکبار ورزید.

د. ...

۵) «فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»:

ما انسان‌ها موجودات عجیبی است:

شیطان مقام ما را انکار کرد و خدا او را به خاطر اینکه بر ما سجده نکرد، از بهشت راند؛ آنگاه ما خدا را اطاعت نمی‌کنیم

و شیطان را اطاعت می‌کنیم!

شیطان مقام خلیفه‌اللهی ما را انکار کرد، امروز هم بسیاری از انسانها دست به دست هم داده‌اند تا با سوءاستفاده از نظریه

داروین، و خلاصه کردن تمام حقیقت انسان در افق ماده، این مقام خود را انکار کنند! (جلسه ۱۶۶، تدبیر ۱؛ جلسه ۲۲۰، تدبیر ۲)

۶) «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»:

راه رشد در نظام الهی، آن هم تا مراتب بسیار بالا برای همه باز است، حتی برای بدترین‌ها؛ پس هیچگاه نباید ناامید شد.

### توضیح:

تا قبل از آفرینش انسان، نه مخلوقی برتر از فرشتگان وجود داشت. شیطان هم بدترین موجود عالم است. این بدترین موجود عالم، با اینکه رگه‌های کفر در وجودش بود، اما [بر اثر اعمال خود] توانسته بود تا رده فرشتگان (که تا قبل از آدم، خود را برترین مخلوقات الهی می‌دانستند) بالا رود، تا حدی که فرشتگان هم او را از خود تمییز ندهند (حدیث ۲) و وقتی خطابی به فرشتگان برسد، شامل حال او هم بشود.

اگر خودش سرپیچی نمی‌کرد، از آن مقام بیرونش نمی‌کردند. (بر طبق روایات، حتی اگر بعداً هم توبه می‌کرد و الان هم توبه کند، خدا می‌پذیرد) اما او کاملاً ناامید است (در نکات ترجمه اشاره شد که ابلیس به معنای «ناامید» است) و دیگر هیچ انگیزه‌ای برای توبه ندارد؛ و کسی که ناامید باشد، در راه ابلیس قدم نهاده است.

(۷) «إِبْلِيسَ ... كَانْ مِنْ الْكَافِرِينَ»:

ابلیس هم خدا را می‌شناخت (چون به خدا قسم خورده و با او صحبت کرده: ص/۸۲) و هم از وجود پیامبران و حتی معصوم بودن آنها خبر داشت (چون خود را از فریفتن آنها ناتوان دانست: ص/۸۳) و هم از وجود آخرت و معاد باخبر بود (چون بعد از رانده شدن، از خدا تا قیامت مهلت خواست: اعراف/۱۴). یعنی به سه اصل اصلی اصول دین (توحید، نبوت و معاد) کاملاً آگاه بود. با این حال خدا او را از کافران دانست. پس، کفر و ایمان صرفاً شناختن و نشناختن نیست، بلکه تسلیم بودن در برابر حقیقتی که می‌شناسیم معلوم می‌کند که آیا واقعا کافریم یا مومن. (مطهری، عدل الهی، ص ۳۱۸)

(۸) «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»:

شیطان خیلی عبادت کرده بود، اما مشکلش این بود که عبادت‌هایش واقعا عبادت و بندگی خدا نبود. بنده خدا کسی است که خدایی خدا را به رسمیت می‌شناسد و آن گونه که خدا دستور داده او را عبادت می‌کند؛ نه آن گونه که خودش می‌پسندد. شیطان حاضر بود به گونه‌ای دیگر و از نظر ظاهری بسیار جدی‌تر خدا را عبادت کند، اما این عبادت واقعا نبود، خودخواهی‌ای بود که خودش نامش را عبادت می‌گذاشت. (حدیث ۳)

امروز هم بسیاری می‌گویند برای خداپرستی، دینداری و شریعت را منکرند و دنبال معنویت منهای شریعت می‌روند. به زبان ساده‌تر، برخی می‌گویند ما نماز نمی‌خوانیم، اما با خدا هر وقت دلمان خواست مناجات می‌کنیم. ظاهراً شیطان خوب شاگردانی پرورش داده است!

۲۲۵) سوره بقره (۲) آیه ۳۵ وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ

فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ۱۳۹۵/۸/۹

ترجمه

و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و با خیال راحت از هر جایی خواستید بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ظالمان خواهید بود.

«اسْكُنْ»: ماده «سكن» نقطه مقابل «حركت» و «اضطراب» می‌باشد و «سكینه» به معنای «وقار» هم از همین باب است و «سُكَّان» کشتی را هم از این جهت سکان گفته‌اند که کشتی را از اضطراب و حرکت‌های نامتعارف حفظ می‌کند (معجم المقایس اللغة، ج ۳، ص ۸۸) در واقع، این ماده دلالت بر استقرار در مقابل حرکت دارد اعم از استقرار مادی و یا معنوی (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۶۳) و کاربرد این ماده در خصوص کسی که جایی را برای توطن و زندگی برمی‌گزیند بسیار رایج است و اسم مکان «مسکن» از همین باب است. همچنین به فرد بشدت نیازمند نیز «مسکین» می‌گویند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۱۷) چرا که قدرت هر حرکتی از او سلب شده است.

«رَعْدًا»: معیشت «رَعْدًا» یا «رَعْدًا» به معنای معیشت پاک و واسع (الطیب الواسع) است (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۵۹) و در مجموع اشاره به حالتی از زندگی دارد که انسان در رفاه (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۷۰) و خوشی و گشایش کامل و بدون مانع بسر برد. به تعبیر دیگر، «رعد» در جایی است که انسان از سود کامل و فراوان و بی‌دردسر بهره‌مند شود (مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۹) این کلمه در قرآن کریم سه بار به کار رفته که دوتای دیگر هر دو درباره جوامعی در دنیا است که نسبت به رعد، یعنی نسبت به نعمت یک زندگی راحت و بی‌دردسر، کفران ورزیدند (بقره/۵۸؛ نحل/۱۱۲)

#### حدیث

۱) از امام حسن عسکری سلام الله علیه روایت شده است:

هنگامی که خداوند عز و جل ابلیس را به خاطر سرپیچی‌اش لعنت کرد و فرشتگان را به خاطر سجده‌شان بر آدم و اطاعتشان از خداوند عز و جل اکرام نمود، به آدم و حوا دستور [رفتن] به سمت بهشت داد و فرمود: «ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و بخورید با خیال راحت از هر جایی خواستید» بدون هیچ سختی‌ای «و نزدیک نشوید به این درخت»، درخت علم محمد ص و آل محمد ص که خداوند آن را برای آنها، و نه غیر آنها از مخلوقاتش، قرار داده است...

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۲۲۱

قَالَ الْإِمَامُ ع إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا لَعَنَ إِبْلِيسَ بِإِبَائِهِ، وَ أَكْرَمَ الْمَلَائِكَةَ بِسُجُودِهَا لِآدَمَ، وَ طَاعَتِهِمْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ بِآدَمَ وَ حَوَاءَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ قَالَ: يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا مِنْ الْجَنَّةِ رَعْدًا وَاسِعًا حَيْثُ شِئْتُمَا بَلَا تَعَبٍ وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ شَجَرَةَ عِلْمٍ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ص الَّذِينَ آثَرَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا دُونَ سَائِرِ خَلْقِهِ...<sup>۱</sup>

۱. در ادامه جملاتی آمده که ممکن است از امام باشد یا از راوی: فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ شَجَرَةَ الْعِلْمِ فَإِنَّهَا لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ خَاصَّةٌ دُونَ غَيْرِهِمْ، وَ لَا يَتَنَاوَلُ مِنْهَا بِأَمْرِ اللَّهِ إِلَّا هُمْ، وَ مِنْهَا مَا كَانَ يَتَنَاوَلُهُ النَّبِيُّ ص وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - بَعْدَ إِطْعَامِهِمُ الْمُسْكِينَ وَ الْيَتِيمَ وَ الْأَسِيرَ - حَتَّى لَمْ يُحْسُوا بَعْدَ بَجُوعٍ وَ لَا عَطَشٍ وَ لَا تَعَبٍ وَ لَا نَصَبٍ. وَ هِيَ شَجَرَةٌ تَمَيَّزَتْ مِنْ بَيْنِ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ. إِنَّ سَائِرَ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ [كَانَ] كُلُّ نَوْعٍ مِنْهَا يَحْمِلُ نَوْعًا مِنَ الثَّمَارِ وَ الْمَأْكُولِ وَ كَانَتْ هَذِهِ الشَّجَرَةُ وَ جِنْسُهَا تَحْمِلُ الْبُرِّ - وَ الْعِنَبِ وَ التَّيْنِ وَ الْعُنَابِ - وَ سَائِرَ أَنْوَاعِ الثَّمَارِ وَ الْفَوَاكِهِ وَ الْأَطْعِمَةِ. فَلِذَلِكَ اخْتَلَفَ الْحَاكُونَ لِتِلْكَ الشَّجَرَةِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: هِيَ بُرَّةٌ. وَ قَالَ آخَرُونَ: هِيَ عِنَبَةٌ. وَ قَالَ آخَرُونَ: هِيَ تَيْنَةٌ. وَ قَالَ آخَرُونَ: هِيَ عُنَابَةٌ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ تَلْتَمِسَانِ بِذَلِكَ دَرَجَةَ مُحَمَّدٍ [وَ آلِ مُحَمَّدٍ] فِي فَضْلِهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّهُمْ بِهَذِهِ الدَّرَجَةِ دُونَ غَيْرِهِمْ، وَ هِيَ الشَّجَرَةُ الَّتِي مَنْ تَنَاوَلَ مِنْهَا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - اللَّهُمَّ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مَنْ غَيْرِ تَعْلَمُ، وَ مَنْ تَنَاوَلَ [مِنْهَا] بِغَيْرِ إِذْنِ اللَّهِ - خَابَ مِنْ مُرَادِهِ وَ عَصَى رَبَّهُ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ بِمَعْصِيَتِكُمَا وَ التَّمَسُّكُمَا دَرَجَةَ قَدْ أَوْثَرَ بِهَا غَيْرُكُمَا - إِذَا أُرْدْتُمَاهَا بِغَيْرِ حُكْمِ اللَّهِ

۲) خواجه اباصلت هروی می‌گوید: از امام رضا پرسیدم: یا ابن رسول الله! به من خبر دهید از درختی که آدم و حوا از آن خوردند که چه بود، چون مردم در آن اختلاف دارند، برخی روایت می‌کند که گندم بود، و برخی روایت می‌کنند که انگور بود، و برخی روایت می‌کنند که آن درخت حسد بود.

فرمود: همه آنها حق است.

گفتم: پس معنای این وجوه علی‌رغم اختلافشان چیست؟

فرمود: اباصلت! بدرستی که درخت بهشتی انواع [گونگونی] را در بر دارد. مثلاً بوته گندم است و در آن انگور هم هست، و مانند درختان دنیا نیست؛

و آدم، هنگامی که خداوند متعال با سجده فرشتگان بر او و وارد بهشت کردنش، کرامتش بخشید، با خود گفت: آیا خداوند بشری را بهتر از من آفریده است؟

خداوند دانست که در درون او چه می‌گذرد؛ پس ندایش داد که سرت را بلند کن، آدم! و به ساق عرش بنگر.

پس وی به ساق عرش نگاه کرد و در آن نوشته‌ای یافت که: خدایی جز الله نیست، محمد ص رسول خداست، و علی بن

ابی طالب امیرالمومنین است و همسرش فاطمه سرور زنان عالمین است و حسن و حسی سید جوانان اهل بهشت‌اند.

آدم گفت: پروردگارا! اینها کیستند؟

خداوند عز و جل فرمود: اینها از ذریه تو و از تو و از جمیع مخلوقاتن بهترند، و اگر آنها نبودند تو را نمی‌آفریدم و

بهشت و جهنم و آسمان و زمین را نمی‌آفریدم؛ پس مبدا به چشم حسد بدانها بنگری که تو را از جوارم بیرون می‌کنم.

پس به چشم حسد در آنها نگریست و جایگاه آنان را آرزو کرد، پس شیطان بر او مسلط شد تا اینکه از درختی که خداوند

از آن نهی کرده بود، خورد، و [شیطان] بر حوا مسلط شد تا به چشم حسادت به فاطمه سلام الله علیها بنگرد تا اینکه او هم

همانند آدم از آن درخت خورد، پس خداوند عز و جل آن دو را از جوار خود به زمین هبوط داد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۶-۳۰۷؛ معانی الأخبار، ص ۱۲۴-۱۲۵

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَاسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِلرُّضَا ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الشَّجَرَةِ الَّتِي أَكَلَ مِنْهَا آدَمُ وَ حَوَاءُ مَا كَانَتْ فَقَدِ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهَا فَمِنْهُمْ مَنْ يَرَوِي أَنَّهَا الْجَنْطَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَرَوِي أَنَّهَا الْعِنَبُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَرَوِي أَنَّهَا شَجَرَةُ الْحَسَدِ. فَقَالَ ع كُلُّ ذَلِكَ حَقٌّ.

قُلْتُ فَمَا مَعْنَى هَذِهِ الْوُجُوهِ عَلَيَّ اخْتِلَافِهَا.

فَقَالَ يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ شَجَرَةَ الْجَنَّةِ تَحْمِلُ أَنْوَاعًا فَكَانَتْ شَجَرَةُ الْجَنْطَةِ وَ فِيهَا عِنَبٌ وَ لَيْسَتْ كَشَجَرَةِ الدُّنْيَا وَ إِنَّ آدَمَ ع لَمَّا أَكْرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ بِإِسْجَادِ مَلَائِكَتِهِ وَ بِإِدْخَالِهِ الْجَنَّةِ قَالَ فِي نَفْسِهِ هَلْ خَلَقَ اللَّهُ بَشَرًا أَفْضَلَ مِنِّي فَعَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا وَقَعَ فِي نَفْسِهِ فَنَادَاهُ ارْفَعْ رَأْسَكَ يَا آدَمُ وَ أَنْظِرْ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَفَعَ آدَمُ رَأْسَهُ فَنَظَرَ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَوَجَدَ عَلَيْهِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَ آدَمُ ع يَا رَبِّ مَنْ هُوَ لَاءِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ لَاءِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ وَ هُمْ خَيْرٌ مِنْكَ وَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِي وَ لَوْ لَا هُمْ مَا خَلَقْتُكَ وَ لَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ فَيَاكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِمْ بَعِينِ الْحَسَدِ فَأَخْرَجَكَ عَنْ جِوَارِي فَظَنَرَ إِلَيْهِمْ بَعِينِ

الْحَسَدِ وَ تَمَنَّى مُنْزِلَتَهُمْ فَتَسَلَّطَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ حَتَّى أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي نُهِيَ عَنْهَا وَ تَسَلَّطَ عَلَى حَوَاءَ لِنَظَرِهَا إِلَى فَاطِمَةَ عِ بَعِينِ الْحَسَدِ حَتَّى أَكَلَتْ مِنَ الشَّجَرَةِ كَمَا أَكَلَ آدَمُ ع فَأَخْرَجَهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ جَنَّتِهِ فَأَهْبَطَهُمَا عَنْ جِوَارِهِ إِلَى الْأَرْضِ.

۳) امیرالمومنین علی علیه السلام در فرازی از اولین خطبه نهج البلاغه به خلقت آدم پرداخته، می فرماید:

سپس خدای سبحان آدم را در سرایی ساکن کرد که زندگی اش در آن در کمال راحتی بود و جایگاهش را در آنجا امن قرار داد و او را از ابلیس و دشمنی اش بیم داد. اما دشمن او بر نمی تافت که او در سرای پایدار و همنشینی نیکان به سر برد، پس او را فریفت تا [آدم] یقین [خود] را به شک او [= شیطان] و عزم [خود] را به سستی او فروخت. شادمانی بداد و بیم خرید، فریب خورد و پشیمانی کشید. سپس خدای سبحان در توبه را به روی او گشاد، و کلمه رحمت بر زبان او نهاد، و بدو وعده بازگشت به جنت داد، و او را بدین سرای فرود آورد که خانه رنج و امتحان است و زادن فرزندان.

نهج البلاغه، خطبه ۱

ثُمَّ أَسْكَنَ سُبْحَانَ آدَمَ دَاراً أَرْغَدَ فِيهَا عَيْشُهُ وَ أَمِنَ فِيهَا مَحَلَّتَهُ وَ حَذَرَهُ إِبْلِيسَ وَ عَدَاوَتَهُ فَأَعْتَرَهُ عَدُوُّهُ نَفَاسَةً عَلَيْهِ بِدَارِ الْمَقَامِ وَ مُرَافَقَةَ الْأَبْرَارِ فَبَاعَ الْيَقِينَ بِشُكِّهِ وَ الْعَزِيمَةَ بِوَهْنِهِ وَ اسْتَبَدَلَ بِالْجَذَلِ وَ جَلًّا وَ بِالْأَعْتِرَارِ نَدْمًا ثُمَّ بَسَطَ اللَّهُ سُبْحَانَ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ وَ لَقَاءَهُ كَلِمَةً رَحْمَتِهِ وَ وَعْدَهُ الْمَرَدَّ إِلَى جَنَّتِهِ وَ أَهْبَطَهُ إِلَى دَارِ الْبَلِيَّةِ وَ تَنَاسَلَ الذُّرِّيَّةَ.

۴) از امیرالمومنین ع حدیثی طولانی نقل شده که در فرازی از آن می فرماید:

... و امر و نهی، وجه واحدی دارند؛ هیچ معنایی از معانی امر نیست مگر اینکه بعدش نهی ای هست، و هیچ وجهی از وجوه نهی نیست مگر اینکه در کنارش امری قرار گرفته؛

و در این مطلب آشکارترین دلیل است که هر امتی امامی می خواهد که به امرشان باور داشته باشد و امر و نهی شان کند و حدود [مجازات ها] را در میان آنها اقامه کند و با دشمن بجنگد و غنائم را تقسیم کند و فرائض را واجب سازد و راههایی که به مصحلتشان است بدانها بنماید و آنها را از آنچه به ضررشان است بترساند؛

چرا که امر و نهی یکی از اسباب بقاء خلق است و گرنه شوق و بیم ساقط می شد و کسی بازداشته نمی شد و تدبیر فاسد می گردید، و این موجب هلاکت بندگان در مساله بقاء و زندگی شان در [حوزه های مربوط به] خوردنی ها و نوشیدنی ها و خانه ها و لباس ها و ازدواج با زنان و حلال و حرام و امر و نهی بود؛ چرا که خداوند آنها را به طوری آفریده که از هیچ یک از اینها بی نیاز نیستند؛

و ما اولین خلائق - که حضرت آدم بود - را چنین یافتیم که بقاء و حیاتش جز با امر و نهی نبود، که خداوند عز و جل می فرماید: «ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و با خیال راحت از هر جایی خواستید بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ظالمان خواهید بود.» پس آنها را راهنمایی کرد به آنچه مایه نفع و بقای آنها بود و نهیشان کرد از آنچه مایه ضررشان بود، سپس امر و نهی را در ذریه آنها تا روز قیامت قرار داد...

إثبات الهداء بالنصوص و المعجزات، ج ۱، ص ۱۵۸-۱۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۴۱

و روی السید المرتضی علی بن الحسین الموسوی فی رساله المحکم و المتشابه نقلا من تفسیر النعمانی بالإسناد الآتی فی النصوص عن علی علیه السلام قال:

... وَ الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ وَجْهٌ وَاحِدٌ لَا يَكُونُ مَعْنَى مِنْ مَعَانِي الْأَمْرِ إِلَّا وَ يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ نَهْيًا وَ لَا يَكُونُ وَجْهٌ مِنْ وَجْهِ النَّهْيِ إِلَّا وَ مَقْرُونٌ بِهِ الْأَمْرُ وَ فِي هَذَا أَوْضَحُ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّهُ لَا بُدَّ لِلْأَمْرِ مِنْ إِمَامٍ يَقُولُ بِأَمْرِهِمْ فَيَأْمُرُهُمْ وَ يَنْهَاهُمْ وَ يُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَ يُجَاهِدُ



الْعَدُوِّ وَ يَفْرِضُ الْفَرَائِضَ وَ يُعَرِّفُهُمْ أَبْوَابَ مَا فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَ يُحَذِّرُهُمْ مَا فِيهِ مَضَارُّهُمْ إِذْ كَانَ الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ أَحَدَ  
 أَسْبَابِ بَقَاءِ الْخَلْقِ وَ إِلَّا سَقَطَتِ الرَّغْبَةُ وَ الرَّهْبَةُ وَ لَمْ يَرْتَدِعْ وَ لَفَسَدَ التَّدْبِيرُ وَ كَانَ ذَلِكَ سَبَبًا لِهَلَاكِ الْعِبَادِ فِي أَمْرِ الْبَقَاءِ وَ الْحَيَاةِ  
 فِي الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمَلَابِسِ وَ الْمَنَاجِحِ مِنَ النَّسَاءِ وَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ إِذْ كَانَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْهُمْ  
 بِحَيْثُ يَسْتَعْنُونَ عَنْ جَمِيعِ ذَلِكَ وَ وَجَدْنَا أَوَّلَ الْمَخْلُوقِينَ وَ هُوَ آدَمُ ع لَمْ يَتِمَّ لَهُ الْبَقَاءُ وَ الْحَيَاةُ إِلَّا بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ  
 جَلَّ « يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجْرَةَ » فَذَلَّهُمَا عَلَى مَا فِيهِ نَفْعُهُمَا وَ بَقَاؤُهُمَا  
 وَ نَهَاهُمَا عَنْ سَبَبِ مَضَرَّتِهِمَا ثُمَّ جَرَى الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ فِي ذُرِّيَّتِهِمَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ<sup>۱</sup>

(۵) از امام صادق ع در مورد بهشت حضرت آدم ع سوال شد که آیا از بهشتهای دنیاست یا از بهشتهای آخرت؟

فرمود: از بهشتهای دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می کنند؛ و اگر از بهشتهای آخرت بود آدم هیچگاه از آن بیرون نمی آمد و ابلیس هیچگاه در آن داخل نمی شد.

تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۳؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۴۸

فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي رَفَعَهُ قَالَ سِئِلَ الصَّادِقُ ع عَنْ جَنَّةِ آدَمَ أَمْ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا كَانَتْ أَمْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ فَقَالَ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ  
 الدُّنْيَا تَطَّلِعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ لَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ مَا أُخْرِجَ مِنْهَا أَبَدًا آدَمُ وَ لَمْ يَدْخُلْهَا ابْلِيسُ.

تدبر

(۱) « وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجْرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ »

خدا آدم را همراه با همسرش در بهشت ساکن کرد، استفاده از همه چیز را هم برای او آزاد گذاشت. فقط یک درخت را

ممنوع کرد. چرا؟ چه می شد اگر همان یک درخت را هم ممنوع نمی کرد؟

#### بحث تخصصی انسان شناسی

از مهمترین عواملی که موجب برتری انسان بر سایر موجودات می شود، برخورداری او از اختیار است؛ یعنی اینکه با  
 اختیار خود مسیر کمال را طی می کند؛ و این خیلی ارزشمندتر است از جایی که موجودی نتواند جز خوبی انجام دهد (=   
 فرشتگان).

اما خود اختیار و آزادی عمل، بخودی خود کمال نیست، بلکه اختیار داشتن زمانی عامل رشد شخصی می شود که در میان  
 گزینه های مختلف پیش رو، مسیری برای ارتقای شخص در کار باشد و شخص با اراده خود آن مسیر - و نه هر گزینه ای که  
 دلش خواست - را انتخاب کند؛ و زمانی این انتخاب ارادی معنادار است که گزینه های دیگر (یعنی خروج از آن مسیر) هم  
 برایش جذابیت داشته باشد و اراده وی در این زمینه (در مقابل امیال و غرایز طبیعی اش که در هر حیوانی وجود دارد) واقعا  
 نقش ایفا کند.

اینکه مسیر معینی در کار باشد و قرار باشد آن مسیر خاص را طی کند، امکان ندارد مگر اینکه دستورالعمل خاصی در کار  
 باشد که بگوید چگونه برو و چگونه نرو، تا شخص درون مسیر حرکت کند؛ به تعبیر دیگر، وجود مسیر معین، مستلزم وجود  
 امر و نهی هابی برای زندگی انسان است. پس، اگر انجام برخی کارها واجب و برخی کارها ممنوع نباشد، اینکه در میان  
 گزینه های گوناگون یک مسیر معین طی شود، بی معنا خواهد بود.

۱. وَ لِهَذَا اضْطُرَّ الْخَلْقُ إِلَى أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْ إِمَامٍ مَنْصُوصٍ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْتِي بِالْمُعْجَزَاتِ ثُمَّ يَأْمُرُ النَّاسَ وَ يَنْهَاهُمْ...

برای همین است که برای انسان، حتی در بهشت نخستین، که به تعبیر روایات از جنس جنت‌های دنیاست (حدیث ۵)، (یعنی اختیار و انتخاب در آن معنا دارد و شخص می‌تواند کار بد هم انجام دهد) باید امر ممنوع (و یا واجب) وجود داشته باشد تا مقاومت وی در برابر آن، امکان رسیدن به مقام ویژه انسان را مهیا سازد. (با توجه به این توضیحات، یکبار دیگر حدیث ۴ را مطالعه کنید)

(۲) «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ»

شروع زندگی انسان از بهشت بود؛ آن هم نه زندگی منفرد، بلکه زندگی با همسرش. به تعبیر دیگر، خدا انسان را برای خلیفه شدن «در زمین» آفریده بود اما لازمه آنکه بتواند در زمین خلیفه شود این بود که قبل از ورودش به زمین از بهشت گذر کرده باشد.

### نکته تخصصی انسان‌شناسی

قبلا درباره ثمرات تفکر داروینی در انسان‌شناسی اشاراتی شد. (جلسه ۱۶۶، تدبر ۱؛ [جلسه ۲۲۰، تدبر ۲](#)) و بیان شد این مقدار از تئوری داروین که ریشه انسان را به تک‌سلولی‌ها و احتمالا از آن به خاک برمی‌گرداند، لزوما مشکلی ندارد. آنچه مشکل دارد این است که این سابقه را تنها سابقه وجود آدمی می‌داند. در حالی که انسان یک سابقه دیگری هم دارد:

خدا انسان را از خاک آفرید، از روح خود در او دمید، و فرشتگان را هم به سجده کردن بر او واداشت: نکته مهم این است که این انسان از خاک آفریده شده، ابتدا به بهشت رفت و سپس از آنجا به زمین رانده شد. پس انسان یک سابقه بهشتی دارد که این سابقه، میل به بازگشت به وطن اصلیش را در او به ودیعه نهاده است؛ و ابعاد فطری وجود ما (مانند کمال‌طلبی، زیبایی‌طلبی، بی‌نهایت‌طلبی، حقیقت‌طلبی، خیرخواهی و ...) که به لحاظ مادی قابل تفسیر نیست و در حیوانات و سایر موجودات عالم طبیعت یافت نمی‌شود؛ همگی ریشه در این سابقه انسان دارد.

همین سابقه است که انسان را با تمام موجودات عالم طبیعت متفاوت کرده است، تا حدی که حیوانی‌ترین غریزه انسان، یعنی غریزه جنسی، ریشه فرهنگی‌ترین و غیرحیوانی‌ترین نهاد جامعه بشری، یعنی «خانواده» شده است؛ زیرا آدم و همسرش ابتدا در بهشت همدیگر را یافتند.

(توجه: خانواده در انسان، تفاوت بسیار شدیدی با خانواده در حیوانات دارد. خانواده در حیوانات یا صرفا برای نگهداشتن بچه است تا بتواند مستقل شود و یا کاملا تقسیم کار اجتماعی از پیش تعیین شده‌ای را رقم می‌زند. اما در انسان، خانواده بستر اولین آموزش‌ها و تربیت‌ها، بویژه آموزش زبان و توانایی درک فرهنگهای متنوع اکتسابی و شکل‌گیری شخصیت ویژه و متمایز از دیگران است)

(۳) «كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»

انسان از همان اول هم، حتی وقتی همه چیز را داشت، همین که از یک چیزی منعش کردند، بدان حرص ورزید! و البته، خدا این خصلت انسان را می‌دانست؛ ولی نگفت چون منع مایه حرص بیشتر می‌شود اصلا منعی در کار نباشد.

### نکته تخصصی انسان‌شناسی

اگرچه غالبا منع، مایه حرص بیشتر می‌شود؛ اما از این مقدمه لزوما نمی‌توان نتیجه گرفت که باید همه منع‌ها را از پیش روی انسان برداشت. گاه منع مایه حرص می‌شود؛ اما وجود این منع یک فلسفه‌ای دارد که آن فلسفه، اهمیتش بیشتر است از کنترل حرص ناشی از منع؛ و گاه با اینکه منع مایه حرص می‌شود؛ اما چه بسا برداشتن منع و باز بودن راه، به نحو دیگری

حرص را افزون کند، که نمونه‌اش را در آزادی جنسی دنیای مدرن می‌توان مشاهده کرد که برداشتن موانع، نه تنها حرص افراد را کم نکرده، بلکه همچنان تجارت پورنوگرافی در راس تجارت‌های درآمدزا در جهان است و هر روز روشهای جدیدی از روابط عجیب و غریب جنسی ابداع می‌شود تا بتواند حرص فزاینده بشر «آزاد» را اندکی سیراب کند.

۴) «لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»

و توجه شود که ریشه این ممنوعیت، ظلم دانسته شده است؛ و واضح است که این ظلم، ظلم به خود است، نه ظلم به دیگران. و در واقع، ریشه همه ظلمها ظلم به خود است: کسی که خودش را درست بشناسد و بتواند به خودش ظلم نکند، به دیگران ظلم نخواهد کرد. برای همین است که آزادی معنوی مقدمه‌ای ضروری برای رسیدن به آزادی اجتماعی (وضعیت اجتماعی‌ای که به کسی ظلم نشود) است. (مطهری، آزادی معنوی)

۵) «لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»

آیا وقتی دستوری از جانب خدا می‌آید باید حتما فلسفه‌اش را هم بگویند؟

در این آیه هم به فلسفه نهی اشاره شده و هم نشده است. اشاره شده چون فرموده «از ظالمان خواهید شد» و اشاره نشده چون این جمله مانند این است که بگویند گناه نکن چون گناهکار می‌شوی. به تعبیر دیگر، در این حد اشاره شده که انجام این کار نوعی ظلم است و ظلم برای روح انسان ضرر دارد؛ اما اینکه مشخصا انجام این کار چه اثری در روح می‌گذارد، بیان نشده است.

۶) «لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»

این درخت چه بوده است. روایات متعددی درباره آن آمده است: از برخی روایات که آن را چیز بسیار خوبی قلمداد می‌کنند مانند علم حضرت محمد و آل محمد ص (حدیث ۱) تا روایاتی که آن را یک گیاه عادی (مانند گندم و انگور) قلمداد می‌کنند تا روایاتی که آن را یک امر بسیار بد (حسد) معرفی می‌کنند. در حدیث ۳ در دو گام به زیبایی تمام بین این روایات جمع کرده است:

در گام اول فرموده که درختهای بهشتی مانند درختهای دنیا تک محصولی نیستند، بلکه در آن واحد می‌توانند چند میوه بدهند. اما ممکن است اشکال بشود که این در مورد میوه‌های آن.

اما چگونه از خیلی خوب (علم اهل بیت ع) تا خیلی بد (حسد) تعبیر شده است. اینجاست که روایت گام دوم را برمی‌دارد که: خود این درخت مقامی بسیار بالا بوده (علم اهل بیت) اما کسی که تحمل آن مقام را ندارد اگر دنبالش برود و بخواهد بناحق آن را به دست آورد، این درخت برای او بدترین رذیله (حسد) محسوب می‌شود.

#### نکته تخصصی عرفانی

عرفا سفرهای چهارگانه‌ای برای انسان برمی‌شمرند. سفر اول حرکت به سمت خداست. در سفر دوم، شخص محو جمال و جلال خداوند شده و اصلا متوجه غیر نیست. این مقام فناست که حتی شخص متوجه خود نیست و مقام وحدت محض و مقام جمع است (= جمع و اضمحلال همه کثرات در وحدت). اما در سفرهای سوم و چهارم، شخص در حالی که کاملا خدایی شده، اما از منظر خدایی در عالم می‌نگرد و کثرات را هم می‌بیند. این مقام بقاء بعد الفناست که به آن مقام جمع‌الجمع می‌گویند (با گذر از مقام جمع، حالا بین وحدت و کثرت هم جمع کرده).

آدم تا در بهشت بود، در مقام فنا بود و دنیا را نمی‌دید. اما فهمید کسانی هستند که مقامی بالاتر دارند و آرزو کرد به مقام آنها برسد؛ یعنی هم دنیا و کثرات را ببیند و هم ذره‌ای از وحدت خارج نشود. خوردن از آن درخت، هم خوردن گندم بود (به عنوان دیدن دنیوی) و هم طمع و حسد بود و هم درصدد علم اهل بیت برآمدن؛ اما نتوانست بین وحدت و کثرت جمع کند و به مقام بقای بعد از فناء برسد؛ بلکه توجهش معطوف به کثرت شد و از وحدت فروماند و از فنا خارج شد و توجه‌اش به خودش جلب شد و به زمین و عالم کثرت رانده شد.

اما چاره‌ای نبود، زیرا کسی که می‌خواهد به مقام بقای بعد از فنا برسد باید که از مقام کثرت عبور کند. آدم هم توبه کرد و به او وعده برگشت به بهشت دادند، که علی‌القاعده این برگشت او رفتن به مرتبه بالاتری بوده که اساساً برای آن آفریده شده بود، یعنی همان مقام خلیفه‌اللهی که مقام جمع‌الجمعی است.

۲۲۶) سوره بقره (۲) آیه ۳۶ فَازْلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ

مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ۱۳۹۵/۸/۱۰

ترجمه

پس شیطان از آن لغزانشان و از آنچه در آن بودند بیرونشان راند؛ و گفتیم هبوط کنید در حالی که با همدیگر دشمن‌اید و برای شما در زمین قرارگاه و بهره‌مندی‌ای تا مدتی هست.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«أَزْلَهُمَا»: «ازل» باب افعال از ماده «زلل» می‌باشد که در اصل به معنای لغزیدن و سُر خوردن غیر عمدی است، آب «زالال» را بدین زلال گویند که به خاطر رقیق بودنش روی زبان می‌لغزد و فرومی‌رود؛ و مکان لغزنده را «مَزْلَةٌ» می‌گویند و «تزلزل» به معنای «اضطراب» است و تکرار حروف آن دلالت بر تکراری معنای زلل در آن می‌کند چنانکه در مورد «زلزله» هم همین گونه است. به گناه غیرعمدی «زَلَّت» گویند گویی که خطاکار از راه صواب لغزیده است؛ و «أزل» به معنای انجام کاری است که دیگری به لغزش افتد (معجم المقایس اللغة، ج ۳، ص ۴؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۸۱) و برخی گفته‌اند معنای «ازلال» (مصدر أزل) شبیه معنای ازاله (زایل کردن و زدودن) است با این تفاوت که به ازاله‌ی یک‌دفعه‌ای، ازالال گویند (الفروق فی اللغة، ص ۳۰۸) و لازم به ذکر است که در قرائات سبعة، حمزه، و در میان قرائات شاذ، اعمش و حسن بصری این کلمه را «أزالهما» خوانده‌اند.<sup>۱</sup>

«اهْبِطُوا»: ماده «هبط» در اصل به معنای نزول و پایین آمدن، و نقطه مقابل «ارتفاع» و «رفعت یافتن» است. (کتاب العین، ج ۴، ص ۲۱؛ معجم المقایس اللغة، ج ۶، ص ۳۰) برخی گفته‌اند هبوط نزولی است که قهری و غیر اختیاری باشد و در معنای

۱. در البحر المحيط، ج ۱، ص ۲۶۰ گفته: «قرأ الحسن و أبو رجاء و حمزة: فأزالهم» و در الكامل المفصل فی القرائات الاربعه عشر این را قرائت حمزه و اعمش دانسته است.

آن، برخلاف نزول، نوعی استخفاف نهفته است (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۳۲) اما برخی دیگر، تفاوت نزول و هبوط را در این دانسته‌اند که هبوط نزولی است که اقامت در پی دارد (الفروق فی اللغة، ص ۲۶۳)

جمله «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» در مقام حال برای «اهْبِطُوا» می‌باشد. (إعراب القرآن، ج ۱، ص ۴۶)

«مُسْتَقَرٌّ»: از ماده «قر» می‌باشد. برخی گفته‌اند "این ماده بر دو معنای متفاوت دلالت می‌کند، یکی معنای «سردی» است چنانکه «الْقُرَّ» به معنای «سرما» و «يَوْمٌ قَرٌّ و قَارٌّ؛ و لَيْلَةٌ قَرَّةٌ و قَارَّةٌ» به معنای روز سرد و شب سرد است و درباره وجه تسمیه عبارت «أَقْرَّ اللَّهُ عَيْنَكَ» و تعبیر «قُرَّةُ الْعَيْنِ» (که در فارسی به صورت: چشمت روشن! روشنی چشم تعبیر می‌شود) هم گفته شده چون اشک شوق، سرد است اما اشک غم گرم است؛ و معنای دوم را «تمکن» (=جای گرفتن) دانسته‌اند که «استقرار» از همین ماده است و «اقرار» هم نقطه مقابل انکار و زیر بار حق نرفتن، را هم از این جهت اقرار گفته‌اند که کسی که به حق اقرار می‌کند آن حق را در جای مناسب خود قرار داده است؛ و برخی وجه تسمیه عبارت «أَقْرَّ اللَّهُ عَيْنَكَ» را از این معنای «قر» دانسته و گفته‌اند که بدین معناست که خدا کاری کند که او به حق خود برسد و راضی شود و چشم به دارایی دیگران ندوزد. " (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۷-۸) اما برخی این دو معنا را به هم برگردانده و گفته‌اند "اصل «قر» به معنای این است که چیزی در جایی ثابت و مستقر شود و سرما را از این جهت «الْقُرَّ» گفته‌اند که اقتضای سکون دارد، برخلاف گرما که اقتضای حرکت دارد؛ و اقرار هم به معنای اثبات (ثابت کردن) است؛ و معتقدند چه بسا تعبیر «قِرْنٌ فِي بُيُوتِكُنَّ: در خانه‌های خود بمانید» (احزاب/۳۳) که خطاب به زنان پیامبر بوده، اصلش «إقِرْن» و از همین ماده «قر» است که یکی از «ر»های آن برای تخفیف در کلام افتاده است همانند «فَطَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ» (واقعه/۶۵) که اصلش «ظللتم» بوده است. " (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۶۲)

#### حدیث

۱) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری آمده است:

«پس شیطان از آن لغزایدشان و بیرونشان راند» با وسوسه و فریبش «از آنچه در آن بودند؛ و گفتیم:» ای آدم و ای حوا و ای مار و ای ابلیس! «هبوط کنید در حالی که با همدیگر دشمن‌اید؛» آدم و حوا و فرزندانشان دشمن مار خواهند بود و ابلیس و مار و فرزندان این دو دشمنان شمایند؛ «و برای شما در زمین قرارگاه» و منزلی و جایی برای زندگی تان «و بهره‌مندی‌ای هست» که از آن بهره ببرید «تا هنگامی» که مرگ برسد ...

[بعد از توضیحاتی، دوباره به جمله اخیر برمی‌گردند و توضیح می‌دهند:]

سپس خداوند عز و جل به آدم و حوا و ابلیس و مار که آنها را هبوط داده بود، فرمود: «و برای شما در زمین قرارگاهی است»: جایگاهی است که در آن زندگی کنید و شبها و روزهای شما را به سعی و تلاش برای آخرت می‌خواند، پس خوشا به حال کسی که از آن برای سرای باقی توشه‌ای بگیرد و «بهره‌مندی‌ای تا مدتی» یعنی برای شما در زمین بهره‌ای هست تا هنگام مرگتان، زیرا خداوند متعال زراعات و میوه‌ها را از زمین برای شما بیرون می‌آورد، و با زمین است که شما را پاک می‌کند و نعمت به شما می‌بخشد، و همچنین در آن است که با بلاها امتحانتان می‌کند: گاه لذت نعمتهای دنیا را به شما می‌چشاند تا شما را به یاد نعمت خالص آخرت بیندازد در قبال نعمت دنیا که رو به نقصان می‌گذارد و هدر می‌رود تا در آن زهد بورزید و آن را کوچک و حقیر بشمرید، و گاه با بلاهای دنیا امتحانتان می‌کند که در خلال آن رحمتی است و در مضاعف شدنش نعمتهایی است که خداوند با آن امور ناخوشایندی را از شخص مبتلا دفع می‌کند، تا با اینها شما را از عذاب جاودانه‌ای بیم دهد که هیچ قرین عافیت نخواهد بود و در مضاعف شدنش هیچ راحت و رحمتی وجود ندارد.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا بوسوسَتِهِ وَغُرُورِهِ مِمَّا كَانَا فِيهِ مِنَ النَّعِيمِ وَ قُلْنَا يَا آدَمُ وَ يَا حَوَاءُ وَ يَا ابْنَيْهَا الْحَيَّةُ وَ يَا إِبْلِيسُ اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ آدَمُ وَ حَوَاءُ وَ وُلْدُهُمَا عَدُوٌّ لِلْحَيَّةِ، وَ إِبْلِيسُ وَ الْحَيَّةُ وَ أَوْلَادُهُمَا أَعْدَاؤُكُمْ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ مَنَزَلٌ وَ مَقَرٌّ لِّلْمَعَاشِ وَ مَتَاعٌ مِّنْفَعَةٌ إِلَى حِينِ الْمَوْتِ.

ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: لِلَّذِينَ أَهْبَطَهُمْ مِنْ آدَمَ وَ حَوَاءَ وَ إِبْلِيسَ وَ الْحَيَّةِ: «وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ» مَقَامٌ فِيهَا تَعِيشُونَ، وَ تَحْتُكُمْ لِيَالِيهَا وَ أَيَّامَهَا إِلَى السَّعْيِ لِلْآخِرَةِ، فَطُوبَى لِمَنْ (تَزَوَّدَ مِنْهَا) لِذَارِ الْبَقَاءِ وَ «مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مَنْفَعَةٌ إِلَى حِينِ مَوْتِكُمْ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى مِنْهَا يُخْرِجُ زُرُوعَكُمْ وَ ثِمَارَكُمْ، وَ بِهَا يُنَزِّهُكُمْ وَ يُنْعِمُكُمْ، وَ فِيهَا أَيْضاً بِالْبَلَايَا يَمْتَحِنُكُمْ. يُلَدِّدُكُمْ بِنَعِيمِ الدُّنْيَا تَارَةً لِيَذْكَرْكُمْ نَعِيمَ الْآخِرَةِ الْخَالِصِ، مِمَّا يَنْقُصُ نَعِيمَ الدُّنْيَا وَ يَبْطِلُهُ، وَ يَزْهَدُ فِيهِ وَ يُصْعَرُهُ وَ يُحْقِرُهُ. وَ يَمْتَحِنُكُمْ تَارَةً بِبَلَايَا الدُّنْيَا الَّتِي [قَدْ] تَكُونُ فِي خِلَالِهَا (الرَّحْمَاتُ، وَ فِي تَضَاعِيفِهَا النَّعْمُ الَّتِي) تُدْفَعُ عَنِ الْمُبْتَلَى بِهَا مَكَارِهَا لِيَحْذَرَكُمْ بِذَلِكَ عَذَابِ الْأَبَدِ الَّذِي لَا يَشُوبُهُ عَافِيَةٌ، وَ لَا يَقَعُ فِي تَضَاعِيفِهِ رَاحَةٌ وَ لَا رَحْمَةٌ.

(۲) از امیرالمومنین ع روایت شده است که یهودی ای نزد پیامبر خدا ص آمد و سوالاتی کرد و از جمله سوالاتش این بود که چرا خداوند روزه را بر امت تو سی روز واجب ساخت در حالی که در امتهای قبلی بیش از این بود؟ پیامبر ص فرمودند: هنگامی که آدم از آن درخت خورد در شکمش سی روز باقی ماند، پس خداوند بر ذریه او سی روز گرسنگی و تشنگی را واجب کرد و آنچه [در بین این سی روز] می خورند تفضلی از جانب خداوند عز و جل بر آنهاست. بر آدم چنین گذشت و به همین جهت خدا بر امت من چنین مقرر کرد. سپس رسول خدا ص این آیه را تلاوت فرمود: «بر شما روزه نوشته شد همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند روزه نوشته شد تا تقوا پیشه کنید، در روزهایی معدود»

یهودی گفت: راست گفתי ای محمد ص!

الخصال، ج ۲، ص ۵۳۰-۵۳۱

۱. عبارات قبلش چنین است: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا عَنِ الْجَنَّةِ بوسوسَتِهِ وَ خَدِيعَتِهِ وَ إِيْهَامِهِ [وَ عَدَاوَتِهِ] وَ غُرُورِهِ، بِأَنَّ بَدَأَ بِآدَمَ فَقَالَ: مَا نَهَاكُمْ رَبُّكُمْ عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكِينَ إِنْ تَنَاوَلْتُمَا مِنْهَا تَعْلَمَانِ الْعَيْبَ، وَ تَقْدِرَانِ عَلَيَّ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ مَنْ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْقُدْرَةِ «أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ» لَا تَمُوتَانِ أَبَدًا «وَ قَاسَمَهُمَا حَلْفَ لَهْمَا إِيَّيَّيْ لَكُمَْا لِمَنِ النَّاصِحِينَ» وَ كَانَ إِبْلِيسُ بَيْنَ لَحْيَيْ الْحَيَّةِ أَدْخَلْتَهُ الْجَنَّةَ، وَ كَانَ آدَمُ يَظُنُّ أَنَّ الْحَيَّةَ هِيَ الَّتِي تُخَاطِبُهُ، وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ إِبْلِيسَ قَدْ اخْتَبَأَ بَيْنَ لَحْيَيْهَا. فَرَدَّ آدَمُ عَلَى الْحَيَّةِ: أَيُّهَا الْحَيَّةُ هَذَا مِنْ غُرُورِ إِبْلِيسَ لَعَنَهُ اللَّهُ كَيْفَ يَخُونُنَا رَبَّنَا أَمْ كَيْفَ تُعْظِمِينَ اللَّهَ بِالْقَسَمِ بِهِ وَ أَنْتِ تَنْسِيبِينَ إِلَى الْخِيَانَةِ وَ سُوءِ النَّظَرِ، وَ هُوَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ أَمْ كَيْفَ أُرُومَ التَّوَصُّلِ إِلَى مَا مَنَعَنِي مِنْهُ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ، وَ أَتَعَاظَاهُ بِغَيْرِ حِكْمَةٍ فَلَمَّا أَيْسَرَ إِبْلِيسُ مِنْ قَبُولِ آدَمَ مِنْهُ، عَادَ ثَانِيَةً بَيْنَ لَحْيَيْ الْحَيَّةِ فَخَاطَبَ حَوَاءَ مِنْ حَيْثُ يُوْهَمُهَا أَنَّ الْحَيَّةَ هِيَ الَّتِي تُخَاطِبُهَا، وَ قَالَ: يَا حَوَاءُ أَرَأَيْتِ هَذِهِ الشَّجَرَةَ الَّتِي كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَرَّمَهَا عَلَيْكُمَا، فَذُ احْلَاهَا لَكُمَْا بَعْدَ تَحْرِيمِهَا لِمَا عَرَفَ مِنْ حُسْنِ طَاعَتِكُمَا لَهُ، وَ تَوْقِيرِكُمَا إِيَّاهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ الْمُؤَكَّلِينَ بِالشَّجَرَةِ الَّذِينَ مَعَهُمْ حِرَابٌ يَدْفَعُونَ عَنْهَا سَائِرَ حَيَوَانَ الْجَنَّةِ لَا تَدْفَعُكَ عَنْهَا إِنْ رُمِيَتْهَا فَاعْلَمِي بِذَلِكَ أَنَّهُ قَدْ أَحْلَلَ لَكَ، وَ أَبْشِرِي بِأَنَّكَ إِنْ تَنَاوَلْتِهَا قَبْلَ آدَمَ كُنْتِ أَنْتِ الْمَسْأَلَةُ عَلَيْهِ، الْأَمْرَةَ النَّاهِيَةَ فَوْقَهُ. فَقَالَتْ حَوَاءُ: سَوْفَ أُجْرَبُ هَذَا. فَارَامَتِ الشَّجَرَةَ فَارَادَتِ الْمَلَائِكَةَ أَنْ تَدْفَعَهَا عَنْهَا بِجَرَابِهَا. فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهَا: إِنَّمَا تَدْفَعُونَ بِجَرَابِكُمْ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ يَزْجُرُهُ، فَأَمَّا مَنْ جَعَلْتَهُ مُمَكِّنًا مُمَيَّزًا مُخْتَارًا، فَكَلِمَةُ إِلَى عَقْلِهِ الَّذِي جَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلَيْهِ، فَإِنْ أَطَاعَ اسْتَحَقَّ ثَوَابِي، وَ إِنْ عَصَى وَ خَالَفَ [أَمْرِي] اسْتَحَقَّ عِقَابِي وَ جَزَائِي. فَتَرَكُوْهَا وَ لَمْ يَتَعَرَّضُوا لَهَا، بَعْدَ مَا هُمُوا بِمَنْعِهَا بِجَرَابِهِمْ. فَظَنَّتْ أَنَّ اللَّهَ نَهَاهُمْ عَنْ مَنَعِهَا لِأَنَّهُ قَدْ أَحْلَاهَا بَعْدَ مَا حَرَّمَهَا. فَقَالَتْ: صَدَقَتِ الْحَيَّةُ، وَ ظَنَّتْ أَنَّ الْمُخَاطَبَ لَهَا هِيَ الْحَيَّةُ، فَتَنَاوَلَتْ مِنْهَا وَ لَمْ تَنْكُرْ مِنْ نَفْسِهَا شَيْئًا. فَقَالَتْ لِآدَمَ: أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ الشَّجَرَةَ الْمُحْرَمَةَ عَلَيْنَا قَدْ أُبِيحَتْ لَنَا تَنَاوَلْتُ مِنْهَا فَلَمْ تَمْنَعْنِي أَمْلَاكُهَا، وَ لَمْ تُنْكِرْ شَيْئًا مِنْ حَالِي (فَذَلِكَ حِينٍ) اغْتَرَّ آدَمُ وَ غَلِطَ فَتَنَاوَلْ فَأَصَابَهُمَا [مَا] قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الرَّقِّيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ:

جَاءَ نَفْرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَسَأَلَهُ أَعْلَمَهُمْ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيهَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لِأَيِّ شَيْءٍ فَرَضَ اللَّهُ الصَّوْمَ عَلَى أُمَّتِكَ بِالنَّهَارِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا وَفَرَضَ عَلَى الْأُمَّمِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ آدَمَ لَمَّا أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ بَقِيَ فِي بَطْنِهِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا الْجُوعَ وَالْعَطَشَ وَالَّذِي يَأْكُلُونَهُ تَفْضُلٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ كَذَلِكَ كَانَ عَلَى آدَمَ فَرَضَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَى أُمَّتِي ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ص هَذِهِ الْآيَةَ «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ» قَالَ الْيَهُودِيُّ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدَ.

(۳) از امام صادق ع روایت شده است:

حضرت موسی ع از پروردگارش خواست که دیداری با حضرت آدم ع داشته باشد. هنگامی که به هم رسیدند، حضرت موسی ع گفت: پدرجان! مگر نه این بود که خدا تو را به دست خویش آفرید و از روح خود در تو دمید و فرشتگانش را به سجده بر تو واداشت و به تو دستور داد که از آن درخت نخوری، چرا از او سرپیچی کردی؟

گفت: موسی! چه مدت قبل از آفرینش حکایت خطای من را در تورات یافتی؟

گفت: سی هزار سال قبل از اینکه آدم آفریده شود.

گفت: مطلب همین است.

امام صادق فرمود: آدم حجتی [قانع کننده] بر موسی ارائه کرد.

تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۴

قَالَ وَحَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ مُوسَى ع سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ آدَمَ ع فَجَمَعَ فَقَالَ لَهُ مُوسَى يَا أَبَتَهُ أَلَمْ يَخْلُقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ وَاسْجَدَ لَكَ مَلَائِكَتُهُ وَأَمَرَكَ أَنْ لَا تَأْكُلَ مِنَ الشَّجَرَةِ فَلِمَ عَصَيْتَهُ فَقَالَ يَا مُوسَى بِكُمْ وَجَدْتُمْ خَطِيئَتِي قَبْلَ خَلْقِي فِي التَّوْرَةِ قَالَ بِثَلَاثِينَ أَلْفَ سَنَةٍ قَبْلَ أَنْ خُلِقَ آدَمُ قَالَ فَهَوَ ذَاكَ قَالَ الصَّادِقُ ع فَحَجَّ آدَمَ مُوسَى ع.

تدبر

(۱) «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى

حِينَ»

خدا در بهشت هر خوردنی ای را مجاز کرد و به آدم و حوا فرمود فقط سراغ یک درخت نروید. شیطان هم دقیقاً روی همان منع سرمایه گذاری کرد تا آنها را لغزند و از جایگاهشان به در آورد. وقتی از وضعیت اصلی خود خارج شدند خدا آنها را به زمین فرفرستاد و زندگی زمینی را با سه ویژگی معرفی کرد:

- دشمنی بین آنها با همدیگر (ظاهراً بین شیطان با انسان)

- استقرار محدود در زمین برای انسانها

- بهره‌وری محدود در زمین برای انسانها

و چه بسا تاکید بر این سه ویژگی بدین جهت است که اگر انسان این سه ویژگی را بفهمد و متناسب با آنها زندگی کند (یعنی شیطان را واقعا دشمن خود بگیرد: فاطر/۶؛ و استقرار و بهره‌وری خود را موقت بداند) به بهشت برمی‌گردد؛ اما اگر اینها را نفهمد یا متناسب با این فهم زندگی خود را سامان ندهد، دیگر روی بهشت را نخواهد دید.

(۲) «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا»:

تعبیر «ازل: لغزاند» برای اقدام شیطان تعبیر بسیار قابل توجهی است: شروع کار شیطان همواره با لغزاندن است نه مواجهه رویارو و درگیری واضح. انحراف همواره از یک لغزش کوچک آغاز می‌شود. کسی که امروز نسبت به یک لغزش کوچک بی‌اعتنا بود، فردا ممکن است جنایتکارترین موجود جهان شود.

(۳) «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ»:

شیطان لغزشی ایجاد کرد تا آدم و حوا از وضعیتی که در آن بودند، بیرون شوند:

شیطان در بهشت جایی ندارد، اما با بهشت و بهشتیان به جد کار دارد. تمام هم و غمّش این است که بهشتی‌ای در بهشت نماند؛ لذا علی‌القاعده سرمایه‌گذاری شیطان برای انسان مومن بسیار بیشتر است تا سرمایه‌گذاری برای انسان‌های کافر.

اگر می‌کشیم در مسیر خدا گام برداریم باید حضورش و تلاشش در زندگیمان را جدی‌تر بگیریم.

(۴) «فَأَزَلَّ هُمَا الشَّيْطَانُ ... فَأَخْرَجَ هُمَا ... وَ قُلْنَا اهْبِطُوا» «بَعْضُكُمْ» لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ ...»

به ضمیرها دقت شود: دو ضمیر اول تشبیه (ناظر به دو نفر: آدم و حوا) است ولی خطاب‌های خدا همگی جمع است. چرا

این خطابها جمع آمده است؟<sup>۱</sup>

الف. خطابهای خدا علاوه بر آدم و حوا، شامل ابلیس هم می‌شود و منظور از دشمنی، دشمنی بین آدم و حوا و ابلیس است. (حدیث ۱) و استقرار و بهره‌وری از زمین نیز هم مربوط به آدم و حواست و هم مربوط به شیطان.

ب. آدم و حوا نماینده نوع انسان بودند (جلسه ۲۲۴، تدبیر ۲) و با رانده شدنشان از بهشت، در واقع همه انسانها به زمین هبوط کردند و منظور از دشمنی هم دشمنی‌ای است که در زندگی زمینی بین انسانها به وقوع می‌پیوندد؛ و استقرار و بهره‌وری محدود هم مربوط به انسانهاست. (شاهدی بر اینکه فرزندان آدم هم در این خطابات با آدم شریکند آیه ۱۱ سوره اعراف است که می‌فرماید «شما» را آفریدیم سپس به فرشتگان دستور دادیم که بر «آدم» سجده کنند)

---

۱. در مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۹۷-۱۹۸ ۵ قول در این زمینه مطرح شده است: (که چهار قول آن، یعنی همگی غیر از قول پنجم، قبلا در أمالی المرتضی، ج ۲، ص ۱۵۴-۱۵۷ آمده است):

(۱) آدم و حوا و ابلیس (زجاج) و در جواب این اشکال که شیطان قبلا رانده شده بود پاسخ می‌دهد که اولاً رانده شدن غیر از هبوط به ارض است و ثانیاً ممکن است که این آیه دارد وضعیت کلی‌ای که برای آنها جدا جدا رخ داد بیان کند.

(۲) آدم و حوا و مار، که اشکال شده که اولاً خطاب قرار دادن موجودی که خطاب را نمی‌فهمد جالب نیست و ثانیاً وقتی اسمی از مار در آیات نیامده کنایه از او زیبا نیست.

(۳) آدم و حوا و ذریه‌اش

(۴) آدم و حوا، و در زبان عربی اینکه گاه برای دونفر تعبیر جمع بیاید ممکن است مانند آیه «إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ عَنَّمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» (انبیاء/۷۸) که منظور حکم داود و سلیمان است

(۵) آدم و حوا و وسوسه (حسن بصری) که بسیار دیدگاه ضعیفی است.

اما به ازای این ۵ قول، درباره بعضکم لبعض عدو دو قول است: دشمنی بین انسانها و شیاطین؛ دشمنی بین خود انسانها.



(۵) «قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»:

هبوط با دشمنی گره خورده است؛ پس، فرشتگان هم که در آدم تنها خونریزی و فساد را می‌دیدند (بقره/۳۰)، انسان را فقط در افق هبوط تحلیل می‌کردند.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

قبلا اشاره شد که تحت تاثیر آراء داروین، اصل تنازع بقا در جامعه انسانی، و اینکه «انسان گرگ انسان است»، به رسمیت شناخته شد (جلسه ۲۲۰، تدبر ۲). این آیه هم بصراحت اعلام می‌کند که هبوط با دشمنی گره خورده است. در واقع، مادام که انسان را فقط در افق انسان هبوط یافته تحلیل کنیم، حق با کسانی است که تنازع بقا را مهمترین اصل انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی قلمداد می‌کنند؛

اما اگر به یاد داشته باشیم که این انسان هبوط یافته، قبلا سابقه بهشتی بودن داشته و اگر زندگی درستی در پیش گیرد بعدا هم دوباره به این بهشت برخواهد گشت، خواهیم دید که این دشمنی چاره‌پذیر است. اما در مجموع باید به یاد داشت که چاره این دشمنی در میان بشر تنها و تنها در گروی این است که از این هبوط به درآید. به تعبیر دیگر، شعار صلح و مدارا و گفتگوی تمدن‌ها و ... تنها و تنها در میان مردمانی قابلیت اجرا دارد و از حد شعار فراتر می‌رود که تصمیم گرفته باشند از افق هبوط به درآیند: نمی‌توان زندگی دنیامدارانه را برگزید و به شعارهای صلح و گفتگوی تمدنها امید بست؛ همان گونه که نمی‌توان با گرگها، مادام که گرگ هستند، پیمان صلح امضا نمود.

(۶) «لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»

با هبوط ما در زمین مستقر شده‌ایم و از زمین بهره می‌بریم، اما هم استقرار و هم بهره ما از زمین محدود است.

«الی حین» را برخی روایات «تا مرگ» و برخی روایات «تا قیامت» تفسیر کرده‌اند؛

اما نکته جالب این است که خود قرآن با نکره آوردن کلمه «حین»، تعبیر مبهم «تا مدتی» را به کار برده است؛

یعنی اصرار آیه بر اصل محدودیت است، نه تعیین پایان آن؛

همان گونه که خود مرگ هم اگرچه یک نقطه پایان است، اما زمانش نامعلوم است؛

همان گونه که موقع وقوع قیامت هم نامعلوم است.

همه اینها یک تذکر مهم دارد: به یاد داشته باشیم که «زندگی در دنیا، محدود و تمام شدنی است» و این واقعیتی است که هیچکس نمی‌تواند انکارش کند. و اگر کسی تنها همین واقعیت انکارناپذیر را جدی بگیرد، قطعاً زندگیش سامان الهی می‌یابد.

#### مطلب زیر را در کانال نگذاشتم

(۷) «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا»:

در آیات قبل سخن از ابلیس بود و در این آیه به جای ابلیس تعبیر شیطان را برای او به کار برد. با توجه به معنای این دو کلمه، ظاهرا عنایتی در این تغییر تعبیر بوده است. ابلیس ظاهرا از ابلاس گرفته شده بود که به معنای ناامیدی بود و وقتی ابلیس دستور خدا را اطاعت نکرد در واقع مساله‌ای بود که به خودش برمی‌گشت و نشان می‌داد که دیگر از رحمت خدا ناامید شده است. اما شیطان از شیطنت و مکر و فریب گرفته شده و شاید چون در این آیه از اقدام او علیه انسان بحث می‌شود تعبیر شیطان را به کار برده است.

### ترجمه

پس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت کرد، و او را توبه داد (ویا: توبه‌اش را پذیرفت)؛ بدرستی که تنها اوست که بسیار توبه‌پذیر و دارای رحمتی همیشگی است.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«تَلَقَّى»: از ماده «لَقِيَ» یا «لَقُوا» می‌باشد که یکی از معانی این ماده «به دیدار هم نائل شدن» و «به هم رسیدن» (ملاقات و توافی) (معجم المقایس اللغة، ج ۵، ص ۲۶۱) و به تعبیر برخی به معنای «در مقابل هم قرار گرفتن» و «با هم برخورد کردن» (مقابل و مصادفه) می‌باشد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۴۵). باب تفعل دلالت بر «قبول حالتی که ماده لفظ بر آن دلالت می‌کند» (= مطاوعه) دارد و لذا «تلقى» به معنای قبول این حالت ملاقات است، و ظاهراً به همین مناسبت، «تلقى» را به معنای «به استقبال کسی رفتن» دانسته‌اند (المحیط فی اللغة، ج ۶، ص ۲۸؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۴۵) که وقتی در مورد شیئی به کار می‌رود علی‌القاعده به معنای پذیرش و قبول آن چیز با روی باز می‌باشد. «تلقى کلام» را گرفتن و قبول کردن یک کلام، و تعبیر «تلقى من ربه کلمات» را به معنای با روی خوش به استقبال آن کلمات رفتن و آنها را گرفتن و بدان عمل کردن دانسته‌اند (مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۷۸)

«تَابَ عَلَيْهِ، التَّوَّابُ»

ماده «توب» در اصل به معنای رجوع و بازگشت می‌باشد که غالباً در مورد رجوع از گناه به کار می‌رود. وقتی این کلمه در مورد انسان به کار می‌رود به معنای رجوع انسان از گناهان به سوی خداست و لذا غالباً با حرف اضافه «الی» می‌آید (تاب الی الله)؛ اما وقتی در مورد خدا به کار می‌رود، با تعبیر «علی» می‌آید (تاب الله علی عبده) که به معنای این است که خداوند از موضع بالا و البته با فضل و رحمت و مغفرتش به جانب بنده‌اش برمی‌گردد. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۴۰۰) تعبیر «تاب الله علیه» را غالباً به معنای «خدا توبه‌اش را پذیرفت» دانسته‌اند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۶۹؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۷۸) و برخی به معنای «اعطای توفیق توبه از جانب خداوند» دانسته‌اند (الصحاح) و حق این است که در هر دو معنا به کار می‌رود (تاج العروس، ج ۱، ص ۳۲۸) و در قرآن کریم هم مواردی به وضوح در معنای اول (فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ؛ مائده/۳۹) و مواردی به وضوح در معنای دوم (تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا؛ توبه/۱۱۸) و در مواردی دوبار در یک آیه و ظاهراً هربار به یکی از این دو معنا به کار رفته است (لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِ؛ توبه/۱۱۷).

تعبیر «فتاب علیه» در آیه حاضر ظرفیت معانی متعددی را دارد؛ و از مصادیق جالب برای امکان استعمال یک لفظ در چند معنا می‌تواند باشد:

۱. فاعل تاب «خدا» باشد و منظور از «علیه» دادن توفیق توبه به آدم. یعنی خدا به آدم توفیق توبه داد.

۲. فاعل تاب «خدا» باشد و منظور از «علیه» قبول توبه آدم؛ یعنی خدا توبه آدم را پذیرفت.

۳. فاعل تاب «خدا» باشد و ضمیر «علیه» به «آنچه خدا به آدم داد» برگردد، یعنی خدا با این کلمات، آدم را توبه داد.
۴. فاعل تاب «خدا» باشد و ضمیر «علیه» به «آنچه خدا به آدم داد» برگردد، یعنی خدا با این کلمات، توبه آدم را قبول کرد.
۵. فاعل تاب «آدم» باشد و ضمیر «علیه» به «آنچه خدا به آدم داد» برگردد، یعنی بر اساس آنچه خدا به او داد (= این کلمات) آدم توبه کرد.

«تواب» هم صیغه مبالغه از «توبه» است، که هم در مورد بنده (بقره/۲۲۲) و هم در مورد خداوند (بقره/۳۷ و ۵۴ و ۱۲۸ و ۱۶۰، توبه/۱۰۴ و ۱۱۸) به کار می‌رود؛ که در اولی به معنای انسانی است که زیاد توبه می‌کند و دومی به این جهت به خداوند گفته می‌شود که مرتب توبه بندگان را می‌پذیرد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۶۹) و بسیار به آنها توفیق توبه می‌دهد.<sup>۱</sup> برخی گفته‌اند این مبالغه در کثرت قبول توبه از جانب خدا است [یعنی مبالغه در کمیت] و می‌تواند منظور این است که گناهان بسیار عظیم را هم می‌بخشد [مبالغه در کیفیت] (مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۰)

جمله «إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ» مشتمل بر تاکیدات فراوانی است: «إِنَّ» آوردن + ضمیر فصل (هو) + آوردن «ال» بر روی خبر (التواب الرحيم)، که نکته اخیر، علاوه بر تاکید، دلالت بر حصر هم می‌کند. (ضمنا دو گونه تحلیل نحوی برای این جمله ممکن است. یکی اینکه «هو» را ضمیر فصل بگیریم و «التواب» را خبر إِنْ بدانیم؛ دوم اینکه «هو» را مبتدا و «التواب» را خبر آن و جمله «هو التواب» را خبر إِنْ به حساب آوریم. (اعراب القرآن و بیانه، ج ۱، ص ۸۸) (در هر دو حالت، «ه» اسم ان است و «الرحيم» هم خبر دوم است و می‌توان آن را صفت برای التواب دانست که البته احتمال ضعیفی است).

#### حدیث

۱) از یکی از دو امام (باقر و صادق) علیهما السلام درباره این سخن خداوند عز و جل که «پس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت کرد» روایت شده است که: [آدم] گفت: «هیچ خدای جز تو نیست خدایا تو منزهی، و حمد شایسته توست؛ من بد کردم و به خود ستم نمودم، پس مرا ببخش که تو بهترین بخشنده‌ای؛ هیچ خدای جز تو نیست خدایا تو منزهی، و حمد شایسته توست؛ من بد کردم و به خود ستم نمودم، پس بر من رحم کن که تو رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگانی؛ هیچ خدای جز تو نیست خدایا تو منزهی، و حمد شایسته توست؛ من بد کردم و به خود ستم نمودم، پس تو مرا بپذیر که تو بسیار توبه‌پذیر و رحیمی» و در روایتی دیگر چنین آمده است که منظور از این کلمات این بود که از خدا به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین - که صلوات خدا بر ایشان - تقاضایش را مطرح کرد.

الکافی، ج ۸، ص ۳۰۵

عَلَىٰ بَنِي إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ صَاحِبِ الشَّعِيرِ عَنْ كَثِيرِ بْنِ كَثْمَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفِرْ لِي وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَتُبَّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَىٰ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ قَالَ سَأَلَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ<sup>۲</sup>

۱. درباره مفهوم انابه که به توبه نزدیک است در جلسه ۱۳۹ توضیحاتی گذشت.

۲. در این راستا روایات زیر هم قابل توجه است:

(١) رَوَيْنَاهُ ذَلِكَ بِإِسْنَادِنَا إِلَى سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ كِتَابِ فَضْلِ الدُّعَاءِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَى بِهَا آدَمُ رَبَّهُ هِيَ اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ اللَّهُمَّ إِنِّي عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ.

(٢) رَوَيْنَا ذَلِكَ بِإِسْنَادِنَا أَيْضًا إِلَى سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ كِتَابِ فَضْلِ الدُّعَاءِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: شَكَآ آدَمُ ع إِلَى اللَّهِ حَدِيثَ النَّفْسِ فَنَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ ع فَقَالَ قُلْ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ فَهَذَا أَصْلُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

(٣) وَاعْلَمْ ع دَعَا بِهَا وَهُوَ يَا رَبِّاهُ يَا رَبِّاهُ لَا يَرُدُّ غَضَبَكَ إِلَّا حِلْمُكَ وَلَا يَنْجِي مِنْ غُفُوبِكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ حَاجَتِي الَّتِي إِنْ أُعْطِيْتِنِيهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا حَرَمْتَنِي وَإِنْ حَرَمْتَنِيهَا لَمْ يَنْفَعْنِي مَا أُعْطِيْتَنِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ يَا ذَا الْعَرْشِ الشَّامِخِ الْمُتَيْفِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ الْبَازِخِ الْعَظِيمِ يَا ذَا الْمُلْكِ الْفَاحِرِ الْقَدِيمِ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ يَا صَرِيحَ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَيَا مَنْزُولًا بِهِ كُلُّ حَاجَةٍ إِنْ كُنْتَ قَدْ رَضِيتَ عَنِّي فَازْدَدْ عَنِّي رِضًا مِنْكَ وَقَرَّبْنِي مِنْكَ زُلْفَى وَإِلَّا تَكُنْ رَضِيتَ عَنِّي فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَبِفَضْلِكَ عَلَيْهِمْ لَمَّا رَضِيتَ عَنِّي إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هَذَا الدُّعَاءُ الَّذِي تَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا آدَمُ سَأَلْتَنِي بِمُحَمَّدٍ وَلَمْ تَرَهُ فَقَالَ رَأَيْتَ عَلَى عَرْشِكَ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَأَى الْحَدِيثَ فَوَ اللَّهُ مَا دَعَوْتُ بِهِنَّ فِي سِرٍّ وَلَا عَلَانِيَةٍ فِي شِدَّةٍ وَلَا رِخَاءٍ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لِي.

مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ٣٠٤

وهمجنين اين روايت از تفسير قمي، ج ١، ص ٤٥:

(٤) حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ آدَمَ ع بَقِيَ عَلَى الصَّفَا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَاجِدًا يَبْكِي عَلَى الْجَنَّةِ وَعَلَى خُرُوجِهِ مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ جِوَارِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَنَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ ع فَقَالَ يَا آدَمُ مَا لَكَ تَبْكِي فَقَالَ يَا جِبْرَائِيلُ مَا لِي لَا أَبْكِي وَقَدْ أَخْرَجَنِي اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ جِوَارِهِ وَأَهْبَطَنِي إِلَى الدُّنْيَا فَقَالَ يَا آدَمُ تَبُّ إِلَيْهِ قَالَ وَكَيْفَ أَتُوبُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ قُبَّةً مِنْ نُورٍ فِيهِ مَوْضِعُ الْبَيْتِ فَسَطَعَ نُورُهَا فِي جِبَالِ مَكَّةَ فَهُوَ الْحَرَمُ فَأَمَرَ اللَّهُ جِبْرَائِيلَ أَنْ يَضَعَ عَلَيْهِ الْأَعْلَامَ قَالَ قُمْ يَا آدَمُ فَخَرَجَ بِهِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ وَآمَرَهُ أَنْ يَغْتَسِلَ وَيُحْرِمَ وَأَخْرَجَ مِنَ الْجَنَّةِ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ النَّامِنِ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ أَخْرَجَهُ جِبْرَائِيلُ ع إِلَى مَنَى فَبَاتَ بِهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ أَخْرَجَهُ إِلَى عَرَافَاتٍ وَقَدْ كَانَ عِلْمَهُ حِينَ أَخْرَجَهُ مِنْ مَكَّةَ الْإِحْرَامَ وَعِلْمَهُ التَّلْبِيَةَ فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ يَوْمَ عَرَافَةَ قَطَعَ التَّلْبِيَةَ وَآمَرَهُ أَنْ يَغْتَسِلَ فَلَمَّا صَلَّى الْعَصْرَ أَوْقَفَهُ بِعَرَافَاتٍ وَعَلَّمَهُ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّاها مِنْ رَبِّهِ وَهِيَ «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرَفْتُ بِذُنُوبِي فَأَغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرَفْتُ بِذُنُوبِي فَأَغْفِرْ لِي إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرَفْتُ بِذُنُوبِي فَأَغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» فَبَقِيَ إِلَى أَنْ غَابَتِ الشَّمْسُ رَافِعًا يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ يَتَضَرَّعُ وَيَبْكِي إِلَى اللَّهِ فَلَمَّا غَابَتِ الشَّمْسُ رَدَّهُ إِلَى الْمَشْعَرِ فَبَاتَ بِهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ قَامَ عَلَى الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فَدَعَا اللَّهَ تَعَالَى بِكَلِمَاتٍ وَتَابَ إِلَيْهِ ثُمَّ أَقْضَى إِلَى مَنَى وَآمَرَهُ جِبْرَائِيلُ أَنْ يَخْلُقَ الشَّعْرَ الَّذِي عَلَيْهِ فَحَلَقَهُ ثُمَّ رَدَّهُ إِلَى مَكَّةَ فَآتَى بِهِ عِنْدَ الْجَمْرَةِ الْأُولَى فَعَرَّضَ لَهُ إِبْلِيسُ عِنْدَهَا فَقَالَ يَا آدَمُ أَيْنَ تُرِيدُ فَأَمَرَهُ جِبْرَائِيلُ أَنْ يَرْمِيَهُ بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ فَرَمَى وَأَنْ يَكْبُرَ مَعَ كُلِّ حَصَاةٍ تَكْبِيرَةً فَفَعَلَ ثُمَّ ذَهَبَ فَعَرَّضَ لَهُ إِبْلِيسُ عِنْدَ الْجَمْرَةِ الثَّالِثَةِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَرْمِيَهُ بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ فَرَمَى وَكَبَّرَ مَعَ كُلِّ حَصَاةٍ تَكْبِيرَةً ثُمَّ ذَهَبَ فَعَرَّضَ لَهُ إِبْلِيسُ عِنْدَ الْجَمْرَةِ الثَّالِثَةِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَرْمِيَهُ بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ عِنْدَ كُلِّ حَصَاةٍ تَكْبِيرَةً فَفَعَلَ فَقَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ قَبِلَ تَوْبَتَكَ وَحَلَّتْ لَكَ زَوْجَتُكَ قَالَ فَلَمَّا قَضَى آدَمُ حَجَّهُ لَقِيَتْهُ الْمَلَائِكَةُ بِالْبَطْحِ فَقَالُوا يَا آدَمُ بُرِّحْكَ أَمَا إِنَّا قَدْ حَجَّجْنَا قَبْلَكَ هَذَا الْبَيْتَ بِالْفَى عَامَ.

(٥) عن جابر عن أبي جعفر ع قال: قال رسول الله ص إن الله حين أهبط آدم إلى الأرض أمره أن يحرت بيده فيأكل من كده بعد الجنة و نعيمها، فلبث يجار و يبكي على الجنة مائتي سنة، ثم إنه سجد لله سجدة فلم يرفع رأسه ثلاثة أيام و ليلتها، ثم قال: أي رب أ لم تخلقني فقال الله: قد فعلت، فقال: أ لم تنفخ في من روحي قال: قد فعلت قال: أ لم تسكني جنتك قال: قد فعلت، قال: أ لم تسبق لي رحمتك غضبك قال الله: قد فعلت فهل صبرت أو شكرت قال آدم: لا إله إلا أنت سبحانك إني ظلمت نفسي فاغفر لي إنك أنت الغفور الرحيم، فرحمه الله بذلك و «تاب عليه إنه هو التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».

تفسير العياشي، ج ١، ص ٤١

بر امام صادق وارد شدم در حالی که داشت این آیه را می خواند: «پس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت کرد، و او را توبه داد (ویا: توبه اش را پذیرفت)؛ بدرستی که تنها اوست که بسیار توبه پذیر و دارای رحمتی همیشگی است.»

پس، رو کرد به من و فرمود: صفوان! بدرستی که خداوند متعال به آدم الهام کرد تا نگاهی به جانب عرش انداخت، پس پنج شب از نور دید که خداوند را تسبیح و تقدیس می گفتند. آدم گفت: پروردگارا! اینها کیانند؟ فرمود: آدم! برگزیده من از میان خلایق؛ اگر آنها نبودند، نه بهشتی را می آفریدم و نه جهنمی را! بهشت را برای آنها و کسی که تولی آنها را داشته باشد آفریدم، و آتش را برای دشمنانشان. و اگر بنده ای گناهی همچون کوه های برافراشته داشته باشد اما به حق آنها متوسل گردد، حتما او را عفو خواهم کرد.

پس هنگامی که آدم در خطایش افتاد، گفت: پروردگارا! به حق آن شبخ های نورانی، مرا ببخش!

خداوند عز و جل به او وحی کرد: آدم! تو به برگزیدگانم به من توسل جستی، پس تو را عفو کردم.

آدم گفت: پروردگارا! به حق مغفرتی که در مورد من روا داشتی، به من خبر بده که آنها کیانند؟

خداوند به او وحی کرد: آدم! آنها پنج تا از فرزندان تو، به خاطر جایگاه عظیم آنها در نزد من، پنج اسم از اسامی خود را برای آنها برگزیدم: من محمود هستم و این محمد است؛ من علی (اعلی) هستم و این علی است؛ من فاطر هستم و این فاطمه است؛ من محسن هستم و این حسن است؛ من احسان هستم و این حسین است.

شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۳، ص ۶

صفوان الجمال قال: دخلت علی ابي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام وهو يقرأ هذه الآية: «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» ثم التفت إليّ. فقال: يا صفوان إن الله تعالى ألهم آدم عليه السلام أن يرمي بطرفه نحو العرش، فإذا هو بخمسة أشباح من نور يسبحون الله و يقصدونه. فقال آدم: يا رب من هؤلاء؟ قال: يا آدم صفوتي من خلقي لولا هم ما خلقت الجنة و لا النار، خلقت الجنة لهم و لمن والاهم، و النار لمن عاداهم. لو أن عبدا من عبادي أتى بذنوب كالجبال الرواسي ثم توسل إليّ بحق هؤلاء لعفوت له. فلما أن وقع آدم في الخطيئة قال: يا رب بحق هؤلاء الأشباح اغفر لي فأوحى الله عز و جلّ إليه: إنك توسلت إليّ بصفوتي و قد عفوت لك. قال آدم: يا رب بالمغفرة التي غفرت إلا أخبرتنى من هم. فأوحى الله إليه: يا آدم هؤلاء خمسة من ولدك، لعظيم حقهم عندي اشتقت لهم خمسة أسماء من أسمائي، فأنا محمود و هذا محمد، و أنا العلي و هذا علي، و أنا الفاطر و هذه فاطمة، و أنا المحسن و هذا الحسن، و أنا الإحسان فهذا الحسين.<sup>۱</sup>

۶) عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر قال قال الكلمات التي تلقين آدم من ربه فتَابَ عَلَيْهِ و هدى قال: «سبحانك اللهم و بحمدك إنني عملت سوءا و ظلمت نفسي فاغفر لي إنك خير الغافرين اللهم إنه لا إله إلا أنت سبحانك و بحمدك إنني عملت سوءا و ظلمت نفسي فاغفر لي إنك أنت الغفور الرحيم».

تفسير العياشي، ج ۱، ص ۴۱

۷) و قال الحسن بن راشد إذا استيقظت من منامك فقل الكلمات التي تلقى بها آدم من ربه «سبوح قدوس رب الملائكة و الروح سبقت رحمتك غضبك لا إله إلا أنت إنني ظلمت نفسي فاغفر لي و ارحمني إنك أنت التواب الرحيم الغفور».

تفسير العياشي، ج ۱، ص ۴۱

۱. روایات متعددی در این مضمون وارد شده اند که برخی از آنها تقدیم می شود:

(۱) قُرأتُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَوَادٍ [سوا سوار] قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا شُجَاعُ بْنُ الْوَلِيدِ أَبُو بَدْرِ السَّكُونِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ مِهْرَانَ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمَّا نَزَلَتْ الْخَطِيبَةُ بِأَدَمَ وَأُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ أَنَاهُ جَبْرَائِيلُ ع فَقَالَ يَا أَدَمُ ادْعُ رَبَّكَ قَالَ [يَا] حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ مَا أَدْعُو قَالَ قُلْ رَبُّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْخَمْسَةِ الَّذِينَ تَخْرَجُهُمْ مِنْ صُلْبِي آخِرَ الزَّمَانِ إِلَّا تُبْتَ عَلَيَّ وَ رَحِمْتَنِي فَقَالَ لَهُ أَدَمُ ع يَا جَبْرَائِيلُ سَمِّهِمْ لِي قَالَ قُلْ رَبُّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَ بِحَقِّ عَلِيِّ وَصِيِّ نَبِيِّكَ وَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سِبْطَيْ نَبِيِّكَ إِلَّا تُبْتَ عَلَيَّ وَ رَحِمْتَنِي [فَارْحَمْنِي] فَدَعَا بِهِنَّ أَدَمُ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فَتَلَقَى أَدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ مَا مِنْ عَبْدٍ مَكْرُوبٍ يُخْلِصُ النَّيَّةَ وَ يَدْعُو بِهِنَّ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ.

تفسیر فرات الکوفی، ص: ۵۸

(ترجمه: از رسول خدا ص روایت شده است: هنگامی که آدم در آن خطا افتاد و از بهشت بیرون شد، جبرئیل نزدش آمد و گفت: آدم! خدایت را بخوان!

آدم گفت: چه بگویم؟

جبرئیل گفت: بگو: پروردگارا! به حق پنج شخصی که از صُلب من در آخرالزمان بیرون خواهی آورد از تو می خواهم که توبه مرا بپذیری و بر من رحم کنی.

آدم گفت: اسمهای آنها را برایم بگو!

گفت: بگو پروردگارا! به حق محمد ص پیامبرت، و به حق علی ع وصی پیامبرت، و به حق فاطمه س دختر پیامبرت، و به حق حسن و حسین دو سبط پیامبرت، از تو می خواهم که توبه مرا بپذیری و بر من رحم کنی.

پس آدم با آنها خدا را خواند و خداوند توبه‌اش را پذیرفت و این همان سخن خداوند متعال است که: «پس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت کرد، و توبه‌اش را پذیرفت» و هیچ بنده گرفتاری نیست که نیتش را خالص کند و با آنها خدا را بخواند، مگر اینکه خداوند او را اجابت کند. (۲) قَالَ ع فَلَمَّا زَلَّتْ مِنْ أَدَمَ الْخَطِيبَةُ، وَ اعْتَدَرَ إِلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، قَالَ: يَا رَبُّ تَبَّ عَلَيَّ، وَ أَقْبَلَ مَعْذِرَتِي، وَ أَعْدَيْتَنِي إِلَى مَرْتَبَتِي، وَ أَرَفَعْتَ لَدَيْكَ دَرَجَتِي فَلَقَدْ تَبَّيَّنَ نَقْصُ الْخَطِيبَةِ وَ ذُلُّهَا فِي أَعْضَائِي وَ سَائِرِ بَدَنِي.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا أَدَمُ أَمَا تَذَكُرُ أَمْرِي إِيَّاكَ بِأَنْ تَدْعُوَنِي بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ عِنْدَ شِدَائِكَ وَ دَوَاهِيكَ، وَ فِي النِّوَازِلِ [الَّتِي] تَنْهَطُكَ قَالَ أَدَمُ: يَا رَبُّ بَلَى.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ (لَهُ: فَتَوَسَّلْ بِمُحَمَّدٍ) وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ خُصُوصاً، فَادْعُنِي أُجِبْكَ إِلَى مُلْتَمَسِكَ، وَ أَزِدْكَ فَوْقَ مُرَادِكَ.

فَقَالَ أَدَمُ: يَا رَبُّ، يَا إِلَهِي وَ قَدْ بَلَغَ عِنْدَكَ مِنْ مَحَلِّهِمْ أُنْكَ بِالْتَّوَسُّلِ [إِلَيْكَ] بِهِمْ تَقْبَلُ تَوْبَتِي وَ تَغْفِرُ خَطِيئَتِي، وَ أَنَا الَّذِي أَسْجَدْتُ لَهُ مَلَائِكَتَكَ، وَ أَبْحَثُهُ جَنَّتِكَ وَ زَوَّجْتُهُ حَوَاءَ أَمْتِكَ، وَ أَخَذْتَنِي كِرَامَ مَلَائِكَتِكَ! قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا أَدَمُ إِنَّمَا أَمَرْتُ الْمَلَائِكَةَ بِتَعْظِيمِكَ [وَ] بِالسُّجُودِ [لَكَ] إِذْ كُنْتَ وَعَاءً لِهَذِهِ الْأَنْوَارِ، وَ لَوْ كُنْتَ سَأَلْتَنِي بِهِمْ قَبْلَ خَطِيئَتِكَ أَنْ أَعْصِمَكَ مِنْهَا، وَ أَنْ أَفْطَنَكَ لِدَوَاعِي عَدْوِكَ إِبْلِيسَ حَتَّى تَخْتَرِزَ مِنْهُ لَكُنْتُ قَدْ جَعَلْتُ ذَلِكَ، وَ لَكِنْ الْمَعْلُومُ فِي سَابِقِ عِلْمِي يَجْرِي مُوَافِقاً لِعِلْمِي، فَالآنَ فِيهِمْ فَادْعُنِي لِأُجِبَكَ [لِأَجِبِكَ]. فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ أَدَمُ: «اللَّهُمَّ [بِحَاجَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ] بِحَاجَةِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ، وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ آلِهِمْ لَمَّا تَفَضَّلْتَ [عَلَيَّ] بِقَبُولِ تَوْبَتِي وَ غُفْرَانِ زَلَّتِي وَ إِعَادَتِي مِنْ كَرَامَاتِكَ إِلَى مَرْتَبَتِي».

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: قَدْ قَبِلْتُ تَوْبَتَكَ، وَ أَقْبَلْتُ بَرِضَوَانِي عَلَيْكَ، وَ صَرَفْتُ الْآبَاءَ وَ نَعْمَانِي إِلَيْكَ، وَ أَعْدْتُكَ إِلَى مَرْتَبَتِكَ مِنْ كَرَامَاتِي، وَ وَفَّرْتُ نَصِيْبَكَ مِنْ رَحْمَاتِي. فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَتَلَقَى أَدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۲۲۵-۲۲۶

(۳) قَالَ عَلِيُّ ع قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَتَلَقَى أَدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ مَا هَذِهِ الْكَلِمَاتُ قَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ أَهْبَطَ أَدَمَ بِالْهِنْدِ وَ أَهْبَطَ حَوَاءَ بِجُدَّةَ وَ الْحَيَّةَ بِأَصْبَهَانَ وَ إِبْلِيسَ بِمِيسَانَ وَ لَمْ يَكُنْ فِي الْجَنَّةِ شَيْءٌ أَحْسَنَ مِنَ الْحَيَّةِ وَ الطَّوْسِ وَ كَانَ لِلْحَيَّةِ قَوَائِمٌ كَقَوَائِمِ الْبَعِيرِ فَدَخَلَ إِبْلِيسُ جَوْفَهَا فَغَرَّ أَدَمَ وَ خَدَعَهُ فَغَضِبَ اللَّهُ عَلَى الْحَيَّةِ وَ أَلْقَى عَنْهَا قَوَائِمَهَا وَ قَالَ جَعَلْتُ رِزْقَكَ التُّرَابَ وَ جَعَلْتُكَ تَمْشِينَ عَلَى بَطْنِكَ لَا رَحِمَ اللَّهُ مِنْ رَحِمِكَ وَ غَضِبَ عَلَى الطَّوْسِ لِأَنَّهُ كَانَ دَلَّ إِبْلِيسَ عَلَى الشَّجَرَةِ فَمَسَخَ مِنْهُ صَوْتَهُ وَ رَجَلَيْهِ فَمَكَثَ أَدَمُ بِالْهِنْدِ مِائَةَ سَنَةٍ لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَاضِعاً يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ يَبْكِي عَلَى خَطِيئَتِهِ فَبَعَثَ

اللَّهُ إِلَيْهِ جَبْرَائِيلَ فَقَالَ يَا آدَمُ الرَّبُّ عَزَّ وَجَلَّ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ يَا آدَمُ أَلَمْ أُخْلُقْكَ بِيَدِي أَلَمْ أَنْفُخْ فِيكَ مِنْ رُوحِي أَلَمْ أُسْجِدْ لَكَ مَلَائِكَتِي أَلَمْ أُزَوِّجْكَ حَوَاءَ أُمْتِي أَلَمْ أُسْكِنِكَ جَنَّتِي فَمَا هَذَا الْبُكَاءُ يَا آدَمُ تَتَكَلَّمُ بِهَذِهِ الْكَلِمَاتِ فَإِنَّ اللَّهَ قَابِلٌ تَوْبَتِكَ قُلْ سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَمِلْتُ سُوءًا وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَتُبَّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

تحف العقول، ص ١١

(٤) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ الْبُعْدَادِيُّ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ الْحَارِثِ قُلْتُ حَدَّثَكُمْ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ خَلْفِ الْعَطَّارِ قَالَ حَدَّثَنَا حُسَيْنُ الْأَشَقْرُ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ص عَنْ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ قَالَ سَأَلَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَّا تُبَّتَ عَلَيَّ فَتَابَ عَلَيْهِ.

الأمامي (للصدوق)، النص، ص: ٧٥؛ الخصال، ج ١، ص ٢٧٠

(٥) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ يَرْفَعُهُ بِالْإِسْنَادِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَنْ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ. قَالَ: سَأَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، إِلَّا تُبَّتَ عَلَيَّ فَتَابَ عَلَيْهِ

الروضة في فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهما السلام (لابن شاذان القمي)، ص ٨١

(٦) أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ إِجَازَةً أَخْبَرَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَوْذَبٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ خَلْفِ الْعَطَّارِ قَالَ حَدَّثَنَا حُسَيْنُ الْأَشَقْرُ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ ص عَنْ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ ع مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ قَالَ سَأَلَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع إِلَّا مَا تُبَّتَ عَلَيَّ فَتَابَ عَلَيْهِ ع

مناقب ابن المغازلي ص ٦٣ به نقل از عمده عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار، ص ٣٧٩

(٧) محمد بن علي الكاتب الأصفهاني النطنزي في كتاب الخصائص العلوية على جميع البرية و المآثر العلوية لسيد الذرية قال ما هذا لفظه أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْقَاضِي بِفَرَاتٍ قَالَ أَخْبَرَنِي وَالِدِي قَالَ حَدَّثَنَا جَدِّي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْجَرَجَانِيُّ الْقَاضِي قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ الدَّهْقَانُ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِسْرَائِيلَ قَالَ حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ عَطَسَ فَأَلْهَمَهُ اللَّهُ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ يَرِحْمَكَ رَبُّكَ فَلَمَّا أَسْجَدَ لَهُ الْمَلَائِكَةُ تَدَاخَلَهُ الْعُجْبُ فَقَالَ يَا رَبِّ خَلَقْتَ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنِّي فَلَمْ يُجِبْ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ فَلَمْ يُجِبْ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ فَلَمْ يُجِبْ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ نَعَمَ وَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ فَقَالَ يَا رَبِّ فَأَرِنِيهِمْ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مَلَائِكَةِ الْعُجْبِ أَنْ ارْفَعُوا الْعُجْبَ فَلَمَّا رُفِعَتْ إِذَا آدَمُ بِخَمْسَةِ أَشْبَاحِ قُدَّامِ الْعَرْشِ فَقَالَ يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ يَا آدَمُ هَذَا مُحَمَّدٌ نَبِيِّ وَ هَذَا عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ابْنُ عَمِّ نَبِيِّ وَ وَصِيُّهُ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةُ نَبِيِّ وَ هَذَانِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ وَ وَوَلَدَا نَبِيِّي ثُمَّ قَالَ يَا آدَمُ هُمْ وَوَلَدَكَ فَفَرِحَ بِذَلِكَ فَلَمَّا اقْتَرَفَ الْخَطِيئَةَ قَالَ يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ لَمَّا غَفَرْتَ لِي فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ بِهَذَا فَهَذَا الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» فَلَمَّا هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ صَاعًا خَاتَمًا فَنَقَشَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَكْنَى آدَمُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ

اليقين باختصاص مولانا علي عليه السلام بإمره المؤمنين، ص ١٧٥

(٨) عن عبد الرحمن بن كثير عن أبي عبد الله ع قال إن الله تبارك و تعالی عرض على آدم في الميثاق ذريته. فمر به النبي ص و هو متكئ على علي ع و فاطمة ص تتلوها و الحسن و الحسين ع يتلوان فاطمة، فقال الله: يا آدم إياك أن تنظر إليهم بحسد أهبطك من جوارى، فلما أسكنه الله الجنة مثل له النبي و علي و فاطمة و الحسن و الحسين ص، فنظر إليهم بحسد ثم عرضت عليه الولاية فأنكرها فرمته الجنة بأوراقها، فلما تاب إلى الله من حسده و أقر بالولاية و دعا بحق الخمسة محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين ع غفر الله له، و ذلك قوله «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» الآية.

تفسير العياشي، ج ١، ص ٤١

(٩) عن محمد بن عيسى بن عبد الله العلوي عن أبيه عن جده عن علي ع قال الكلمات التي تلقاها آدم من ربه قال: يا رب أسألك بحق محمد لما تبنت علي، قال: و ما علمك بمحمد قال: رأيته في سرادقك الأعظم مكتوبا و أنا في الجنة

تفسير العياشي، ج ١، ص ٤١

۳) از پیامبر خدا ص روایت شده است که درنگ آدم و حوا در بهشت تا وقتی که از آن خارج شدند به اندازه هفت ساعت از ساعات دنیا بود تا اینکه از آن درخت خوردند و خداوند آنها را در همان روزشان به زمین هبوط داد.

پس آدم به احتجاج با پروردگارش برخاست و گفت: پروردگارا! آیا قبل از اینکه مرا بیافرینی این گناه را و هر آنچه شده‌ام و می‌شوم را برایم مقدر کرده بودی یا این کاری بود که خودم انجام داده‌ام بدون اینکه تقدیری برایم کرده باشی و تنها شقوت من بر من غلبه کرد و این کار و عمل خودم بود نه از جانب تو و کار تو؟!

خداوند فرمود: آدم! من تو را آفریدم و آگاهت ساختم که تو و همسرت را در بهشت ساکن می‌کنم و با نعمت من و آن قوتی که در تو نهادم توانا شدی که با جوارحت به معصیت من اقدام کنی، و لحظه‌ای از دید من غایب نبودی و نه کار تو و نه آنچه انجام‌دهنده‌اش هستی، هیچ‌جا از علم من خارج نشد.

آدم گفت: حجت به نفع تو علیه من است، پروردگارا! هنگامی که مرا آفریدی و صورت بخشیدی و از روح در من دمیدی.

خداوند متعال فرمود: آدم: فرشتگانم را به سجده بر تو واداشتم و نام تو را در آسمانهایم رفعت بخشیدم و با کرامتم آغازت کردم و در بهشتم ساکن نمودم و این کارها را نکردم مگر اینکه رضایت من به تو تعلق گرفته بود؛ به آن [واقعه] مبتلایت کردم بدون اینکه کاری کرده باشی که مستوجب آنچه با تو کردم شده باشی.

آدم گفت: پروردگارا! خوبی از توست و بدی از من.

خداوند فرمود: آدم! من خدای کریمم. خوبی را قبل از بدی آفریدم و رحمتم را قبل از غضبم خلق کردم و کرامتم را بر خوار کردن مقدم نمودم و احتجاجم را قبل از عذابم قرار دادم. آدم! آیا از آن درخت منعت نکردم و به تو خبر ندادم که شیطان دشمنی برای تو و همسرت است و قبل از اینکه وارد بهشت شوید بر حذرتان نداشتم و آگاهتان نکردم که اگر از آن درخت بخورید از ظالمان به خودتان و معصیت‌کار نسبت به من خواهید بود؟ آدم! کسی که ظالم است و عصیان کرده، در بهشتم در جوارم نمی‌ماند.

آدم گفت: بله پروردگارا! حجت به نفع تو و علیه ماست، بر خویش ظلم کردیم و عصیان نمودیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.

[پیامبر اکرم ص در ادامه] فرمود: هنگامی که در مقابل پروردگارشان به گناهشان و اینکه حجت از جانب خدا بر آنها تمام شده، اقرار کردند رحمتی از جانب خداوند رحمان و رحیم آنها را دربرگرفت و پروردگارشان توبه‌شان را پذیرفت «که بدرستی تنها اوست که بسیار توبه‌پذیر و رحیم است»

خداوند فرمود: آدم! تو و همسرت به زمین هبوط کنید؛ پس اگر اصلاح کردید اصلاحتان می‌کنم و اگر برای من کار انجام دادید تقویتان می‌کنم و اگر متعرض رضای من شدید به آنچه رضای شما را در بر دارد می‌شتابم و اگر از من ترسیدید شما را از خشم خود ایمن می‌کنم.

آن دو گفتند: پروردگارا! پس ما را بر اصلاح خویش و عمل بدانچه تو را راضی گرداند یاری فرما.

خداوند بدانها فرمود: اگر عمل بدی انجام دادید به نزد من از آن توبه آورید تا توبه شما را بپذیرم که همانا من خدایی

هستم که بسیار توبه‌پذیر و رحیمم ...

تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۵-۳۶



عَنْ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: إِنَّمَا كَانَ لِبَثِ آدَمَ وَ حَوَاءَ فِي الْجَنَّةِ حَتَّى خَرَجَ مِنْهَا سَبْعَ سَاعَاتٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا حَتَّى أَكَلَا مِنَ الشَّجَرَةِ فَأَهْبَطَهُمَا اللَّهُ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ يَوْمِهِمَا ذَلِكَ قَالَ فَحَاجَّ آدَمَ رَبَّهُ فَقَالَ يَا رَبُّ أَرَأَيْتَكَ قَبْلَ أَنْ تَخْلُقَنِي كُنْتُ قَدَّرْتَ عَلَيَّ هَذَا الذَّنْبَ وَ كُلُّ مَا صِرْتُ وَ أَنَا صَائِرٌ إِلَيْهِ أَوْ هَذَا شَيْءٌ فَعَلْتَهُ أَنَا مِنْ قَبْلُ لَمْ تُقَدِّرْهُ عَلَيَّ غَلَبْتُ عَلَيَّ شِفْوَتِي فَكَانَ ذَلِكَ مِنِّي وَ فِعْلِي لَا مِنْكَ وَ لَا مِنْ فِعْلِكَ قَالَ لَهُ يَا آدَمُ أَنَا خَلَقْتُكَ وَ عَلَّمْتُكَ أَنِّي أَسْكُنُكَ وَ زَوَّجْتُكَ الْجَنَّةَ وَ بِنِعْمَتِي وَ مَا جَعَلْتُ فِيكَ مِنْ قُوَّتِي قُوَّةً بِجَوَارِحِكَ عَلَيَّ مَعْصِيَتِي وَ لَمْ تَعْبُ عَنْ عَيْنِي وَ لَمْ يَخْلُ عَلِمِي مِنْ فِعْلِكَ وَ لَا مِمَّا أَنْتَ فَاعِلُهُ قَالَ آدَمُ يَا رَبُّ الْحُجَّةُ لَكَ عَلَيَّ يَا رَبُّ فَحِينَ خَلَقْتَنِي وَ صَوَّرْتَنِي وَ نَفَخْتَ فِيَّ مِنْ رُوحِي. وَ [قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا آدَمُ] أَسْجَدْتُ لَكَ مَلَائِكَتِي وَ نَوَّهْتُ بِاسْمِكَ فِي سَمَاوَاتِي وَ ابْتَدَأْتُكَ بِكَرَامَتِي وَ أَسْكَنْتُكَ جَنَّتِي وَ لَمْ أَفْعَلْ ذَلِكَ إِلَّا بِرِضَى مِنِّي عَلَيْكَ أَبْلُوكَ بِذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ تَكُونَ عَمِلْتَ لِي عَمَلًا تَسْتَوْجِبُ بِهِ عِنْدِي مَا فَعَلْتُ بِكَ قَالَ آدَمُ يَا رَبُّ الْخَيْرُ مِنْكَ وَ الشَّرُّ مِنِّي قَالَ اللَّهُ يَا آدَمُ أَنَا اللَّهُ الْكَرِيمُ خَلَقْتُ الْخَيْرَ قَبْلَ الشَّرِّ وَ خَلَقْتُ رَحْمَتِي قَبْلَ غَضَبِي وَ قَدَّمْتُ بِكَرَامَتِي قَبْلَ هَوَانِي وَ قَدَّمْتُ بِاحْتِجَاجِي قَبْلَ عَذَابِي يَا آدَمُ أَلَمْ أَنْهَكَ عَنِ الشَّجَرَةِ وَ أَخْبَرَكَ أَنَّ الشَّيْطَانَ عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجَتِكَ وَ أَحْذَرُكُمَا قَبْلَ أَنْ تَصِيرَا إِلَى الْجَنَّةِ وَ أَعَلَّمَكُمَا أَنَّكُمَا إِنْ أَكَلْتُمَا مِنَ الشَّجَرَةِ كُنْتُمَا ظَالِمِينَ لِأَنفُسِكُمَا عَاصِيَيْنِ لِي يَا آدَمُ لَا يُجَاوِرُنِي فِي جَنَّتِي ظَالِمٌ عَاصٍ لِي قَالَ فَقَالَ بَلَى يَا رَبُّ الْحُجَّةُ لَكَ عَلَيْنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَ عَصَيْنَا وَ إِلَّا تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا نَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ

قَالَ فَلَمَّا أَقْرَأَ لِرَبِّهِمَا بِذُنُوبِهِمَا وَ أَنَّ الْحُجَّةَ مِنَ اللَّهِ لَهُمَا تَذَارِكُهُمَا رَحْمَةُ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَتَابَ عَلَيْهِمَا رَبُّهُمَا إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ قَالَ اللَّهُ يَا آدَمُ اهْبِطْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ إِلَى الْأَرْضِ فَإِذَا أَصْلَحْتُمَا أَصْلَحْتُكُمَا وَ إِنْ عَمِلْتُمَا لِي قَوِيَّتْكُمَا وَ إِنْ تَعَرَّضْتُمَا لِرِضَايَ تَسَارَعْتُ إِلَى رِضَاكُمَا وَ إِنْ خِفْتُمَا مِنِّي آمَنْتُكُمَا مِنْ سَخَطِي قَالَ فَبَكِيَا عِنْدَ ذَلِكَ وَ قَالَا رَبَّنَا فَاعِنَّا عَلَى صِلَاحِ أَنفُسِنَا وَ عَلَى الْعَمَلِ بِمَا يُرْضِيكَ عَنَّا قَالَ اللَّهُ لَهُمَا إِذَا عَمِلْتُمَا سُوءًا فَتُوبَا إِلَيَّ مِنْهُ أَتُبُّ عَلَيْكُمَا وَ أَنَا اللَّهُ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ...

۴) از امام صادق ع در مورد آیه «و هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی امتحان کرد» (بقره/۱۲۴) سوال شد که اینها چه کلماتی بود؟

فرمود: آن همان کلماتی بود که آدم از پروردگارش دریافت کرد و خدا توبه‌اش را پذیرفت» و آن این بود که گفت: پروردگارا! به حق محمد ص و علی ع و فاطمه س و حسن ع و حسین ع از تو می‌خواهم که توبه‌ام را بپذیری «پس خداوند توبه‌اش را پذیرفت که بدرستی که تنها او است که بسیار توبه‌پذیر و رحیم است.»

الخصال، ج ۱، ص ۳۰۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۵۹؛ معانی الأخبار، ص ۱۲۵

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْرَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ الْعَبَّاسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْكُوفِيِّ الْفَرَّارِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ الزِّيَّاتِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادِ الْأَزْدِيُّ عَنْ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ مَا هَذِهِ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هُوَ أَنَّهُ قَالَ يَا رَبُّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَّا تُبَّتْ عَلَيَّ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»<sup>۱</sup>

دو روایت زیر هم به نحوی به آیه مرتبط بود که برای رعایت اختصار در کانال نگذاشتم:

۱. فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا يَعْنِي عَزَّ وَ جَلَّ بِقَوْلِهِ فَاتَمَّهَنَّ قَالَ يَعْنِي فَاتَمَّهَنَّ إِلَى الْقَائِمِ عِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا تَسَعُهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ ...

۵) قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِزَّ اللَّهِ تَعَالَى أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ بِقَوْلِهِ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا وَقَالَ لِنَبِيِّنَا ص إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَقَالَ فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ وَقَالَ تَعَالَى لِنَبِيِّنَا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ ... (روضه الواعظين و بصيره المتعظين، ج ۱، ص ۶۲)

۶) حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِيهِ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ...

قَالَ الْيَهُودِي: فَأُخْبِرُنِي عَنِ النَّسِيعَةِ لَأَيِّ شَيْءٍ أَمَرَ اللَّهُ بِالْوُقُوفِ بِعَرَفَاتٍ بَعْدَ الْعَصْرِ قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ الْعَصْرَ هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي عَصَى فِيهَا آدَمُ رَبَّهُ وَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أُمَّتِي الْوُقُوفَ وَالتَّضَرُّعَ وَالدُّعَاءَ فِي أَحَبِّ الْمَوَاضِعِ إِلَيْهِ وَتَكْفَلُ لَهُمُ بِالْجَنَّةِ وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَنْصَرِفُ فِيهَا النَّاسُ هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي تَلَقَّى فِيهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ص وَالَّذِي بَعَنِي بِالْحَقِّ بِشِيرًا وَ نَذِيرًا إِنَّ لِلَّهِ بَابًا فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا يُقَالُ لَهُ بَابُ الرَّحْمَةِ وَ بَابُ التَّوْبَةِ وَ بَابُ الْحَاجَاتِ وَ بَابُ التَّفَضُّلِ وَ بَابُ الْإِحْسَانِ وَ بَابُ الْجُودِ وَ بَابُ الْكَرَمِ وَ بَابُ الْعَفْوِ وَ لَا يَجْتَمِعُ بِعَرَفَاتٍ أَحَدًا إِلَّا اسْتَأْهَلَ مِنَ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ هَذِهِ الْخِصَالُ وَإِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِائَةَ أَلْفِ مَلَكٍ مَعَهُ كُلُّ مَلَكٍ مِائَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ لِلَّهِ رَحْمَةٌ عَلَى أَهْلِ عَرَفَاتٍ يُنَزِّلُهَا عَلَى أَهْلِ عَرَفَاتٍ فَإِذَا انْصَرَفُوا أَشْهَدَ اللَّهُ مَلَائِكَتَهُ بِعِثْقِ أَهْلِ عَرَفَاتٍ مِنَ النَّارِ وَ أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ وَ نَادَى مُنَادٍ انْصَرِفُوا مَغْفُورِينَ فَقَدْ أَرْضَيْتُمُونِي وَ رَضِيتُ عَنْكُمْ

الأمالي (للسدوق)، ص ۱۹۴

تدبر

۱) «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ»

آدم کلماتی دریافت کرد تا به (توفیق و یا قبولی) توبه رسید. این کلمات چیستند؟

در روایات، درباره این کلمات دو دسته مطلب آمده است. برخی جملاتی را که در آنها ابراز عبودیت و بندگی است مطرح کرده‌اند (مانند حدیث ۱) و برخی جملاتی را که ناظر به توسل به حقیقت نورانی و ماورایی اهل بیت است (مانند حدیث ۲). یک جمع اولیه بین دو دسته روایات، قرار دادن آنها ذیل دسته سوم از روایات است که ابتدا جملات حاوی ابراز عبودیت آدم را نقل می‌کنند، و در مرتبه بعد (غالباً با تاکید بر اینکه جبرئیل به او یادآوری می‌کند و یا اینکه خودش به یادش می‌آید) به همان اسمائی که در ساق عرش دیده متوسل شود و آنگاه جملات دسته دوم ابراز می‌گردد. (مثلاً نگاه کنید به مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۳۰۴)<sup>۱</sup>

۱. وَ لَعَلَّ عِ دَعَا بِهَا وَ هُوَ يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ لَا يَرُدُّ غَضَبَكَ إِلَّا جِلْمُكَ وَ لَا يُنْجِي مِنْ عِقُوبَتِكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ حَاجَتِي الَّتِي إِنْ أُعْطِيتُ بِهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا حَرَمْتَنِي وَ إِنْ حَرَمْتَنِي لَمْ يَنْفَعْنِي مَا أُعْطِيتَنِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ يَا ذَا الْعَرْشِ الشَّامِخِ الْمُتَيْفِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ الْبَادِخِ الْعَظِيمِ يَا ذَا الْمُلْكِ الْفَاخِرِ الْقَدِيمِ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ يَا صَرِيحَ الْمُسْتَضْرِحِينَ وَ يَا مَنْزُولًا بِهِ كُلُّ حَاجَةٍ إِنْ كُنْتُ قَدْ رَضِيتُ عَنْكَ فَازِدْ عَنِّي رِضًا مِنْكَ وَ قَرِّبْنِي مِنْكَ زُلْفَى وَ إِلَّا تَكُنْ رَضِيتَ عَنِّي فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ بِفَضْلِكَ عَلَيْهِمْ لَمَّا رَضِيتَ عَنِّي إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هَذَا

اما سوالی که همچنان باقی است اینکه چرا خدا سربسته سخن گفت و آن کلمات را بیان نکرد؟ و چرا احادیث این کلمات را به انحاء مختلف بیان کرده‌اند؟ اگر لزوماً یک کلمات معینی مد نظر بوده، چرا تعبیر «کلمات» را به صورت نکره (کلمات) آورد، نه به صورت معرفه (الکلمات). این کلمات چه نسبتی با «اسماء» ای که خدا به انسان تعلیم داد، دارند؟ نکته تکمیلی:

برخی از مفسران گفته‌اند منظور از این کلمات، همان عبارات «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» است که در آیه ۲۳ سوره اعراف آمده. علامه طباطبایی در رد این سخن به این مطلب تمسک می‌جویند که در آن آیه، تعبیر «اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» بعد از آن کلمات آمده است، در حالی که در آیه محل بحث (بقره/۳۷) دریافت کلمات بعد از تعبیر فوق بوده است. به تعبیر دیگر، در اینجا خدا اول دستور هبوط داده، بعد آدم کلمات را دریافت و توبه کرده است؛ در حالی که در سوره اعراف، آن کلمات را قبل از اینکه خداوند دستور هبوط بدهد بیان کرد؛ پس آن کلمات، این کلمات نیست.

۲) «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»:

پس از اینکه آنها از بهشت بیرون شدند، آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت کرد، تا اینکه خدا او را توبه داد (ویا توبه‌اش را پذیرفت). به حرف «ف» (فتاب علیه) دقت شود. یعنی دریافت آن کلمات، مقدمه بود تا اینکه باب توفیق توبه (یا قبول توبه) باز شود. اما چرا برای توفیق (یا قبولی) توبه، این کلمات ضرورت دارد؟ و اصلاً چرا برای توفیق (یا قبولی) توبه، «کلمات» و «سخن» ضرورت دارد؟

پاسخ این سوال (و نیز سوال مذکور در تدبر قبل) را نمی‌دانم، اما به نظر می‌رسد اینها شاهدهی است بر اینکه مساله کلام و سخن را باید بسیار فراتر از حد یک قرارداد اجتماعی ببینیم. اینکه خداوند پذیرش توبه انسان را منوط به یک کلماتی کرد، مویدی دیگر است بر اینکه تعلیم اسماء - که برتری آدم بر فرشتگان را در گروهی تعلیم اسماء به آدم دانست - صرفاً ارائه یک سلسله حقایق و امری بی‌ارتباط با زبان و سخن گفتن، نیست. (جلسه ۲۲۱، تدبر ۳)

۳) «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ»:

توبه‌ی بنده در دو توبه از سوی خدا پیچیده شده است: ابتدا از جانب خدا به بنده توجه می‌شود (کلمات به آدم ارائه شد) و آیه «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا» (توبه/۱۱۸) به طور واضحتری بر این مطلب دلالت می‌کند؛ آنگاه اگر انسان توبه کرد، خدا توبه‌اش را قبول می‌کند. (المیزان، ج ۱، ص ۱۳۳)

(همچنین به بحثی که در این زمینه در «نکات ترجمه» اشاره شد، توجه شود)

۴) «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ»:

هم چنان که توفیق توبه از خداست، باید چگونگی و راه توبه را نیز از خداوند دریافت کنیم. (تفسیر نور، ج ۱، ص ۹۸)

۵) «فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»

---

الدُّعَاءُ الَّذِي تَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا آدَمُ سَأَلْتَنِي بِمُحَمَّدٍ وَ لَمْ تَرَهُ فَقَالَ رَأَيْتُ عَلَى عَرْشِكَ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ رَأَوِي الْحَدِيثَ فَوَلَّى اللَّهُ مَا دَعَوْتُ بِهِنَّ فِي سِرِّ وَ لَا عَلَانِيَةٍ فِي شِدَّةٍ وَ لَا رَخَاءٍ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لِي.

در «نکات ترجمه» اشاره شد که «تاب علیه» به چند معنا می‌تواند باشد که اصلی‌ترین آن معانی این است که خدا به آدم توفیق توبه داد و یا اینکه خدا توبه او را پذیرفت. در هر صورت آنچه مهم است این است که تا عنایت الهی نباشد، توبه کردن انسان سودی ندارد؛ و البته عنایت خدا در بازگشت انسان به نحوی است که او را نه «تائب» که «تواب» گفته‌اند و در قرآن کریم، اگر یکبار کلمه «تواب» را برای انسان به کار برده (بقره/۲۲۲)، چهار بار این کلمه را در مورد خداوند به کار برده است (بقره/۳۷ و ۵۴ و ۱۲۸ و ۱۶۰، توبه/۱۰۴ و ۱۱۸)؛ و بلافاصله بعد از این کلمه، بر «رحیم» بودن خداوند تاکید کرده است.

اینها همگی نشان می‌دهد که خداوند امکان خطا و گناه در انسان را قبول دارد و خود را بشدت مہیای برگشت انسان کرده است؛ وقتی خدا چنین است، آیا جای آن نیست که ما به خود آییم و به سوی خدا برگردیم؟

﴿فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾

شبهه: با توجه به اینکه حضرت آدم ع از پیامبران بوده است و پیامبران عصمت دارند، این گناه حضرت آدم ع که بقدری زشت و ناپسند بود که به خاطر آن از بهشت رانده شد، چه توجیهی دارد؟

الف: علامه طباطبایی: مخالفت آدم، مخالفت با امر ارشادی بوده است، نه با امر مولوی؛ و لذا گناه محسوب نمی‌شود. (المیزان، ج ۱، ص ۱۳۶)

توضیح: گناه در جایی صدق می‌کند که خداوند دستوری داده باشد و اطاعت از آن دستور موضوعیت داشته باشد و مخالفت با آن مخالفت با خدا به حساب آید، که به چنین دستوری «امر مولوی» می‌گویند (مانند دستور سجده بر آدم یا دستور نماز خواندن). اما گاهی مطلبی در قالب جمله امری بیان می‌شود اما در حقیقت یک جمله شرطیه است، یعنی به شخص می‌گویند اگر می‌خواهی به فلان چیز برسی، باید این کار را بکنی. یعنی در اختیار خود شخص است که آن مقصد و مقصود را انتخاب کند یا نکند، و این دستور فقط یک ارشاد است به اینکه اگر آن مقصد را انتخاب کردی، راه رسیدن به آن، این است. در اینجا شخص، اگر به آن «باید» عمل نکند، مخالفت با دستور قلمداد نمی‌شود فقط معلوم می‌شود که یا به خودش ضرر زده و یا آن مقصد و مقصود را جدی نگرفته است؛ و اتفاقاً در مورد حضرت آدم چنین بوده است. زیرا اولاً در مواردی توضیح داده که اگر از آن درخت بخوری به زحمت می‌آفتی (طه/۱۱۷-۱۱۹) یعنی ارشاد می‌کند که اگر می‌خواهی به زحمت و مشقت نیفتی از آن نخور؛ و ثانیاً در مورد کار آنها همین دو تعبیر فوق (به خود ضرر زدن و جدی نگرفتن هدف) آمده است: خودشان گفتند که «تنها به خودشان ظلم کردند» (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا؛ اعراف/۲۳) و خدا هم فرمود: عزم جدی‌ای در او نیافتیم (طه/۱۱۵) ب. «گناه» و «توبه» یک مفهوم تشکیکی و دارای مراتب است. آن گناهی که با عصمت منافات دارد، حد متوسطی از گناه است که برای همگان گناه محسوب می‌شود. اما انسان‌ها با توجه به رشدی که بدان می‌رسند، به موقعیت‌هایی دست می‌یابند که چه‌بسا کاری که برای دیگران خوب محسوب شود، برای آنها و متناسب با جایگاه آنها گناه محسوب شود (حسنات الابرار، سیئات المقربین: خوبی‌های نیکوکاران، بدی‌های مقربان الهی محسوب می‌شود). مثلاً در مورد یکی از اولیاءالله نقل شده که وقتی کسی گفت برای حضور قلب در نماز می‌کوشم به معانی جملاتی که تلفظ می‌کنم توجه داشته باشم، پاسخ داد «پس چه موقع به خدا توجه می‌کنی؟» برای اغلب ما، اینکه بتوانیم در نماز به معانی تمام کلماتی که ابراز می‌کنیم توجه داشته باشیم، مصداقی از حضور قلب و مایه ثواب بردن محسوب شود، اما برای او که به مراتب بالاتر رفته، همین کار مصداقی از غفلت است. به نظر می‌رسد نه تنها در اینجا، بلکه در دعاها و معصومین (مثلاً دعای کمیل) که از خوف گناهانشان چنان می‌گریند و تقاضای توبه دارند، چنین معنایی از گناه مد نظر است.

ج. «گناه» به معنای معصیت خدا برای انسان زمانی معنی دارد که شریعتی از جانب خداوند نازل شده باشد؛ اما طبق آیه ۳۸ سوره بقره، شریعت و هدایت تشریحی برای انسان بعد از هبوط حضرت آدم شروع شد، و لذا در مرتبه قبل از هبوط، اصلاً گناه معنی ندارد (المیزان، ج ۱، ص ۱۳۷)

د. «خطای حضرت آدم از جنس گناه نبود زیرا وقتی کسی گناه می‌کند و خدا توبه‌اش را می‌پذیرد، او را به جایگاه اولیه خود برمی‌گرداند، در حالی که خدا صریحاً توبه حضرت آدم را پذیرفت، اما او را به بهشت برنگرداند. (المیزان، ج ۱، ص ۱۳۷)

#### در کانال نگذاشتم

(۷) «فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»

عذرپذیری (توبه‌پذیری) خداوند همراه با رحمت است (رحیم)، نه عتاب و سرزنش. (تفسیر نور، ج ۱، ص ۹۸)  
علت اینکه در کانال نگذاشتم این بود که عبارت «نه...» لزوماً درست نیست. یعنی خیلی معلوم نیست که اقتضای برخورد رحیمانه این باشد که هیچ عتاب و سرزنشی در کار نباشد؟ اما اصل مطلب جای تامل دارد.

۲۲۸) سوره بقره (۲) آیه ۳۸ قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

۱۳۹۵/۸/۱۲

#### ترجمه

گفتیم همگی از آن هبوط کنید؛ پس آنگاه که شما را از من راهنمایی‌ای رسد، کسی که از راهنمایی من پیروی کند، آنگاه نه ترسی بر آنان است و نه آنان اندوهگین شوند.

#### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ» = ف + اِن + ما + يَأْتِي + ن + كُمْ :

«فَ» حرف استیناف است (که برای شروع مطلب جدید می‌آید).

«إِمَّا» در اصل «إِن» (حرف شرط) و «ما» زائده بوده که در هم ادغام شده‌اند. (این «ما» زائده برای تاکید بر شرط است

چنانکه «ن» ثقیله‌ای که بر روی «یاتی» آمده است نیز همین کارکرد را دارد. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۲۱)

«يَأْتِي» فعل شرط (فعل مضارع در محل جزم، چون ادات شرط بر آن واقع شده) و مبنی بر فتح است (چون به نون ثقیله متصل شده است).

«ن» نون ثقیله برای تاکید است.

«كُمْ» مفعول است.

درباره معنای «خوف» و «حزن» و تفاوت اینها در جلسه ۶۱، تدبر ۲ توضیحی گذشت.

۱) از امام حسن عسگری ع در تفسیر این آیات روایت شده است:

خداوند متعال می‌فرماید: «پس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت کرد» که آنها را بگوید و آنها را گفت «پس او را توبه داد (ویا: توبه‌اش را پذیرفت)» بواسطه آنها «بدرستی که تنها اوست که بسیار توبه‌پذیر و رحیم است» تواب یعنی قبول‌کننده توبه‌ها و رحیم است به توبه‌کنندگان.

«گفتیم همگی از آن هبوط کنید» امر اول خطاب به آن دو [آدم و حوا] بود و در دفعه دوم، همه را با هم امر به هبوط کرد، که هیچیک از آنها بر دیگری متقدم نشود، ... «پس آنگاه که شما را از من راهنمایی‌ای رسد: به شما و فرزندانان بعد از شما از جانب من هدایتی برسد ای آدم و ای ابلیس «کسی که از راهنمایی من پیروی کند، آنگاه نه ترسی بر آنان است و نه آنان اندوهگین شوند» نه ترسی بر آنان استدر هنگامی که مخالفان [این راهنمایی] می‌ترسند و نه آنان اندوهگین شوند در جایی که آنها اندوهگین می‌شوند.

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۲۲۴

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ يُقُولُهَا، فَقَالَهَا «فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ» بِهَا «إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ» [التَّوَابُ] الْقَابِلُ لِلتَّوَابَاتِ، الرَّحِيمُ بِالتَّائِبِينَ

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا» كَانَ أَمْرٌ فِي الْأَوَّلِ أَنْ يَهْبِطَ، وَ فِي الثَّانِي أَمْرَهُمْ أَنْ يَهْبِطُوا جَمِيعًا، لَا يَتَقَدَّمُ أَحَدُهُمُ الْآخَرَ ...<sup>۱</sup> «فِيمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» يَأْتِيَنَّكُمْ وَ أَوْلَادَكُمْ مِنْ بَعْدِكُمْ مِنِّي هُدًى يَا آدَمَ وَ يَا إِبْلِيسَ «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ حِينَ يَخَافُ الْمُخَالِفُونَ، وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ إِذَا يَحْزَنُونَ.

۲) جابر می‌گوید: از امام باقر ع از تفسیر این آیه «پس آنگاه که شما را از من راهنمایی‌ای رسد، کسی که از راهنمایی من پیروی کند، آنگاه نه ترسی بر آنان است و نه آنان اندوهگین شوند» در باطن قرآن سوال کردم. فرمود: تفسیر هدایت، حضرت علی ع است که خداوند در مورد اوست که فرمود: «کسی که از راهنمایی من پیروی کند، آنگاه نه ترسی بر آنان است و نه آنان اندوهگین شوند.»

تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۲؛ تفسیر فرات الکوفی<sup>۲</sup>، ص ۵۸

عن جابر قال سألت أبا جعفر ع عن تفسیر هذه الآية في باطن القرآن «فِيمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» قال: تفسیر الهدی علی ع قال الله فيه «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

#### تدبر

۱) «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فِيمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

انسان وقتی در بهشت بود، نعمت ابتدایی خدا بر او این بود که هیچ مشکلی نداشته باشد (طه/۱۱۷-۱۱۹). اما وقتی از آن موقعیت هبوط کرد، اقتضای زندگی زمینی وجود مشکلات در زندگی است. اما این آیه می‌فرماید با این حال خداوند راه چنان

۱. مطلب حذف شده چنین است: وَ الْهَبُوطُ إِنَّمَا كَانَ هَبُوطُ آدَمَ وَ حَوَاءَ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ هَبُوطُ الْحَيَّةِ أَيْضًا مِنْهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ مِنْ أَحْسَنِ دَوَائِبِهَا، وَ هَبُوطُ إِبْلِيسَ مِنْ حَوَائِبِهَا، فَإِنَّهُ كَانَ مُحَرَّمًا عَلَيْهِ دُخُولُ الْجَنَّةِ

۲. قُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مُنْخَلِ بْنِ جَمِيلٍ عَنْ جَابِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ ع وَ قَوْلُهُ فِيمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى قَالَ فَهُوَ [هُوَ] عَلِيُّ [بْنِ] أَبِي طَالِبٍ ع.

زندگی‌ای را - حتی در این دنیا - نبسته است و می‌توان کاری کرد که در همین زندگی زمینی هم هیچ مشکلی نماند. راهش این است:

اگر هدایت الهی آمد از آن پیروی کنیم، که کسی که چنین کند نه ترس و نگرانی‌ای از آینده خواهد داشت و نه غم و غصه‌ای از گذشته. (درباره اینکه تعبیر «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» دلالت دارد که هیچ مشکلی در گذشته و آینده نمی‌ماند، در جلسه ۶۱، تدبر ۲ توضیح داده شد.)

(۲) «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

در آیه ۳۶ توضیح داد که پس از اینکه فریب شیطان را خوردند دستور آمد که هبوط کنید در حالی که با همدیگر دشمن‌اید و برای شما در زمین قرارگاه و بهره‌مندی‌ای تا مدتی هست. سپس در آیه ۳۷ می‌فرماید آدم توبه کرد و خدا هم توبه‌اش را پذیرفت. اما در این آیه دوباره می‌فرماید: هبوط کنید. این هبوط دوباره به چه معناست؟

الف. هبوط اول جنبه عقاب داشته است، که بعد از آن توبه کرد، و هبوط دوم، به قرینه اینکه با تاکید بر آمدن هدایت و تبعیت از آن مطرح شده، شروع زندگی زمینی برای رسیدن به مقام خلیفه‌اللهی است که می‌تواند آسمانی شدن آنها را در افقی برتر رقم بزند. به تعبیر علامه طباطبایی، در مرحله اول، اقتضای خوردن از درخت، هبوط و استقرار در زمین و یک زندگی زمینی بود. در مرحله دوم، توبه آدم اقتضای جدیدی ایجاد کرد که این زندگی، بتواند با دریافت هدایت الهی زندگی پاکی شود و زندگی زمینی با زندگی آسمانی درهم‌آمیزد. درواقع، این توبه در موقعیتی رخ داده که هنوز کامل از بهشت جدا نشده‌اند هرچند هنوز استقرار قبلی در بهشت را هم ندارند. (المیزان، ج ۱، ص ۱۳۵) یعنی با این توبه، نحوه هبوط او را به این صورت اخیر نهایی شد.

ب. اینها دو هبوط مستقل بوده است؛ هبوط اول خاص آدم و حوا بود (علت جمع آوردنش هم ناظر به ذریه آدم بوده و شاهد بر این مدعا آن است که در جای دیگر (طه/۱۲۳) همین تعبیر که «هبوط کنید در حالی که با هم دشمنید» را با صیغه مثنی (و نه جمع) آورده است) و هبوط دوم مال مجموع آنها (آدم و حوا و ابلیس و ...) (حدیث ۱)

ج. چه بسا هبوط دوم تاکید بر همان هبوط نخستین باشد، یعنی در آیه ۳۶ وضعیت هبوط را از حیث روابط بین خود هبوط‌شوندگان (که با هم دشمن‌اند) و نحوه و میزان ماندگاری‌شان در زمین (که در زمین قرارگاهی دارند و تا مدتی بهره خواهند برد) مد نظر قرار داده، اما در این آیه هبوط را از این حیث رابطه‌شان با خدا و سعادتشان (که در صورتی که هدایت الهی را تبعیت کنند مشکلی برایشان نخواهد بود) مد نظر قرار داده است. (به نقل از مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۰۴)<sup>۱</sup>

... د.

(۳) «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى»

---

۱. در مجمع‌البیان این را در قالب دو قول آورده است: یکی قول به تاکید و دوم قول به اینکه دلالت بر دو حالت مختلف (دو وجه مختلف) از هبوط کند: "و قیل إنما کرر للتأکید و قیل إنما کرر لاختلاف الحالین فقد بین بقوله «وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» إن الإهباط إنما کان فی حال عداوة بعضهم لبعض و بین بقوله «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» أن الإهباط إنما کان للابتلاء و التکلیف" (مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۰۴) همچنین وی قول دیگری را هم می‌آورد که قائل بوده هبوط اول از بهشت به آسمان و هبوط دوم از آسمان به زمین بوده است.

چنانکه در نکات ترجمه بیان شد «إِمَّا» در اصل «إِنْ (حرف شرط) + ما (زائده برای تاکید)» بوده است. چرا آمدن هدایت را به صورت جمله شرطیه آورد، (اگر هدایتی بیاید)، در حالی که می‌دانیم که خداوند حتما هدایت می‌فرستد؟ الف. می‌خواهد اعلام کند پذیرش توحید و عبودیت لزوماً نیازمند آمدن هدایت بیرونی نیست؛ بلکه خدا به انسان عقل داده [که حجت درونی است] که خودش برای اصل عبودیت کفایت می‌کند (الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۹)

ب. می‌خواهد اشاره کند به ثمره‌ای که بر هدایت مترتب می‌شود. یعنی بدون هدایت الهی هم زندگی‌ای می‌توان داشت و چه بسا با فطرت و عقل بتوان به حدی از عبودیت و اخلاق هم رسید؛ اما اگر هدایت آمد و مبنای زندگی قرار گرفت، می‌توان به زندگی کاملاً بی‌دغدغه رسید.

ج. این جمله می‌خواهد نشان دهد دست خدا بسته نیست؛ یعنی این گونه نیست که خدا مجبور باشد هدایت کند (این که یک مطلب واضحی بیان شود و سپس همان مترتب بر مشیت و خواست خدا بشود در موارد دیگری هم در قرآن کریم وجود دارد و ظاهراً به همین منظور است که تاکید کند که این قوانین، دست خدا را نمی‌بندد؛ مثلاً در مواردی که بعد از وعده بهشت به خوبان و جهنم به بدان، تعبیر «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» می‌آید؛ هود/۱۰۶-۱۰۸)

اما در عین حال برای اینکه نشان دهد که هدایت حتماً خواهد آمد دو علامت تاکید («ما زائده» و «نَّ ثَقِيلَه») بر روی جمله شرط آورد. (دقت شود که غالباً برای اینکه بر رابطه شرطیه تاکید شود، حروف تاکید روی قسمت جزای شرط (تالی) می‌آید نه روی جمله شرطیه (مقدم).)

د. ...

﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾:

حقیقت انسان (روح انسان) حقیقتی الهی و آسمانی است. پس انسان در زمین غریبه است و ناآشنا؛ کسی که در جایی غریبه باشد نیازمند راهنمایی است؛ هم می‌ترسد و هم غمگین می‌شود. اما خدا این شخص غریب را در غربتش تنها نمی‌گذارد و راهنمایی‌اش می‌کند و اگر او به راهنمایی الهی تن دهد، دیگر نه ترسی برایش می‌ماند و نه غمی.

۲۲۹) سوره بقره (۲) آیه ۳۹ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۱۳/۸/۱۳۹۵

ترجمه

و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنها همنشینان آتش‌اند، به طوری که ایشان جاودانه در آن خواهند بود.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«كَفَرُوا» درباره معنای «کفر» در جلسه ۲۰۵ توضیح داده شد و در جلسه ۱۵۹، حدیث ۱ و جلسه ۱۴۸، حدیث ۳ احادیثی درباره معنای کفر در قرآن کریم ارائه شد.

كَذَّبُوا: «کذب» نقطه مقابل «صدق» است و به معنای خبر دادن از چیزی برخلاف واقع است، اعم از اینکه عامدانه یا از روی اشتباه باشد (المصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۲۹) و «كَذِبٌ» به معنای «دروغ» و امری است که برای ابراز خلاف واقع به کار



گرفته شده و اعم از آن است که سخن باشد (کهف/۵) یا یک عمل و شیء خارجی (وَ جَاؤُوا عَلٰی قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ؛ یوسف/۱۸). اما وقتی به باب تفعیل می‌رود (كَذَّبَ، يُكذِّبُ، تَكْذِيبٌ) به معنای «نسبت دروغ دادن» به کسی یا به محتوایی به کار می‌رود، خواه آن شخص یا محتوا واقعا صادق باشد، یا کاذب، و آنچه در قرآن آمده است همگی در مورد تصدیق شخص یا محتوای صادق است (مفردات أَلْفَاظِ الْقُرْآنِ، ص ۷۰۴) و لذا لاقلاً در فضای قرآن، تکذیب همواره نوعی دلالت بر انکار حق و زیر بار حق نرفتن دارد.

«آیات»: جمع «آیه» به معنای علامت و نشانه است. درباره اینکه ماده اصلی این کلمه چه بوده، مورد اختلاف است. برخی آن را از ماده «أیی» گرفته‌اند، خواه از کلمه «أی» (به معنای: کدامیک) از این ماده است (آیه را از این جهت آیه گفته‌اند که هر چیزی را از چیز دیگر (هر کدام را از دیگری) متمایز می‌کند) یا از کلمه «تأیی» به معنای «تعمد» (برافراشتن عمود و ستون) و تَثْبُت (ثابت و پابرجاماندن) است از آن جهت که آیه علامتی ثابت است که متعلق خود را همواره نشان می‌دهد؛ و برخی آن را از ماده «أوی» است که خود همین کلمه را برخی به معنای کنار هم جمع شدن دانسته‌اند (گفته می‌شود «جاء القوم بآیتهم: یعنی آن قوم با همه جماعتشان آمدند») و آنگاه وجه تسمیه «آیه» این است که حروف و کلمات را در کنار هم برای مقصودی واحد جمع می‌کند؛ و برخی «أوی» را به معنای قصد کردن به سوی جایگاهی برای استراحت در آن دانسته‌اند و آنگاه «آیه» به معنای وسیله‌ای است که ما را به مقصود می‌رساند. (معجم المقاییس اللغه، ج ۱، ص ۱۵۲ و ۱۶۷-۱۶۸؛ مفردات أَلْفَاظِ الْقُرْآنِ، ص ۱۰۱-۱۰۲؛ الفروق فی اللغه، ص ۶۲؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص: ۱۸۷؛ النهایه، ج ۱، ص ۸۷)

«أصحاب»: ماده «صحاب» در اصل دلالت دارد بر نزدیک هم قرار گرفتن و مقارن همدیگر شدن؛ و وقتی چیزی با چیز دیگر ملائم و سازگار شد تعبیر «استصحابه» به کار می‌برند (معجم المقاییس اللغه، ج ۳، ص ۳۳۶) و «صاحب» (جمع آن: اصحاب) به هر ملازم و همشین و همراهی گفته می‌شود و البته در عرف غالباً در مواردی اطلاق می‌شود که این همراهی زیاد باشد و از همین جهت به مالک یک چیز هم صاحب آن گفته می‌شود (مفردات أَلْفَاظِ الْقُرْآنِ، ص ۴۷۶) و تفاوت «صاحب» با «قرین» در این است که در مفهوم مصاحبت، یک بده بستان و رابطه متقابل وجود دارد اما در قرین لزوماً چنین چیزی وجود ندارد (الفروق فی اللغه، ص ۲۷۷) و این همشینی و ملازمت لزوماً به معنای هم‌سنخ بودن نیست، چنانکه هم به جهنمیان «اصحاب النار» گفته شده (مانند آیه حاضر) و هم به فرشتگانی که کارگزاران جهنم‌اند «ما جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً» (مدثر/۳۱) این آیه مشتمل بر سه جمله تودرتوست: «الذین» مبتدأست، و جمله «اولئک...» خبر آن است. سپس در همین جمله اخیر، «اولئک» مبتدأست و «اصحاب...» خبر آن است؛ و سپس «هم» مبتدأست و «خالدون» خبر آن؛ که خود جمله «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» می‌تواند حال برای «النار» یا «اولئک»، و یا خبر دوم برای «اولئک»، و یا جمله مفسره‌ای که محلی از اعراب ندارد، باشد. (إعراب القرآن و بیانه، ج ۱، ص ۹۰؛ إعراب القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۳-۲۲)

#### حدیث

۱) از امام حسن عسکری در تفسیر این آیات روایت شده است:

سپس خداوند عز و جل فرمود: «وکسانی که کفر ورزیدند و تکذیب کردند آیات ما را» [آیاتی که] دلالت می‌کرد بر صدق حضرت محمد ص در آنچه از اخبار جامعه‌های گذشته آورده بود و نیز آنچه به بندگان خدا ابلاغ کرد در مورد برتری دادن حضرت علی ع و خاندان پاک او، که بهترین مردان و زنان برتری‌یافته بعد از حضرت محمد ص، سید و سرور موجودات، می‌باشند، «آنها» که منکر صدق حضرت محمد ص در این خبررسانی‌اش شدند و او را تکذیب کردند در انتصابش حضرت

علی ع، که سید اوصیاء است، و برگزیدگان از ذریه پاک و طاهر او را برای اولیای خود «همنشینان آتش اند، به طوری که ایشان جاودانه در آن خواهند بود.»

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۲۲۷؛ تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، ص ۵۴  
قال الامام ع:

ثُمَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» الدَّلَالَتِ عَلَي صِدْقِ مُحَمَّدٍ ص عَلَي مَا جَاءَ بِهِ مِنْ أُخْبَارِ الْقُرُونِ السَّالِفَةِ، وَ عَلَي مَا أَدَاهُ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ مِنْ ذِكْرِ تَفْضِيلِهِ لِعَلِيٍّ ع وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ خَيْرِ الْفَاضِلِينَ وَ الْفَاضِلَاتِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْبَرِيَّاتِ «أُولَئِكَ» الدَّافِعُونَ لِصِدْقِ مُحَمَّدٍ فِي إِنْبَاءِهِ وَ الْمُكَذِّبُونَ لَهُ فِي نَصْبِهِ لِأَوْلِيَائِهِ عَلِيٍّ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ، وَ الْمُتَنَجِّبِينَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ «أَصْحَابِ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

(۲) از امام صادق ع روایت شده است:

اهل آتش قطعا بدین علت در آتش جاودانه شده اند که نیتشان در دنیا چنین بود که اگر در دنیا جاودان می ماندند تا ابد به معصیت خدا ادامه می دادند؛ و اهل بهشت قطعا بدین علت در بهشت جاودانه شدند که نیتشان در دنیا این بود که اگر در دنیا باقی می ماندند تا ابد خدا را اطاعت می کردند؛ با نیت است که اینها و آنها جاودان شدند؛ سپس این آیه را تلاوت کرد: بگو هر کس عمل می کند بر اساس شاکله [= ساختار وجودی ای که خودش برای خود رقم زده] «(اسراء/۸۴) فرمود: یعنی بر اساس نیتش.

الکافی، ج ۲، ص ۸۵؛ المحاسن، ج ۲، ص ۳۳۱؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۲۳

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمَنْقَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا وَ إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (اسراء/۸۴) قَالَ عَلِيٌّ نِيَّتِهِ.<sup>۱</sup>

تدبر

(۱) «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»:

وقتی هدایت خدا برسد؛ انسانها نهایتا دو دسته می شوند: یا هدایت الهی را می پذیرند و از آن پیروی می کنند؛ که اینها همه مشکلاتشان در دنیا هم حل خواهد شد و به زندگی بی دغدغه ای (بدون هیچ ترس و غمی) می رسند (جلسه ۲۲۸، تدبر ۱) در مقابل کسانی اند که این هدایت را انکار می کنند که آنها در جهنم جاودانه خواهند بود.

(۲) «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»:

۱. این روایت هم در این زمینه قابل توجه است: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ ع يَقُولُ لَا يُخْلَدُ اللَّهُ فِي النَّارِ إِلَّا أَهْلَ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ أَهْلَ الضَّلَالِ وَ الشُّرْكِ التوحيد (للصدوق)، ص ۴۰۷

این دو آیه انسانها را فقط در دو دسته کاملاً خوب و کاملاً بد قرار داد. با توجه به اینکه می‌دانیم که انسانهایی هم که بینابین اینها باشند (نه کاملاً از هدایت الهی پیروی می‌کنند و نه کاملاً کفر می‌ورزند) وجود دارند، معلوم می‌شود این دو دسته، دو سر طیف انسانها هستند. اما چرا خداوند فقط این دو دسته را نام برد و مساله را به صورت طیفی مطرح نکرد؟

الف. شاید بدین جهت که همه انسانها در زندگی‌شان در هر لحظه‌ای در این دو راهی قرار می‌گیرند.

ب. شاید بدین جهت است که بالاخره نهایت کار انسانها این دو دسته است. یعنی کسانی که حالت بینابین دارند با وضعیت‌هایی که در لحظه مرگ، عالم برزخ، و مواقف قیامت برایشان حاصل می‌شود بالاخره یک طرفه می‌شوند؛ و نهایتاً به دو دسته بهشتی و جهنمی‌ای می‌رسیم که دیگر تا ابد موقعیتشان تغییر نمی‌کند.

ج. ...

(۳) «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

در آیه قبل سخن از تبعیت از هدایت بود و در این آیه که نقطه مقابل آن است، به جای تکذیب هدایت، از تکذیب نشانه‌ها سخن گفت. پس هدایت خدا از طریق نشانه‌ها و آیات صورت می‌گیرد. در واقع، مسیر هدایت، مسیری است که با علائمی نشانه‌گذاری شده است. شبیه جاده‌ای که با علائم راهنمایی و رانندگی، نشانه‌گذاری شده است. ما انسانها حقیقتی آسمانی داریم و در زمین غریبه‌ایم (جلسه ۲۲۸، تدبر ۴). انسان غریبه برای اینکه مسیر خود را پیدا کند نیاز به راهنمایی دارد. کسی که این راهنمایی را جدی بگیرد بی‌هیچ ترس و غمی و با اطمینان خاطر این مسیر را طی می‌کند؛ اما کسی که این علائم را انکار می‌کند سرگردان می‌ماند و به پوچی می‌رسد و در اضطراب می‌میرد.

#### تاملی انسان‌شناختی در وضعیت انسان مدرن

انسان مدرن، با اکتفا کردن به حس و انکار نشانه‌هایی که ما را به فراتر از حس ره می‌نماید، زندگی مرفهی را در دنیا برای خود ایجاد کرده، اما هر اندازه این رفاه و راحتی ظاهری بیشتر شده، اضطراب و ترس و غم این انسان فزونی گرفته است؛ و ریشه همه آنها این است که نشانه‌ها را دروغ شمرده است. بله، اگر کسی بخواهد علائم راهنمایی را فقط با مشاهده محض تفسیر کند جز خطوط هندسی رنگی و یا سیاه و سفیدی بر روی صفحات فلزی، چیزی نمی‌یابد، اما کسی که قبول داشته باشد که این خطوط هر کدام می‌خواهد حرفی با ما بزند و نه به جنس و رنگ آنها، بلکه به علامت و نشانه بودن آنها توجه کند، این علائم لحظه به لحظه او را کمک می‌کنند که درست رانندگی کند.

(۴) «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

برای جهنمی شدن، در کنار کفرورزی، از تکذیب آیات خدا سخن گفت:

می‌خواهد بگوید که خداوند هر لحظه با نشانه‌هایی با ما سخن می‌گوید. در حوزه شناخت واقعیت، نباید خود را به درک حسی محض از اشیاء (یعنی صرفاً آنچه در اشیاء می‌بینیم) محدود کنیم و باید شناخت آیه‌ای (نشانه‌شناسی) را هم جدی بگیریم، شناختی که اشیاء را نشانه‌ای قرار می‌دهد برای راه بردن به حقایق برتری که در پشت پرده ظاهر این اشیاء قرار دارند. نمونه ساده شناخت آیه‌ای، این است که با گفتگو با افراد کم‌کم به میزان عقل و هوش آنها پی می‌بریم درحالی که هیچگاه عقل و هوش کسی را با اندام‌های حسی مان ندیده و درک نکرده‌ایم.

در دوره مدرن، غلبه رویکرد پوزیتیویستی (تجربه‌گرایی‌ای که منکر هر واقعیت ماورای حس و ماده شد) موجب شد که تفکر دینی و معنویت مسخره گرفته شود و تلاش فراوانی شد که عالم از هر گونه معنای فراتر از ماده تهی گردد و هرگونه شناختی که ما را به فراتر امر مادی ببرد، به عنوان خرافات قلمداد شد. و البته وجود پاره‌ای از خرافات در جوامع بشری، باور به خرافی بودن همه امور ماورایی را تشدید کرد. اما این رویکرد عملاً زندگی را هم از هرگونه معنایی تهی کرد و انسان را در حد ماشین و یا یک حیوانی که نهایت خواسته‌هایش خور و خواب و خشم و شهوت است، فروکاست و اگر چه به دستاوردهای فراوانی در شناخت عالم ماده نائل آمد، اما همراه آن پوچ‌گرایی و ناامیدی را در جوامع بشری تقویت کرد و اگر چه ظاهر زندگی را به بهشت شبیه نمود اما باطن زندگی‌ها جهنمی سوزان گردید که تکیه‌گاه انسان را سوزاند و بر باد داد.

شاید بتوان گفت مهمترین دغدغه کسانی که در صدد احیای «علم دینی» در جوامع امروزی برآمده‌اند، اصلاح نگاه تک‌بُعدی مدرن به علم است که بیش خود در افق ماده و مادیات محدود کرده بود؛ و می‌خواهند شناختی جامع نسبت به عالم و آدم را احیا کنند، شناختی که واقعیت، و حتی همین واقعیات مادی، را فقط در افق ماده مطالعه نکند و آن را علامت و نشانه‌ای برای واقعیات برتر قرار دهد؛

و تاسف‌بار اینکه غوغاسالاری مدعیان علم مدرن به ضمیمه‌ی جهالت‌ورزی پاره‌ای از خردستیزان مدعی علم دینی، تصویر علم دینی را گاه چنان خرافی و نامعقول جلوه می‌دهد که هیچ عاقلی بدان رغبت نکند، چه برسد به دینداران واقعی.

(۵) «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

چرا سرانجام کسانی که کفر می‌ورزند و نشانه‌های الهی را تکذیب می‌کنند «همنشینی به آتش» دانست؟

الف. در جلسه ۵۱، بویژه تدبرهای ۳ و ۲ توضیحاتی درباره آتش گذشت. آتش واقعی است که هیچ واقعیتی را در کنار خود باقی نمی‌گذارد و هرچه را که در جوارش سکنی گزیند، می‌سوزاند و پوچ می‌کند. کسی که کفر می‌ورزد، حقیقت را انکار می‌کند و کسی که حقیقت را انکار کند زندگی خود را بر اساس وهمیات و خرافات بنا می‌کند و باطن این زندگی، پوچ و وهمی است؛ و چون او تمام حقیقت خود را چنین رقم زده است، پس همواره همنشین آتش است، آتشی که دائماً پوچی هر آنچه وی برای خود بنا کرده را به وی نشان می‌دهد.

ب. ...

(۶) «أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

برخی خواسته‌اند «خلود در جهنم» را به معنای مدت طولانی معرفی کنند، اما تعبیرات دیگر قرآن (مثلاً تعبیر «وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» و آنها هیچگاه خارج شونده از آتش نیستند؛ بقره/۱۶۷) نشان می‌دهد که در مورد عده‌ای واقعا خلود به معنای جاودانه در آتش بودن در آخرت محقق می‌شود. (قرائتی، تفسیر نور، ج ۱، ص ۲۵۵) (همچنین به حدیث ۲ توجه شود) (درباره آیه ۱۶۷ سوره بقره قبلاً در جلسه ۲۰۱ بحث شد.)

### ترجمه

و قطعاً که در زمین جایگاهتان دادیم و برایتان در آن اسباب معیشتی گذاشتیم، سپاس‌گزاری‌تان چه اندک است.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«مَكَّنَّ»:

باب افعال از کلمه «مکان» و به معنای «مکان دادن» است که با تَوَسَّعِي در معنا، به معنای امکانات را در اختیار کسی قرار دادن نیز به کار می‌رود، چنانکه به شخصی که قدر و منزلتی داشته باشد «متمکن» گویند. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۷۳) در نگاه اول به نظر می‌رسد، ریشه این کلمه «مکن» است، اما اهل لغت تذکر داده‌اند که کلمه «مکان» بر وزن مَفْعَل [وزن رایج برای اسم مکان: مانند مَغْسَل: محل غسل، مَذْبَح: محل ذبح، مَشْرَب: محل شرب] از ماده «کون» (فعل «کان» «یکون») می‌باشد یعنی «موضع کینونت: محل بودن»، ولی به خاطر کثرت کاربرد این کلمه، در تصریف [یعنی هنگام ساختن هم‌خانواده] همانند وزن «فعال» [یعنی مانند اینکه ریشه آن «مکن» باشد] با آن برخورد می‌شود. (کتاب العین، ج ۵، ص ۳۸۷)

«مَعَايِشَ»:

از ماده «عیش» می‌باشد که اصل این ماده دلالت بر حیات و بقا دارد. (معجم المقاییس اللغة، ج ۴، ص ۱۹۴) و «معیشت» در اصل عبارت است از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هایی که انسان با آنها به زندگی‌اش ادامه می‌دهد و «معاش» هر چیزی است که زندگی به وسیله آن یا در آن جریان می‌یابد؛ چنان که به «روز» معاش گفته‌اند [وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا؛ نبأ/۱۱] و یا معاش انسانها را «در زمین» را دانسته‌اند [آیه حاضر] (کتاب العین، ج ۲، ص ۱۸۹) برخی تذکر داده‌اند که تفاوت «حیات» و «عیش» در این است که کلمه «عیش» را صرفاً در مورد موجودات زمینی به کار می‌برند، اما کلمه حیات را در مورد امور ماورای ماده، مانند فرشتگان و حتی خداوند، هم می‌توان به کار برد. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۹۶) «معایش» را جمع «معیشه» دانسته‌اند (لسان العرب، ج ۶، ص ۳۲۱) و گفته‌اند احتمالاً به خاطر وقوع انواع معاش و اسباب معیشت در زمین است که در آیه حاضر به صورت جمع آمده است. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۲۷۸)

درباره کلمه «شکر» در جلسه ۱۶۳ و ۳۶ و همچنین درباره عبارت «قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ» در جلسه ۲۱۶ توضیحاتی ارائه شد.

### حدیث

۱) [حدیثی طولانی درباره انواع معیشت‌های انسانها در جامعه بشری مطرح شده که مبنای فصل‌بندی کتاب‌های معتبری مانند «المکاسب المحرمه» شیخ انصاری قرار گرفته است. شروع این حدیث که فضای کلی دسته‌بندی را مطرح می‌کند بدین بیان است:]

شخصی از امام صادق ع سوال کرد جهات معیشت بندگان که در آن کسب و کاری دارند یا تعاملی بین آنها روی می‌دهد و نیز ابعاد مختلف خرج‌هایی که برای هم می‌کنند، چند تاست؟

فرمودند: جمیع اسباب معیشتی که همگی از مقوله معاملاتی است که بینشان انجام می‌گیرد و کسب و بهره‌ای برایشان دارد چهار گونه معامله است.

پرسید: آیا این چهارتا که دسته‌بندی کلی آنهاست، همگی حلال‌اند یا همگی حرام‌اند یا برخی حلال و برخی حرام‌اند؟

فرمودند: گاهی می‌شود که در این دسته‌های اصلی چهارگانه چیزی از جهتی حلال و از جهت دیگری حرام است و این دسته‌های کلی معروفترین نامهای این ابعاد [معاملات] می‌باشد.

اولین این ابعاد چهارگانه «ولایت» و «سرپرستی برخی نسبت به برخی دیگر» است؛ و اولین مورد همین قسم، ولایت حکمرانان و والیان منصوب این حکمرانان نسبت به نزدیکانشان است که بابتی از ابواب ولایت آن حکمران هستند نسبت به کسانی که تحت ولایت وی می‌باشد؛

سپس [دومین بُعد] تجارت است در جمیع اقسام خرید و فروشی که بینشان رخ می‌دهد، سپس صناعت‌ها با تمامی اصنافش،

سپس اجاره کردن و اجیر شدن در تمامی آنچه نیازمند به اجاره کردن و اجرت دادن است؛

و در همه اینها ابعدی از حلال و حرام وجود دارد و خداوند متعال بر بندگانش واجب فرموده که در این معاملات از جهات حلال وارد شوند و به آن وجه حلال عمل کنند و از جهات حرامش اجتناب ورزند.

تحف العقول، ص ۳۳۲

سَأَلَهُ [الإمام الصادق] سَائِلٌ فَقَالَ كَمْ جِهَاتٍ مَعَايِشِ الْعِبَادِ الَّتِي فِيهَا الْاِكْتِسَابُ أَوْ التَّعَامُلُ بَيْنَهُمْ وَ وُجُوهُ النَّفَقَاتِ فَقَالَ عَ جَمِيعُ الْمَعَايِشِ كُلِّهَا مِنْ وُجُوهِ الْمُعَامَلَاتِ فِيمَا بَيْنَهُمْ مِمَّا يَكُونُ لَهُمْ فِيهِ الْمَكَّاسِبُ أَرْبَعُ جِهَاتٍ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ فَقَالَ لَهُ أَ كُلُّ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةِ الْأَجْنَاسِ حَلَالٌ أَوْ كُفَاهَا حَرَامٌ أَوْ بَعْضُهَا حَلَالٌ وَ بَعْضُهَا حَرَامٌ فَقَالَ عَ قَدْ يَكُونُ فِي هَؤُلَاءِ الْأَجْنَاسِ الْأَرْبَعَةِ حَلَالٌ مِنْ جِهَةٍ حَرَامٌ مِنْ جِهَةٍ وَ هَذِهِ الْأَجْنَاسُ مَسْمِيَّاتٌ مَعْرُوفَاتُ الْجِهَاتِ فَأَوَّلُ هَذِهِ الْجِهَاتِ الْأَرْبَعَةِ الْوَلَايَةُ وَ تَوَلِيَةُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ فَأَوَّلُ الْوَلَايَةِ الْوَلَاةُ وَ وِلَاةُ الْوَلَاةِ إِلَى أَذْنَاهُمْ بَاباً مِنْ أَبْوَابِ الْوَلَايَةِ عَلَى مَنْ هُوَ وَالٍ عَلَيْهِ ثُمَّ التَّجَارَةُ فِي جَمِيعِ الْبَيْعِ وَ الشَّرَاءِ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ثُمَّ الصَّنَاعَاتُ فِي جَمِيعِ صُنُوفِهَا ثُمَّ الْإِجَارَاتُ فِي كُلِّ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْإِجَارَاتِ وَ كُلُّ هَذِهِ الصُّنُوفِ تَكُونُ حَلَالًا مِنْ جِهَةٍ وَ حَرَامًا مِنْ جِهَةٍ وَ الْفَرَضُ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ فِي هَذِهِ الْمُعَامَلَاتِ الدُّخُولُ فِي جِهَاتِ الْحَلَالِ مِنْهَا وَ الْعَمَلُ بِذَلِكَ الْحَلَالِ وَ اجْتِنَابُ جِهَاتِ الْحَرَامِ مِنْهَا...

تدبر

(۱) «وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ»:

این آیه در شروع بحث از آیات آفرینش انسان در سوره اعراف است از این جهت همانند آیه ۲۸-۲۹ سوره بقره است. در آنجا پیش از ورود به بحث آفرینش انسان، بدین پرداخت که خداوند همه آنچه در زمین است برای شما انسانها آفرید و اینجا به این می‌پردازد که شما را در زمین تمکن داد و انواعی از اسباب معیشت برای شما در زمین قرار داد. آنجا مذمت کرد که چگونه است که کفر می‌ورزید (و اشاره شد که یک معنای کفر، کفران نعمت و نقطه مقابل شکر است) (جلسه ۲۱۸، تدبر ۱) و اینجا مذمت می‌کند که چقدر شکرگزاری‌تان اندک است.

(۲) «وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ»:

نعمتها وقتی فراوان شوند، برای انسان عادی می‌شوند و انسان حق آنها را ادا نمی‌کند:

اینکه ما در زمین این اندازه مکنت و امکانات داریم (از وجود آب و وجود هوا (اتمسفر) و فاصله ما با خورشید و وجود عناصر مختلف در کره زمین و ... گرفته، تا عقل و هوش ویژه‌ای که توان تسخیر طبیعت و همه موجودات روی زمین را به آدمی بخشیده و این انسان ضعیف را فرمانروای کره زمین نموده و ...)،

و اینکه خداوند راه‌ها و اسباب گوناگونی را برای گذران معیشت ما قرار داده (از اسبابی که به نحو طبیعی نیازهای معیشتی ما را رفع می‌کند مانند درختانی که دائماً اکسیژن تولید می‌کنند و بادهایی که ابرها را جابجا می‌کنند و آب را به همه جا می‌رسانند و وجود گیاهان و حیواناتی که چنان آفریده شده‌اند که امکان تغذیه و رفع نیازهای بدنی ما از آنها مهیا باشد و ... تا زندگی اجتماعی ویژه انسانی که انواع کسب و کارها را در میان انسانها رقم زده و کاری کرده که گذران زندگی در میان انسانها با چنین تنوع عظیمی روبرو باشد)

نعمت‌هایی است که بقدری در آنها غوطه‌وریم که بسیار کم می‌شود که یادی از آنها به عنوان نعمت کنیم، چه رسد به اینکه شکرشان را هم ادا کنیم.

یکبار به زندگی خود بنگریم. اگر مثلاً یک بیماری ریوی‌ای که تنفس را بشدت دچار مشکل کند، برای یکی از نزدیکانمان رخ دهد و بعد به طور معجزه‌آسایی شفا یابد، چه اندازه خدا را شکر می‌کنیم؛ اما آیا تا به حال چه اندازه به اصل و پایه آن نعمت، یعنی مثلاً همین «هوا» و یا بهره‌مندی ما از دستگاه تنفس، و ارتباط آن با سایر دستگاه‌های عصبی و عروقی و ... که اندک اختلالی در آنها بود که آن بیماری را ایجاد کرد، اندیشیده و یا شکر آن را بجا آورده‌ایم؟

﴿۳﴾ «وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ ... قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ»:

انسان در زمین جایگاه ویژه‌ای دارد؛ و امروزه پیشرفت تکنولوژی این برتری انسان بر سایر موجودات زمینی را بیش از پیش آشکار نموده است. این جایگاه ویژه را خدا به او داده (چرا که اساساً عقل و هوش و امکانات مختلفی که بتواند از آنها بهره بگیرد، همگی آفریده خداست)، با این حال، به جای اینکه وقتی به این وضعیت می‌رسد خدا را شکر کند، انکار و کفرانش نسبت به خدا بیشتر شده است.

واقعا چرا؟

این واقعه نباید یکبار ما را به اندیشه درباره این مطلب بکشاند که واقعا آیا امکانات زیاد داشتن خوب است؛ یا بهتر است آن اندازه امکانات داشته باشیم که کارمان به طغیان نکشد؟

﴿۴﴾ «وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ»

جمع بسته شدن «معیشت» در مورد انسان، شاید اشاره‌ای است به پیچیدگی عظیم انسان، که قرار است خدا او را به مقام خلیفه‌اللهی برساند؛ واقعیتی که نشانه (آیه) بودنش برای متفاوت بودن انسان، کاملاً انکار ناپذیر است، اما امروزه بشدت انکار می‌شود. (در مورد انکار نگاه آیه‌ای، مطالب [جلسه ۲۲۹، تدبر ۳](#) ملاحظه شود)

#### بحث تخصصی انسان‌شناسی

چنانکه در نکات ترجمه توضیح داده شد «معیشت» کلمه‌ای است که تنها در مورد جانداران زمینی به کار می‌رود. اگر دقت شود، تمام جانداران روی کره زمین (از گیاهان گرفته تا حیوانات) هرکدام تنها یک جور معیشت دارند. یعنی همان غریزی‌ترین نیازهایش را تنها به یک نحو پاسخ می‌دهند: اگر نیاز به غذا دارند، «غذا درست کردن» برایشان بی‌معنی است و تنها از آنچه در طبیعت به نحو خام و آماده موجود است (مواد معدنی باشد یا گیاه‌خوار باشند یا گوشت‌خوار) استفاده می‌کنند؛ در حالی که انسان، حتی در این ساده‌ترین و پیش‌پا افتاده‌ترین نیاز غریزی هم بشدت تابع عقل و اندیشه‌اش است؛ و حتی خام‌ترین اشیاء را لااقل سعی می‌کند قبل از خوردن پاک و تزئین کند (یعنی به هر حال یک تصرفی در آن انجام دهد) و سپس بخورد.

اگر دقت کنیم که تنها همین غذا چه تنوعی در معیشت ما آدمیان ایجاد کرده و چه اندازه از تلاش‌های زندگی‌های ما، مستقیم و غیرمستقیم، به غذا درست کردن، غذا نگه داشتن، و غذا خوردن، و عوارض پس از آن مرتبط می‌شود؛ درمی‌یابیم که واقعا با موجودی مواجهیم که اگرچه ریشه‌ای در زمین دارد، اما زمین و زمینی بودن نمی‌تواند این ظرفیت‌های پیچیده را - که چنین تنوع عظیمی در موجودی که به لحاظ فیزیولوژیکی یک نوع واحد است، و به تبع آن فرهنگهای گوناگونی را در این نوع واحد فیزیولوژیکی رقم زده - توجیه نمی‌کند.

شاید این مهمترین نکته‌ای است که تمام علوم انسانی مدرن می‌کوشند، آن را نادیده بگیرند و انسان را تنها مقداری پیشرفته‌تر از میمون تلقی کنند؛ و لذا بنای این علوم بر ناشکری و انکار خدا بنا شده است. با اینکه تنوع معیشتی انسان، که حتی خود را در غذا خوردنش نشان داده، نشانه‌ای کاملا آشکار بر تفاوتی بنیادین بین انسان و سایر موجودات عالم طبیعت است، و با اینکه خود غریبان بمراتب بیش از ما این تنوع‌های فرهنگی را کشف کرده و درصدد تحلیل آنها برآمده‌اند، اما عجیب است که اصرار فراوانی هست که با اصرار بر انحصار فهم در حوزه حس، و انکار نگاه نشانه‌شناسانه، ردپایی از بُعد حقیقی ملکوتی انسان، که پنجره‌ای به سوی اذعان با واقعیت ماورایی انسان است، دیده نشود؛ و حتی معنویت را هم در حد یک حالات مغزی صرف، فرومی‌کاهند.

واقعا که خدا حق دارد ما انسانها را عتاب کند که «سپاس‌گزاری تان چه اندک است»

۲۳۱) سوره اعراف (۷) آیه ۱۱ وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ

السَّاجِدِينَ ۱۳۹۵/۸/۱۵

ترجمه

و به یقین [ما] شما را آفریدیم، سپس شما را صورت بخشیدیم، سپس به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید، پس سجده کردند جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«خَلَقْنَاكُمْ»: درباره ماده «خلق» در جلسه ۱۷۰ توضیحاتی گذشت.

«صَوَّرَ»: در نگاه اول به نظر می‌رسد که ریشه این کلمه، «ص ور» است اما گفته‌اند این ماده بر معانی بسیار متفاوتی دلالت می‌کند که نمی‌توان مشتقات آن را به یک معنای واحد برگرداند (مثلا: معجم المقاییس اللغه، ج ۳، ص ۳۱۹-۳۲۰) و مخصوصا درباره نسبت آن مشتقات با معنای «صورة» ابهامات فراوانی وجود دارد و لذا احتمالا حق با مرحوم مصطفوی باشد که معتقد است که ماده «ص ور» یک اصل و ریشه عربی دارد که به معنای «متمایل شدن» و «میل پیدا کردن» است (مانند کلمه «صُرهن» در قرآن کریم (بقره/۲۶۰)، که به معنای «آنها را به جانب خود متمایل ساز» است) ولی کلمه «صورة» (به معنای شکل و هیئت) در اصل عربی نبوده، بلکه اصل و ریشه عبری دارد و مشتقاتی که از آن گرفته شده (مانند «صَوَّرَ: صورت بخشید» ؛ «مُصَوَّرَ: صورت‌بخش» ؛ «تصویر» و ...) ارتباطی با ریشه عربی آن ندارد. البته ایشان این احتمال را هم مطرح کرده اند که بین «صورة» و «صیرورة» اشتقاقی رخ داده باشد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۲۹۹) که در این صورت، بعید نیست «صورة»



هم همانند «صیوروت» به ماده «صیر» برگردد. ماده «صیر» که فعل «صار یصیر» از آن درست می‌شود دلالت بر مأل و مرجع دارد و صیوروت به معنای «شدن» است. (معجم المقایس اللغه، ج ۳، ص ۳۲۵) در این فرض، با توجه به اینکه «صورة» بر وزن «فعله» است و وزن «فعله» دلالت بر جمع‌بندی و عصاره یک شیء می‌کند، آنگاه «صورة» به معنای عصاره و جمع‌بندی «صیوروت» و حرکت یک چیز است؛ و وقتی آیه تعبیر «صوَرناکم» را به کار می‌برد اشاره است به تمام فرایندهایی که انسان بعد از آفرینش اولیه طی می‌کند و به صورت نهایی‌اش در می‌آید. و شاهد بر این مطلب، این است که در تفاوت «صورت» و «هیئت: شکل» گفته‌اند: «صورت» اعم از «شکل» و «هیئت» است چنانکه در مورد اموری هم که شکل و هیئت ندارند، به کار می‌رود مثلاً گفته می‌شود «صورت این امر چنین است که» (الفروق فی اللغه، ص ۱۵۴)

جمله «لَمْ یَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ» جمله حالیه است، البته برخی آن را استینافیه دانسته‌اند (جمله استینافی یعنی جمله‌ای که ربط نحوی به جمله قبل ندارد) آنگاه برخی آن را استیناف بیانی برای تاکید بر استثنا شدن ابلیس دانسته (الجدول فی اعراب القرآن، ج ۸، ص ۳۶۴) و برخی آن را همچون پاسخی به سوال مقدّر [چرا ابلیس سجده نکرد؟ چون اصلاً از کسانی که اهل سجده کردن باشند، نبود] معرفی کرده‌اند (إعراب القرآن و بیانه، ج ۳، ص ۳۱۰)

#### حدیث

۱) از امام باقر ع درباره آیه «و به یقین [ما] شما را آفریدیم، سپس شما را صورت بخشیدیم» سوال شد، فرمودند: اما [منظور از] «شما را آفریدیم» پس ابتدا نطفه، سپس علقه، سپس مُضغَه، سپس استخوان و سپس گوشت بود؛ و اما [منظور از] «شما را صورت بخشیدیم» چشم و بینی و گوش‌ها و دهان و دستها و پاهاست که اینها و مانند آنها را صورت بخشید، سپس [افراد را] زشت و زیبا و بلند و کوتاه و مانند اینها قرار داد.

تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۲۴

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُحَمَّدِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا كَثِيرُ بْنُ عِيَّاشٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ» أَمَا خَلَقْنَاكُمْ فَنُطْفَةٌ ثُمَّ عَلَقَةٌ ثُمَّ مُضْغَةٌ ثُمَّ عَظْمًا ثُمَّ لَحْمًا، وَ أَمَا صَوَّرْنَاكُمْ فَالْعَيْنَ وَالْأَنْفَ وَالْأَذْنَيْنِ وَالْأَفْئِمَّ وَالْيَدَيْنِ وَالرِّجْلَيْنِ صَوَّرَ هَذَا وَ نَحْوَهُ ثُمَّ جَعَلَ الدَّمِيمَ وَالْوَسِيمَ وَالطَّوِيلَ وَالْقَصِيرَ وَ أَشْبَاهَ هَذَا.

۲) از امام حسن عسکری حدیثی طولانی در بیان کیفیت برنامه‌ای که منافقان برای ترور پیامبر اکرم ص (در عقبه) کشیده بودند، روایت شده است که در فرازی از این روایت آمده است:

سپس گفتند: ای پیامبر خدا! به ما خبر بده که آیا حضرت علی ع برتر است یا فرشتگان مقرب الهی.

رسول خدا ص فرمود: و آیا فرشتگان جز به خاطر محبت محمد ص و علی ع و پذیرش ولایت این دو شرافت یافتند؟ و [علی ع که جای خود دارد،] قطعاً هیچ دوستدار علی ع وجود ندارد که دلش را از آلودگی‌های فریب و دغل‌بازی و نجاست‌های گناهان پاک کرده باشد مگر اینکه از فرشتگان پاکتر و برتر است؛ و آیا خداوند به فرشتگان جز بدین جهت دستور سجده داد که آنها در درونشان گذشت که در دنیا بعد از آنها هیچ مخلوقی نخواهد آمد مگر اینکه آنها نسبت به او رفعت دارند و در دین از او برتر و نسبت به خدا و دینش از او عالمترند؛ و خداوند خواست بدانها نشان دهد که در گمان و باورشان برخطایند، پس آدم را آفرید و اسماء همگی را به او آموخت و سپس بر آنها عرضه کرد، پس از معرفت آن اسماء درماندند، پس به آدم دستور داد که به آنها از آن خبر دهد و برتری خود در علم را بدانها بشناساند، سپس از صلب آدم ذریه‌اش را بیرون آورد که در میان آنها پیامبران و رسولان و خوبان از بندگان خدا بودند که برترینشان محمد ص است، سپس خاندان و آل

محمد ع و خوبان و اهل فضیلت از آنهاست، و نیز در میان آنها اصحاب محمد ص و خوبان از امت اویند، و با این امر به ملائکه شناساند که آنها از فرشتگان برترند چرا که بر دوش کشیدند آنچه بر دوش کشیدند از بارهای سنگین و ...<sup>۱</sup>

الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۵۲؛ التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۳۸۴

ثُمَّ قَالُوا لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنَا عَنْ عَلِيٍّ أَمْ أَفْضَلُ أَمْ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ هَلْ شَرَّفَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِحُبِّهَا لِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ قَبُولِهَا لَوْلَا يَتِيهِمَا وَ إِنَّهُ لَا أَحَدَ مِنْ مُجِبِّي عَلِيٍّ قَدْ نَظَّفَ قَلْبُهُ مِنْ قَدَرِ الْغِيْثِ وَ الدَّغْلِ وَ نَجَاسَاتِ الذُّنُوبِ إِلَّا كَانَ أَطْهَرَ وَ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ هَلْ أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ إِلَّا لِمَا كَانُوا قَدْ وَضَعُوهُ فِي نُفُوسِهِمْ أَنَّهُ لَا يَصِيرُ فِي الدُّنْيَا خَلْقٌ بَعْدَهُمْ إِذَا رُفِعُوا عَنْهَا إِلَّا وَ هُمْ يَعْنُونَ أَنْفُسَهُمْ أَفْضَلَ مِنْهُ فِي الدِّينِ فَضْلًا وَ أَعْلَمَ بِاللَّهِ وَ بَدِينِهِ عِلْمًا فَأَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَعْرِفَهُمْ أَنَّهُمْ قَدْ أَخْطَأُوا فِي ظُنُونِهِمْ وَ اعْتِقَادَاتِهِمْ فَخَلَقَ آدَمَ وَ عَلَّمَهُ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهَا عَلَيْهِمْ فَعَجَزُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا فَأَمَرَ آدَمَ ع أَنْ يُبَيِّنَهُمْ بِهَا وَ عَرَّفَهُمْ فَضْلَهُ فِي الْعِلْمِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْ صُلْبِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْهُمْ الْأَنْبِيَاءَ وَ الرُّسُلَ وَ الْخِيَارَ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ أَفْضَلُهُمْ مُحَمَّدٌ ثُمَّ آلُ مُحَمَّدٍ وَ الْخِيَارُ الْفَاضِلُونَ مِنْهُمْ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ وَ خِيَارُ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ وَ عَرَفَ الْمَلَائِكَةُ بِذَلِكَ أَنَّهُمْ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِذَا احْتَمَلُوا مَا حُمِّلُوهُ مِنَ الْأَثْقَالِ.

۳) از امام حسن عسگری ع روایت شده است:

هنگامی که امام حسین ع و همراهانش به لشکریانی رسیدند که بعدا او را به شهادت رساندند، خطاب به لشکر خود فرمود: من بیعتم را از شما برداشتم، پس به خویشان و دوستانان بپیوندید! و خطاب به اهل بیت خود فرمودند: شما را هم در جدایی از من آزاد گذاشتم، شما با توجه به کثرت تعداد آنها و قوای کمکی شان توان رویارویی با آنها را ندارید، و آنها جز مرا

۱. روایت بسیار طولانی است ولی ادامه سخنانی که در پاسخ این پرسش از پیامبر ص نقل شده چنین است:

جَوْرَةَ فَاهِرِينَ وَ ضَعُوبَةَ فِي الْمَسَالِكِ فِي الْمَضَابِقِ وَ الْمَخَافِ وَ الْأَجْرَاعِ وَ الْجِبَالِ وَ التَّلَاعِ لِتَحْصِيلِ أَقْوَاتِ الْأَنْفُسِ وَ الْعِيَالِ مِنَ الطَّيِّبِ الْحَلَالِ فَعَرَّفَهُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ خِيَارَ الْمُؤْمِنِينَ يَحْتَمِلُونَ هَذِهِ الْبَلَايَا وَ يَتَخَلَّصُونَ مِنْهَا وَ يُحَارِبُونَ الشَّيَاطِينَ وَ يَهْزِمُونَهُمْ وَ يُجَاهِدُونَ أَنْفُسَهُمْ بِدَفْعِهَا عَنْ شَهَوَاتِهَا وَ يَغْلِبُونَهَا مَعَ مَا رَكِبَ فِيهِمْ مِنْ شَهَوَاتِ الْفُحُولَةِ وَ حُبِّ اللَّبَاسِ وَ الطَّعَامِ وَ الْعِزِّ وَ الرَّئَاسَةِ وَ الْفَخْرِ وَ الْخِيَلَاءِ وَ مَقَاسَاةِ الْعَنَاءِ وَ الْبَلَاءِ مِنْ إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيْتِهِ وَ خَوَاطِرِهِمْ وَ إِغْوَائِهِمْ وَ اسْتِهْوَائِهِمْ وَ دَفَعَ مَا يُكَابِدُونَهُ مِنْ أَلِيمِ الصَّبْرِ عَلَى سَمَاعِهِمْ الطَّغْنَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ سَمَاعِ الْمَلَائِكَةِ وَ الشَّتْمِ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ مَعَ مَا يُقَاسُونَهُ فِي اسْتِفْزَائِهِمْ لِطَلَبِ أَقْوَاتِهِمْ وَ الْهَرَبِ مِنْ أَعْدَاءِ دِينِهِمْ أَوْ الطَّلَبِ لِمَنْ يَأْمَلُونَ مَعَامَلَتَهُ مِنْ مُخَالِفِيهِمْ فِي دِينِهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا مَلَائِكَتِي وَ أَنْتُمْ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ بِمَعْزِلٍ لَا شَهَوَاتِ الْفُحُولَةِ يَزُجِعُكُمْ وَ لَا شَهْوَةَ الطَّعَامِ تَحْفِزُكُمْ وَ لَا خَوْفٌ مِنْ أَعْدَاءِ دِينِكُمْ وَ ذُنُوبِكُمْ تَنْجِبُ [يُنْتَجَبُ] فِي قُلُوبِكُمْ وَ لَا لِإِبْلِيسَ فِي مَلَكُوتِ سَمَاوَاتِي وَ أَرْضِي - شُغِلَ عَلَى إِغْوَاءِ مَلَائِكَتِي الَّذِينَ قَدْ عَصَمْتُهُمْ مِنْهُ - يَا مَلَائِكَتِي فَمَنْ أَطَاعَنِي مِنْهُمْ وَ سَلَّمَ دِينَهُ مِنْ هَذِهِ الْأَقَاتِ وَ النَّكَبَاتِ فَقَدْ احْتَمَلَ فِي جَنْبِ مَحَبَّتِي مَا لَمْ تَحْتَمِلُوا وَ ائْتَسَبَ مِنَ الْقُرْبَاتِ إِلَيَّ مَا لَمْ تَكْتَسِبُوا فَلَمَّا عَرَفَ اللَّهُ مَلَائِكَتَهُ فَضَّلَ خِيَارَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ وَ شِبَعَةَ عَلِيٍّ وَ خَلْفَائِهِمْ وَ احْتِمَالَهُمْ فِي جَنْبِ مَحَبَّةِ رَبِّهِمْ مَا لَا تَحْتَمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ أَبَانَ بَنِي آدَمَ الْخِيَارَ الْمُتَّقِينَ بِالْفَضْلِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ فَلِذَلِكَ فَاسْجُدُوا لِأَدَمَ لِمَا كَانَ مُشْتَمِلًا عَلَى أَنْوَارِ هَذِهِ الْخَلَائِقِ الْأَفْضَلِينَ وَ لَمْ يَكُنْ سُجُودُهُمْ لِأَدَمَ إِنَّمَا كَانَ آدَمَ قَبْلَهُ لَهُمْ يَسْجُدُونَ نَحْوَهُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ بِذَلِكَ مُعْظَمًا لَهُ مُبْجَلًا وَ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ مِنْ دُونِ اللَّهِ - وَ يَخْضَعُ لَهُ خُضُوعَهُ لِلَّهِ وَ يُعْظَمُ بِالسُّجُودِ لَهُ كَتَعْظِيمِهِ لِلَّهِ وَ لَوْ أَمَرْتُ أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ هَكَذَا لِغَيْرِ اللَّهِ لَأَمَرْتُ ضَعْفَاءَ شِبَعَيْنَا وَ سَائِرَ الْمُكَلَّفِينَ مِنْ شِبَعَيْنَا أَنْ يَسْجُدُوا لِمَنْ تَوَسَّطَ فِي عُلُومِ عَلِيٍّ وَ صَبِي رَسُولِ اللَّهِ وَ مَحْضِ دَادِ خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ عَلِيٍّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ احْتِمَالِ الْمَكَارَةِ وَ الْبَلَايَا فِي التَّصْرِيحِ بِإِطْهَارِ حُقُوقِ اللَّهِ وَ لَمْ يَنْكِرْ عَلِيٌّ حَقًّا أَرْقَبَهُ عَلَيْهِ قَدْ كَانَ جِهْلَهُ أَوْ غَفْلَهُ - ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَصَى اللَّهُ إِبْلِيسُ فَهَلْكَ لِمَا كَانَ مَعْصِيَتُهُ بِالْجَبْرِ عَلَى آدَمَ وَ عَصَى آدَمَ اللَّهُ بِأَكْلِ الشَّجَرَةِ فَسَلِمَ وَ لَمْ يَهْلِكْ لِمَا لَمْ يُفَارِنْ بِمَعْصِيَتِهِ التَّكْبِيرَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لَهُ يَا آدَمُ عَصَانِي فِيكَ إِبْلِيسُ وَ تَكَبَّرَ عَلَيْكَ فَهَلْكَ وَ لَوْ تَوَاضَعَ لَكَ بِأَمْرِي وَ عَظَّمَ عِزَّ جَلَالِي لَأَفْلَحَ كُلُّ الْفَلَاحِ كَمَا أَفْلَحْتَ وَ أَنْتَ عَصَيْتَنِي بِأَكْلِ الشَّجَرَةِ وَ عَظَمْتَنِي بِالتَّوَاضُعِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَتُفْلِحُ كُلُّ الْفَلَاحِ وَ تَزُولُ عَنْكَ وَ صَمُهُ الزَّلَّةُ فَادْعُنِي بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ لِذَلِكَ فَدَعَا بِهِمْ فَأَفْلَحَ كُلُّ الْفَلَاحِ لِمَا تَمَسَّكَ بِعُرْوَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

نمی خواهند، پس مرا با آنها رها کنید، که خداوند عز و جل مرا یاری می کند و از نظر خود دور ندارد، چنانکه با گذشتگان پاک نهاد من چنین کرد.

... [بعد از اینکه یاران واقعی و اهل بیت ایشان بر ماندن اصرار کردند] فرمود:

پس اگر خود را برای آن چیزی مهیا کرده‌اید که من مهیایش شده‌ام بدانید که خداوند جایگاه‌های بلندمرتبه را بر اساس میزان تحمل بندگانش در دشواری‌ها به آنها می‌بخشد؛ و اگر خداوند مرا، همراه با کسانی از خاندانم که من آخرین باقیمانده آنها در دنیا هستم، به کرامت‌هایی اختصاص داد که با برخورداری از آنها تحمل دشواریها آسان می‌شود، پس شما هم بهره‌ای از آن عنایت‌های خداوند متعال خواهید داشت.

و بدانید که دنیا، تلخ و شیرینش همچون خوابی است، که بیداریش در آخرت است؛ و رستگار کسی است که در آنجا رستگار باشد؛ و بدبخت کسی است که آنجا بدبخت شود.

آیا برایتان بگویم از اول کار ما و کار جماعت دوستدار و ولی ما و پناهجویان به ما، تا بر شما تحمل آنچه قرار است به شما برسد آسان گردد؟

گفتند: بله یا ابن رسول الله!

فرمود: بدرستی که خداوند هنگامی که آدم را آفرید و او را اعتدال بخشید و اسماء هر چیزی را به او آموخت و آنها را بر فرشتگان عرضه کرد، محمد ص و علی ع و فاطمه س و حسن ع و حسین ع را اشباح پنج‌گانه‌ای در پشت آدم قرار داد و نور آنها در آفاق آسمانها و حجاب‌های الهی [و بهشت و کرسی و عرش می‌درخشید، پس خداوند متعال به فرشتگان دستور سجده به آدم داد از باب بزرگداشت او، چرا که او بود که این برتری را یافته بود که ظرف و حامل آن اشباحی که نورشان آفاق را فراگرفته بود، شود.

پس فرشتگان به آدم سجده کردند جز ابلیس که سرپیچی کرد از اینکه در برابر جلال عظمت خداوند تواضع کند و در برابر نور ما اهل بیت تواضع ورزد، در حالی که فرشتگان همگی شان برای آن تواضع ورزیده بودند، او استکبار ورزید و خود را برتر از آن دانست و با این سرپیچی و تکبرش از کافران بود.

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۲۱۹

قَالَ الْإِمَامُ ع: وَ لَمَّا امْتَحِنَ الْحُسَيْنُ ع وَ مَنْ مَعَهُ بِالْعَسْكَرِ الَّذِينَ قَتَلُوهُ، وَ حَمَلُوا رَأْسَهُ قَالَ لِعَسْكَرِهِ: أَنْتُمْ مِنْ بَيْعَتِي فِي حِلٍّ فَالْحَقُّوا بِعَشَائِرِكُمْ وَ مَوَالِيكُمْ. وَ قَالَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ: قَدْ جَعَلْتُكُمْ فِي حِلٍّ مِنْ مُفَارِقَتِي، فَإِنَّكُمْ لَا تُطِيقُونَهُمْ لِتَضَاعُفِ أَعْدَادِهِمْ وَ قُوَاهُمْ، وَ مَا الْمُفْضُودُ غَيْرِي، فَدَعُونِي وَ الْقَوْمَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُعِينُنِي وَ لَا يُخْلِينِي مِنْ [حُسْنِ] نَظَرِهِ، كَعَادَتِهِ فِي أَسْلَافِنَا الطَّيِّبِينَ...<sup>۱</sup>  
فَقَالَ لَهُمْ: فَإِنْ كُنْتُمْ قَدْ وَطَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ عَلَيَّ مَا وَطَنْتُمْ نَفْسِي عَلَيْهِ، فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ إِنَّمَا يَهَبُ الْمَنَازِلَ الشَّرِيفَةَ لِعِبَادِهِ [لصبرهم] بِاحْتِمَالِ الْمَكَارِهِ. وَ إِنَّ اللَّهَ وَ إِنِّ كَانِ خَصْبِي مَعَ مَنْ مَضَى مِنْ أَهْلِ الدِّينِ أَنَا آخِرُهُمْ بَقَاءً فِي الدُّنْيَا مِنَ الْكَرَامَاتِ بِمَا يَسْهُلُ مَعَهَا عَلَى احْتِمَالِ الْكَرْبِيَّاتِ فَإِنَّ لَكُمْ شَطْرَ ذَلِكَ مِنْ كَرَامَاتِ اللَّهِ تَعَالَى. وَ اعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا حُلُوهَا وَ مَرْهَاهَا حُلْمٌ، وَ الْآخِرَةُ، وَ الْفَازِزُ مَنْ فَازَ فِيهَا، وَ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِيهَا. أَوْ لَا أَحَدْتُكُمْ بِأَوَّلِ أَمْرِنَا وَ أَمْرِكُمْ مَعَاشِرَ أَوْلِيَائِنَا وَ مُحَبِّبِنَا، وَ الْمُعْتَصِمِينَ بِنَا لِيَسْهَلَ عَلَيْكُمْ احْتِمَالُ مَا أَنْتُمْ لَهُ مُعْرَضُونَ

۱. فَأَمَّا عَسْكَرُهُ فَمَفَارِقُوهُ. وَ أَمَّا أَهْلُهُ [وَ] الْأَدْتُونَ مِنْ أَقْرَبَائِهِ فَأَبْوَاءُ، وَ قَالُوا: لَا نُفَارِقُكَ، وَ يَجِلُّ بِنَا مَا يَجِلُّ بِكَ، وَ يَحْزَنُنَا مَا يَحْزَنُكَ، وَ يُصِيبُنَا مَا يُصِيبُكَ، وَ إِنَّا أَقْرَبُ مَا نَكُونُ إِلَى اللَّهِ إِذَا كُنَّا مَعَكَ.

قَالُوا: بَلَىٰ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ لَمَّا خَلَقَ آدَمَ، وَ سَوَّاهُ، وَ عَلَّمَهُ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ وَ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، جَعَلَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَ أَشْبَاحًا خَمْسَةً فِي ظَهْرِ آدَمَ، وَ كَانَتْ أَنْوَارُهُمْ تُضِيءُ فِي الْأَفَاقِ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْحُجُبِ وَ الْجِنَانِ وَ الْكُرْسِيِّ وَ الْعَرْشِ، فَأَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ، تَعْظِيمًا لَهُ أَنَّهُ قَدْ فَضَّلَهُ بِأَنْ جَعَلَهُ وَ عَاءَ لِتِلْكَ الْأَشْبَاحِ الَّتِي قَدْ عَمَّ أَنْوَارُهَا الْأَفَاقَ. فَسَجَدُوا [لِآدَمَ] إِلَّا إِبْلِيسَ أَبِي أَنْ يَتَوَاضَعَ لِجَلَالِ عَظَمَةِ اللَّهِ، وَ أَنْ يَتَوَاضَعَ لِأَنْوَارِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ قَدْ تَوَاضَعَتْ لَهَا الْمَلَائِكَةُ كُلُّهَا وَ اسْتَكْبَرَ، وَ تَرَفَّعَ وَ كَانَ بِإِبَائِهِ ذَلِكَ وَ تَكْبِيرِهِ مِنَ الْكَافِرِينَ.

تدبر

توجه: آیه ۳۴ سوره بقره درباره امر به سجده فرشتگان و سجده نکردن ابلیس بسیار شبیه این آیه است که قبلا در [جلسه](#)

[۲۲۴](#) بحث شد؛ لذا احادیث و نکات تدبری آن مجددا تکرار نمی شود (بویژه به تدبرهای ۱ و ۲ توجه کنید)

(۱) «وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ...»

این آیه از آیاتی است که بخوبی نشان می دهد که سجده بر حضرت آدم، به عنوان نماینده نوع انسان بوده است، نه فقط بر شخص او ([جلسه ۲۲۴، تدبر ۲](#))؛ زیرا ابتدا مطلب را با خطاب شما آغاز کرد (شما را آفریدیم سپس شما را صورت بخشیدیم) آنگاه به عنوان گام بعدی (ثم) خطاب به جای «شما» از «آدم» نام برد (سپس به ملائکه گفتیم بر آدم سجده کنید...)

بحث تخصصی انسان شناسی

علامه طباطبایی توضیح می دهند که این انتقال از «شما» به «آدم» دو حقیقت را نشان می دهد:

۱. سجده بر آدم سجده بر مقام انسان بوده و آدم به نمایندگی از همه انسانها مسجود ملائک شده و معتقدند در قرآن کریم [حداقل] سه دلیل بر این مطلب وجود دارد:

الف. قصه خلافت در سوره بقره (جلسات ۲۲۰-۲۲۴) که ظاهرش این بود که خلافت خاص شخص آدم نبوده و سجده فرشتگان هم به خاطر این مقام خلافت بوده است.

ب. ابلیس در مواضع گوناگون انتقام گیری خود از مجازات این سجده نکردن را درباره جمیع انسانها دانست (مثلا اعراف/۱۷-۱۸؛ حجر/۳۹ و ...)؛ و اگر سجده بر نوع انسان نبود، انتقام گرفتن از غیر آدم معنایی نداشت.

ج. همه خطاباتی در این داستان در سوره های بقره و طه در مورد شخص آدم آمده در سوره حاضر (اعراف) بعینه در مورد جمیع انسانها آمده است (مثلا اعراف/۳۵)

۲. آفرینش آدم، بیانی برای آفرینش جمیع انسانهاست. (المیزان، ج ۸، ص ۲۱)

(۲) «وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا»

آیه دلالت دارد که مقدمه سجده کردن دو کار بوده است: آفرینش و صورت بخشی. فرق این دو چیست؟

الف. به لحاظ لغوی، معنای ریشه ای ماده «خلق»، تعیین اندازه و مقدار (تقدیر) است (توضیح در نکات ترجمه جلسه ۱۷۰)؛ و معنای ریشه ای ماده «صوره»، عصاره و جمع بندی تمام فرایندهایی است که انسان بعد از آفرینش اولیه طی می کند و به صورت نهایی اش در می آید. (نکات ترجمه) پس وقتی آفرینش آدم به تمام و کمال خود برسد مسجود فرشتگان می گردد.

ب. اگر داستان آدم در سوره بقره - که ابتدا خلیفه قرار دادن و تعلیم اسماء مطرح شد و در آیات بعد سجده فرشتگان عنوان گردید - دلالت بر این داشته باشد که سجده بر آدم، در نتیجه تعلیم اسماء به او بود، آنگاه چه بسا بتوان این مرتبه «صورناکم» که بین آفرینش اولیه و سجده قرار گرفته را همان مرتبه تعلیم اسماء دانست.

این حالت مخصوصا با آنچه درباره نسبت تعلیم اسماء با تنوع ظرفیت فرهنگی انسان بیان شد ([جلسه ۲۲۱، تدبیر ۳](#)) بسیار سازگار است؛ یعنی این آیه چه بسا صورت‌های مختلف به انسانها دادن را مطرح می‌کند که محصول توانایی انسان برای استفاده از زبان است.

ج. تعبیر «خلقناکم» به اصل آفرینش انسان اشاره دارد و در گام دوم، تعبیر «صورناکم» به ظرفیت‌هایی که خدا در انسانها نهاده است، اشاره می‌کند و در گام سوم دستور سجده ملائکه - با توجه به اینکه فرشتگان مدبران امورند (نازعات/۵) - بیانگر در اختیار بودن تمامی امکانات بیرونی عالم برای انسان است.

د. ...

۳) «فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ»

چرا بعد از اینکه فرمود سجده نکرد، فرمود از سجده کنندگان نبود. این جمله دو چه نکته‌ای بیش از جمله اول دارد؟ الف. اشاره به خوی استکباری ابلیس دارد؛ یعنی او اساساً از قبل هم واقعا اهل سجده کردن نبود.

ب. می‌خواهد تاکید کند و نشان دهد سجده نکردن ابلیس یک خطای سهوی و قابل چشم‌پوشی نبود، بلکه کاملاً عمدی بود. (تفسیر نور، ج ۴، ص ۲۶)

ج. سجده همان مقام قرب است (علق/۱۹). شیطان حقیقتاً لایق مقام قرب نبود، لذا سجده نکرد.

د. ...

۴) «قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ»

از آیه برمی‌آید که ابلیس، که طبق آیات دیگر قرآن کریم، از جنیان بود (کهف/۵۰) در جمع فرشتگان حضور داشت و مورد خطاب سجده قرار گرفت؛ اما سجده نکرد و با این کارش تمایزش از فرشتگان معلوم گردید. و در احادیث هم این نکته به صراحت بیان شده است (مثلاً [جلسه ۲۲۱، حدیث ۱؛ جلسه ۲۲۳، حدیث ۱؛ و جلسه ۲۲۴، حدیث ۲](#)).

این نشان می‌دهد که اگر خداوند آدم را نیافریده بود و آنها را امر به سجده نکرده بود، ابلیس در همان وضعیت غیر متمایز از فرشتگان باقی می‌ماند. پس آفرینش آدم آن مقام را دو مقام کرد: مقام قرب و مقام بُعد؛ و دو راه را در عالم ایجاد کرد: راه سعادت و راه شقاوت. (المیزان، ج ۸، ص ۲۴)<sup>۱</sup>

۵) «فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ»:

در سوره بقره تعبیر کرد: «فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أُمِّي وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ». به نظر می‌رسد تعبیر «لم یکن من الساجدین» دقیقاً معادل تعبیر «کان من الکافرین» است؛ شاید بتوان نتیجه گرفت مشکل اصلی کافر این است به سجده نمی‌افتد؛ یعنی در مقابل دستور خداوند خاضع نیست.

۱. این بیان چه بسا بتواند به ما کمک کند در درک اینکه تمایز هفت آسمان به تبع آفرینش انسان می‌باشد.

مراقب باشیم، هر مقدار که در مقابل دستورات خداوند، مقاومت نشان می‌دهیم، زمینه ابلیس شدن را در خود تقویت کرده‌ایم.

۲۳۲) سوره اعراف (۷) آیه ۱۲ قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ

۱۳۹۵/۸/۱۶

ترجمه

فرمود: چه چیزی مانع تو شد تا سجده نکنی هنگامی که به تو دستور دادم؟ گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از خاک آفریدی.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«أَلَا تَسْجُدُ» = «أَنْ» مصدری + «لَا» زائده + «تسجد». حرف «لَا» در اینجا اصطلاحاً «لَا»ی زائده است که برای تاکید بر معنای نفی‌ای که در کلمه «منع» وجود دارد، به کار رفته است، (إعراب القرآن و بیانه، ج ۳، ص ۳۱) و برخی گفته‌اند این «لَا» برای تاکید معنای فعلی است که بر آن وارد می‌شود، شبیه آیه «لثَلَا يَعْلَمُ...» که به معنای این است که «تا حتما بدانند». (الکشاف، ج ۲، ص ۸) و مرحوم طبرسی علاوه بر اقوال فوق، یک نظر سوم را هم مطرح کرده که آمدن «لَا» در عبارت «لَا تسجد» بدین معنا بوده که: چه چیزی تو را به این کار خواند و یا نیازمند این کرد که سجده نکنی. (مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۲۰) زیرا کسی که از کاری منع می‌کند، در واقع، دعوت می‌کند که آن را انجام ندهی (المترضی) ج ۲، ص ۳۵۷

حدیث

احادیثی در گذشته آمد که کاملاً مرتبط به این آیه نیز هست: مهمترین آنها عبارتند از [حدیث ۲ در جلسه ۲۲۲](#)؛ و [احادیث ۲ و ۳ و ۵ در جلسه ۲۲۴](#).

۱) از امام صادق ع روایت شده است که فرمودند:

همانا فرشتگان گمان می‌کردند که ابلیس از آنهاست و در علم خدا [معلوم] بود که از آنها نیست؛ پس با تعصب [و غضب] آنچه را در خود داشت بیرون ریخت و گفت: «مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی».

[یعنی با این سخنش نشان داد که او از آتش درست شده و از ملائکه که از نور آفریده شده‌اند، نیست]

تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۹؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۰۸

عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانُوا يَحْسُبُونَ أَنَّ إِبْلِيسَ مِنْهُمْ وَكَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْهُمْ فَاسْتَخْرَجَ مَا فِي نَفْسِهِ بِالْحَمِيَّةِ [وَالْغَضَبِ] فَقَالَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.

۲) در گفتگویی طولانی که بین مفضل و امام صادق ع روایت شده، مفضل درباره برخی از موجودات می‌پرسد تا به سوال

از «جن» می‌رسد:

مفضل: جن چطور؟

امام صادق ع: هنگامی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید، آفرینش آب را در دریاها و رودخانه‌ها و چشمه‌ها و آبگیرهایی که در جاهای مختلف زمین بود قرار داد و «جن»ی را که از شعله‌ای از آتش آفریده بود [در زمین] سکنی داد، پس در میان آنها انذاردهندگان و رسولانی فرستاد؛ و به بیست و چهار زبان سخن می‌گفتند؛ و به ابلیس دستور سجده بر آدم را داد؛ و سجده همان اطاعت است نه نماز، پس «سریچی کرد و استکبار ورزید» و گفت: سجده نمی‌کنم به بشری که «مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی.» پس نسبت به آدم فخرفروشی کرد و خدا را عصیان کرد؛ و وای بر او که نار (= آتش) را با نور قیاس کرد و گمان کرد که نار برتر است. و اگر می‌دانست که آن نوری که در آدم است - که همان روحی است که خداوند در او دمید - برتر از ناری است که ابلیس از آن آفریده شد، به فساد و بطلان قیاسش پی می‌برد.

مفضل: سرورم! آیا مگر نمی‌گویند که ابلیس از ملائکه بود؟

امام ع: بله، مفضل! او از ملائکه بود، نه [ملائکه] روحانی و نه [ملائکه] نورانی، و نه از ساکنان آسمانها، و کلمه ملائکه یک نام واحدی است که صرف می‌شود و [از آن کلمات] «مَلَك» (فرشته) و «مَالِك» (صاحب) و «مَمْلُوك» [ساخته شده] است که همه اینها یک اسم واحدی هستند و [شیطان] از مالکان زمین بود، آیا سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای که «و هنگامی که به ملائکه گفتیم به آدم سجده کنید، پس سجده کردند جز ابلیس که از جن بود پس از دستور پروردگار سرپیچید» (کهف/۵۰) و فرمود: «و جنیان را قبلا از آتشی سوزان آفریدیم» (حجر/۲۷) و فرمود: «ای جماعت جن و انس، اگر توانستید از لایه‌های آسمان و زمین بگذرید، بگذرید؛ [اما] نخواهید گذشت جز با قدرتی [خاص]» (الرحمن/۳۳) و فرمود: «بگو: به من وحی شده که گروهی از جن [به این قرآن] گوش فرا داده، پس [به سوی قوم خود رفته] گفته‌اند: حَقًّا که ما قرآن عجیبی شنیدیم؛ که به سوی [راه] رشد هدایت می‌کند، پس ما بدان ایمان آوردیم و هرگز برای پروردگار خود احدی را شریک نخواهیم ساخت» (جن/۱-۲)

الهدایة الکبری، ص: ۴۳۷

قَالَ الْمُفْضَلُ ... فَأَلْبَانُ؟ قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَسْكَنَ خَلْقَ الْمَاءِ فِي الْبِحَارِ وَالْأَنْهَارِ وَالْأَيْنَابِيعِ وَمَنَاقِعِ الْمَاءِ حَيْثُ كَانَتْ مِنَ الْأَرْضِ وَأَسْكَنَ الْجَانَّ الَّذِي خَلَقَهُ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ فَقَامَتْ فِيهِمُ النَّدْرُ وَالرُّسُلُ وَنَطَقُوا بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ لُغَةً وَآمَرَ إِبْلِيسَ بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ وَالسُّجُودُ هُوَ الطَّاعَةُ لَا الصَّلَاةُ فَ«أَبِي وَاسْتَكْبَرَ» وَقَالَ لَا أَسْجُدُ لِشَيْءٍ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» فَافْتَخَرَ عَلَى آدَمَ وَعَصَى اللَّهَ وَقَاسَ وَيْلَةَ النَّارِ بِالنُّورِ وَظَنَّ أَنَّ النَّارَ أَفْضَلُ وَلَوْ عَلِمَ أَنَّ النَّورَ الَّذِي فِي آدَمَ وَهُوَ الرُّوحُ الَّتِي نَفَخَهَا اللَّهُ فِيهِ كَانَ أَفْضَلَ مِنَ النَّارِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا إِبْلِيسُ لَفَسَدَ قِيَاسُهُ.

قَالَ الْمُفْضَلُ يَا مَوْلَايَ: أَوْ لَيْسَ يُقَالُ إِنَّ إِبْلِيسَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ،

قَالَ بَلَى يَا مُفْضَلُ هُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، لَا الرُّوحَانِيَّةِ وَلَا النُّورَانِيَّةِ، وَلَا سُكَّانِ السَّمَاوَاتِ، وَمَعْنَى مَلَائِكَةٍ هُوَ اسْمٌ وَاحِدٌ فَيُصْرَفُ فَهُوَ مَلِكٌ وَ مَلِكٌ وَ مَمْلُوكٌ هَذَا كُلُّهُ اسْمٌ وَاحِدٌ وَ كَانَ أُمْلَاكُ الْأَرْضِ أَوْ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» وَقَوْلُهُ تَعَالَى: «وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» وَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنْ اسْتِطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَفْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ» وَقَوْلُهُ: «قُلْ أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا»

۳) روایت شده است که یکبار ابوحنیفه [که خود را فقیه می‌دانست و برای مردم فتوا می‌داد] بر امام صادق ع وارد شد و حضرت به او فرمود: نعمان! [= اسم ابوحنیفه، نعمان است] جایی که سخن صریحی از کتاب خدا و یا حدیثی از رسول خدا ص نیابی، [در فتوا دادن] به چه چیزی تکیه می‌کنی؟

گفت: قیاس می‌کنم به آنچه یافته‌ام. [قیاس: یعنی بر اساس مقایسه و مشابهتی که به ذهن می‌رسد حکم چیزی را به چیز دیگری تسری دادن]

فرمود: همانا اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود، پس به خطا رفت؛ هنگامی که خداوند عز و جل به او دستور سجده به آدم داد ولی او گفت: «من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی»؛ و به نظرش رسید که آتش ماده‌ای بلندمرتبه‌تر از گل است، پس این کارش او را در عذاب خوارکننده جاودان ساخت.

نعمان! کدام از این دو پاک‌تر است؟ منی یا ادرار؟  
گفت: منی.

فرمود: اما خداوند عز و جل در مورد ادرار، وضو را قرار داد، اما در مورد منی، غسل را قرار داد، و اگر قرار بود قیاس شود باید در مورد ادرار، غسل را قرار می‌داد.

سپس فرمود: کدام از این دو نزد خداوند اهمیتش بیشتر است؟ زنا یا کُشتن یک نفر؟  
گفت: کُشتن یک نفر.

فرمود: اما خداوند عز و جل برای [اثبات] قتل دو شاهد را لازم دانست و در مورد زنا چهار شاهد را لازم دانست، در حالی که اگر قرار بود قیاس بود باید چهار شاهد را برای قتل قرار می‌داد، چرا که آن عظیم‌تر است.

سپس فرمود: کدام از این دو نزد خداوند اهمیتش بیشتر است؟ نماز یا روزه؟  
گفت: نماز.

فرمود: اما رسول خدا ص به زن حائض دستور داد که روزه‌اش را قضا کند ولی نمازش را قضا نکند، در حالی که اگر قرار بر قیاس بود لازم بود که نمازش را قضا کند.

پس، نعمان! تقوا پیشه کن و قیاس نکن؛ چرا که فردا ما و تو کسی که با ما مخالفت کرده در پیشگاه الهی می‌ایستیم، از ما از سخن‌مان سوال می‌شود و از شما هم از سخن‌تان؛ ما می‌گوییم: «گفتیم خداوند چنین می‌گوید و رسول خدا ص چنین می‌گوید» و تو و طرفدارانت می‌گویید: «به نظرمان چنین رسید و قیاس کردیم» آنگاه خداوند با ما و شما هرچه بخواهد، می‌کند.

دعائم الإسلام (لأبن حیون المغربی، م ۳۶۳)، ج ۱، ص ۹۱



نکته: درباره مخالفت شدید امامان با قیاس، و بویژه برخوردارهای آنها با ابوحنیفه که قیاس می‌کرد، روایات متعددی آمده است از جمله در: الکافی، ج ۱، ص ۵۸، دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۵۳۶، علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۲، علل الشرائع، ج ۱، ص ۸۶،

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَتِيمٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مِيَا ح عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ إِبْلِيسَ قَاسَ نَفْسَهُ بِأَدَمَ فَقَالَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ وَ لَوْ قَاسَ الْجَوْهَرَ الَّذِي خَلَقَ اللَّهُ مِنْهُ أَدَمَ بِالنَّارِ كَانَ ذَلِكَ أَكْثَرَ نُورًا وَ ضِيَاءً مِنَ النَّارِ. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَقِيلِيِّ عَنْ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْفَرَشِيِّ قَالَ: دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا حَنِيفَةَ بَلِّغْنِي أَنَّكَ تَقِيسُ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَا تَقِيسُ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ حِينَ قَالَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ \* فَقَاسَ مَا بَيْنَ النَّارِ وَ الطِّينِ وَ لَوْ قَاسَ نُورِيَّةَ أَدَمَ بِنُورِيَّةِ النَّارِ عَرَفَ فَضْلَ مَا بَيْنَ النُّورَيْنِ وَ صَفَاءَ أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَرِ.

۲. عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ قَالَ: لَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ فِي دِينِ اللَّهِ بَرَاءِيهِ أَوْ يَأْخُذَ فِيهِ بِقِيَاسِهِ وَيُحِبُّ أَصْحَابَ الْكَلَامِ يَقُولُونَ هَذَا يَنْقَاسُ وَ هَذَا لَا يَنْقَاسُ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ حِينَ قَالَ «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» فَرَأَى فِي نَفْسِهِ وَ قَالَ بِشِرْكِهِ إِنَّ النَّارَ أَكْثَرُ قَدْرًا مِنَ الطِّينِ فَفَتَحَ لَهُ بِالْقِيَاسِ أَنْ لَا يَسْجُدَ الْأَعْظَمُ لِلْأَدْنَى فَلَعِنَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ وَ صَيَّرَ شَيْطَانًا مَرِيدًا وَ لَوْ جَازَ الْقِيَاسُ لَكَانَ كُلُّ قَائِسٍ مُخْطِئًا فِي سَعَةِ إِذِ الْقِيَاسِ مِمَّا يَتَمُّ بِهِ الدِّينُ فَلَا حَرَجَ عَلَى أَهْلِ الْخِلَافِ كَأَنْ يَكُونَ وَ أَنْ أَمْرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يَزَلْ مُعْتَدِلًا حَتَّى نَشَأَ فِيهِمُ الْمُؤَلَّدُونَ مِنْ أِبْنَاءِ سَبَائِلِ الْأُمَّمِ فَأَخَذُوا بِالرَّأْيِ وَ الْقِيَاسِ وَ تَرَكُوا سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ ص فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا.

۳. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ قَالَ...

... ثُمَّ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع إِنَّ أَمْرَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يُحْمَلُ عَلَى الْمَقَاسِ وَ مَنْ حَمَلَ أَمْرَ اللَّهِ عَلَى الْمَقَاسِ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ إِنَّ أَوَّلَ مَعْصِيَةٍ ظَهَرَتْ لِلْأَنْبِيَاءِ عَنْ إِبْلِيسَ اللَّعِينِ حِينَ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ مَلَائِكَتَهُ بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ فَسَجَدُوا وَ أَبِي إِبْلِيسَ اللَّعِينِ أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَكَانَ أَوَّلَ كُفْرِهِ قَوْلُهُ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ ثُمَّ قِيَاسُهُ بِقَوْلِهِ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَطَرَدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ جِوَارِهِ وَ لَعَنَهُ وَ سَمَّاهُ رَجِيمًا وَ أَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ لَا يَقِيسُ أَحَدٌ فِي دِينِهِ إِلَّا قَرْنَهُ مَعَ عَدُوِّهِ إِبْلِيسَ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ النَّارِ.

۴. در این کتاب، شیخ صدوق روایات متعددی آورده است:

(۱) أَبِي رَحِمَةَ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَقِيلِيِّ الْفَرَشِيِّ عَنْ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْفَرَشِيِّ رَفَعَ الْحَدِيثَ قَالَ: دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا حَنِيفَةَ بَلِّغْنِي أَنَّكَ تَقِيسُ قَالَ نَعَمْ أَنَا أَقِيسُ قَالَ لَا تَقِيسُ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ حِينَ قَالَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَقَاسَ مَا بَيْنَ النَّارِ وَ الطِّينِ وَ لَوْ قَاسَ نُورِيَّةَ أَدَمَ بِنُورِيَّةِ النَّارِ عَرَفَ الْفَضْلَ مَا بَيْنَ النُّورَيْنِ وَ صَفَاءَ أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَرِ وَ لَكِنْ قَسَ لِي رَأْسَكَ أَخْبَرْنِي عَنْ أَدْنِيكَ مَا لَهْمَا مَرَّتَانِ قَالَ لَا أَدْرِي قَالَ فَأَنْتَ لَا تُحْسِنُ أَنْ تَقِيسَ رَأْسَكَ فَكَيْفَ تَقِيسُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبَرْنِي مَا هُوَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ الْأَذْنَيْنِ مَرَّتَيْنِ لِيَلْمَا يَدْخُلُهُمَا شَيْءٌ إِلَّا مَاتَ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَقَتَلَ ابْنُ أَدَمَ الْهُوَامَ وَ جَعَلَ الشَّفَتَيْنِ عَذْبَتَيْنِ لِيَجِدَ ابْنُ أَدَمَ طَعْمَ الْحُلُوِّ وَ الْمُرِّ وَ جَعَلَ الْعَيْنَيْنِ مَالِحَتَيْنِ لِيَلْمَهُمَا شَحْمَتَانِ وَ لَوْ لَا مُلُوحَتُهُمَا لَدَابَّتَا وَ جَعَلَ الْأَنْفَ بَارِدًا سَائِلًا لِيَلْمَا يَدْخُ فِي الرَّأْسِ دَاءٌ إِلَّا أَخْرَجَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَقَلَ الدَّمَاعُ وَ تَدَوَّدَ.

۲. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زُرْعَةَ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْفَرَشِيِّ عَنْ ابْنِ شُبْرُمَةَ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع فَقَالَ لِأَبِي حَنِيفَةَ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَقِيسِ الدِّينَ بِرَأْيِكَ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ أَمْرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ فَقَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَالَ أ تُحْسِنُ أَنْ تَقِيسَ رَأْسَكَ مِنْ بَدَنِكَ قَالَ لَا قَالَ جَعْفَرُ ع فَأَخْبَرْنِي لِأَيِّ شَيْءٍ جَعَلَ اللَّهُ الْمُلُوحَةَ فِي الْعَيْنَيْنِ وَ الْمَرَارَةَ فِي الْأَذْنَيْنِ وَ الْمَاءَ الْمُنْتِنَ فِي الْمُنْحَرَيْنِ وَ الْعَذُوبَةَ فِي الشَّفَتَيْنِ قَالَ لَا أَدْرِي قَالَ جَعْفَرُ ع لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْعَيْنَيْنِ فَجَعَلَهُمَا شَحْمَتَيْنِ وَ جَعَلَ الْمُلُوحَةَ فِيهِمَا مَنًا مِنْهُ عَلَى ابْنِ أَدَمَ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَدَابَّتَا وَ جَعَلَ الْأَذْنَيْنِ مَرَّتَيْنِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَهَجَمَتِ الدَّوَابُّ وَ أَكَلَتْ دِمَاعَهُ وَ أَكَلَتْ دِمَاعَهُ وَ جَعَلَ الْمَاءَ فِي الْمُنْحَرَيْنِ لِيَصْعَدَ مِنْهُ النَّفْسُ وَ يَنْزِلَ وَ يَجِدُ مِنْهُ الرِّيحَ الطَّيِّبَةَ مِنَ الْحَبِيبَةِ وَ جَعَلَ الْعَذُوبَةَ فِي الشَّفَتَيْنِ لِيَجِدَ ابْنُ أَدَمَ لَذَّةَ طَعْمِهِ وَ مَشْرَبَهُ ثُمَّ قَالَ جَعْفَرُ ع لِأَبِي حَنِيفَةَ أَخْبَرْنِي عَنْ كَلِمَةٍ أَوْ لَهَا شِرْكٌ وَ أَخْرَجَهَا إِيْمَانًا قَالَ لَا أَدْرِي قَالَ هِيَ كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَوْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَانَ إِيْمَانًا ثُمَّ قَالَ جَعْفَرُ ع وَيَحْكُ أَيُّهُمَا أَكْثَرُ قَتَلَ النَّفْسِ أَوْ الرِّزَا قَالَ قَتَلَ النَّفْسِ قَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ

جَلَّ قَدْ قَبِلَ فِي قَتْلِ النَّفْسِ شَاهِدِينَ وَ لَمْ يَقْبَلْ فِي الرِّبَا إِلَّا أَرْبَعَةً ثُمَّ قَالَ عَ أُيُّهُمَا أَعْظَمُ الصَّلَاةُ أَمْ الصَّوْمُ قَالَ الصَّلَاةُ قَالَ فَمَا بَالُ الْحَائِضِ تَقْضِي الصَّيَّامَ وَ لَا تَقْضِي الصَّلَاةَ فَكَيْفَ يَقُومُ لَكَ الْقِيَاسُ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَقِسْ .

(٣) أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَشِيِّ رَفَعَهُ قَالَ: دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا حَنِيفَةَ بَلَّغْنِي أَنْكَ تَقِيسُ قَالَ نَعَمْ أَنَا أَقِيسُ فَقَالَ وَيْلَكَ لَا تَقِسْ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ قَالَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَاسَ مَا بَيْنَ النَّارِ وَ الطِّينِ وَ لَوْ قَاسَ نُورِيَّةُ آدَمَ بِنُورِ النَّارِ عَرَفَ فَضْلَ مَا بَيْنَ النُّورَيْنِ وَ صَفَاءَ أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَرِ وَ لَكِنْ قَسَ لِي رَأْسَكَ مِنْ جَسَدِكَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَذُنَيْكَ مَا لَهُمَا مُرْتَانٍ وَ عَنْ عَيْنَيْكَ مَا لَهُمَا مَالِحَتَانِ وَ عَنْ شَفَتَيْكَ مَا لَهُمَا عَذْبَتَانِ وَ عَنْ أَنْفِكَ مَا لَهُ بَارِدٌ فَقَالَ لَا أَذْرِي فَقَالَ لَهُ أَنْتَ لَا تُحْسِنُ أَنْ تَقِيسَ رَأْسَكَ فَكَيْفَ تَقِيسُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي كَيْفَ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ الْأُذُنَيْنِ مُرْتَيْنِ لِنَلَا يَدْخُلُهُمَا شَيْءٌ إِلَّا مَاتَ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَقَتَلَتِ الدُّوَابُّ ابْنَ آدَمَ وَ جَعَلَ الْعَيْنَيْنِ مَالِحَتَيْنِ لِأَنَّهُمَا شَحْمَتَانِ وَ لَوْ لَا مَلُوحَتُهُمَا لَدَابَّتَا وَ جَعَلَ الشَّفَتَيْنِ عَذْبَتَيْنِ لِيَجِدَ ابْنُ آدَمَ طَعْمَ الْعُلُوبِ وَ الْمُرِّ وَ جَعَلَ الْأَنْفَ بَارِدًا سَائِلًا لِنَلَا يَدَعُ فِي الرَّأْسِ دَاءً إِلَّا أَخْرَجَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَقَلَّ الدَّمَاعُ وَ تَدَوَّدَ .

(٤) وَ قَالَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ رَوَاهُ مُعَاذُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ بَشِيرِ بْنِ يَحْيَى الْعَامِرِيِّ عَنْ ابْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ النُّعْمَانُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَرَحَبَ بِنَا وَ قَالَ يَا ابْنَ أَبِي لَيْلَى مَنْ هَذَا الرَّجُلُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَهُ رَأْيٌ وَ نَظَرٌ وَ نِقَادٌ قَالَ فَلَعَلَّهُ الَّذِي يَقِيسُ الْأَشْيَاءَ بِرَأْيِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا نُعْمَانُ هَلْ تُحْسِنُ تَقِيسَ رَأْسَكَ قَالَ لَا قَالَ فَمَا أَرَاكَ تُحْسِنُ تَقِيسَ شَيْئًا وَ لَا تَهْتَدِي إِلَّا مِنْ عِنْدِ غَيْرِكَ فَهَلْ عَرَفْتَ مِمَّا الْمُلُوحَةُ فِي الْعَيْنَيْنِ وَ الْمَرَارَةُ فِي الْأُذُنَيْنِ وَ الْبُرُودَةُ فِي الْمُنْخَرَيْنِ وَ الْعُدُوبَةُ فِي الْفَمِّ قَالَ لَا قَالَ فَهَلْ عَرَفْتَ كَلِمَةً أَوْ لَهَا كُفْرٌ وَ آخِرُهَا إِيْمَانٌ قَالَ لَا قَالَ ابْنُ لَيْلَى قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا تَدَعْنَا فِي عَمَى مِمَّا وَصَفْتَ لَنَا قَالَ نَعَمْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ عَيْنِي ابْنَ آدَمَ عَلَى شَحْمَتَيْنِ فَجَعَلَ فِيهَا الْمُلُوحَةَ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَدَابَّتَا وَ لَمْ يَقَعْ فِيهِمَا شَيْءٌ مِنَ الْقَذَى إِلَّا أَذَابَهُمَا وَ الْمُلُوحَةُ تَلْفِظُ مَا يَقَعْ فِي الْعَيْنَيْنِ مِنَ الْقَذَى وَ جَعَلَ الْمَرَارَةَ فِي الْأُذُنَيْنِ حِجَابًا لِلدَّمَاعِ فَلَيْسَ مِنْ دَابَّةٍ تَقَعُ فِي الْأُذُنَيْنِ إِلَّا التَّمَسَّتِ الْخُرُوجَ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَوَصَلَتْ إِلَى الدَّمَاعِ وَ جَعَلَ الْبُرُودَةَ فِي الْمُنْخَرَيْنِ حِجَابًا لِلدَّمَاعِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَسَالَ الدَّمَاعُ وَ جَعَلَ اللَّهُ الْعُدُوبَةَ فِي الْفَمِّ مَنًّا مِنَ اللَّهِ عَلَى ابْنِ آدَمَ لِيَجِدَ لَذَّةَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَ أَمَّا كَلِمَةُ أَوْ لَهَا كُفْرٌ وَ آخِرُهَا إِيْمَانٌ فَقَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَوْ لَهَا كُفْرٌ وَ آخِرُهَا إِيْمَانٌ ثُمَّ قَالَ يَا نُعْمَانُ إِيَّاكَ وَ الْقِيَاسَ فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ آبَائِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ قَاسَ شَيْئًا مِنَ الدِّينِ بِرَأْيِهِ قَرَنَهُ اللَّهُ مَعَ إِبْلِيسَ فِي النَّارِ فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ قَاسَ حِينَ قَالَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَادْعُوا الرَّأْيَ وَ الْقِيَاسَ وَ مَا قَالَ قَوْمٌ لَيْسَ لَهُ فِي دِينِ اللَّهِ بُرْهَانٌ فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ لَمْ يُوضَعْ بِالْأَرَاءِ وَ الْمَقَاسِ .

(٥) حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زُهَيْرِ بْنِ شَيْبِ بْنِ أَنَسٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ غُلَامٌ مِنْ كِنْدَةَ فَاسْتَفْتَاهُ فِي مَسْأَلَةٍ فَأَفْتَاهُ فِيهَا فَعَرَفْتُ الْغُلَامَ وَ الْمَسْأَلَةَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي حَنِيفَةَ فَإِذَا ذَاكَ الْغُلَامُ بَعِيْنِهِ يَسْتَفْتِيهِ فِي تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ بَعِيْنَهَا فَأَفْتَاهُ فِيهَا بِخِلَافِ مَا أَفْتَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ يَا أَبَا حَنِيفَةَ إِنِّي كُنْتُ الْعَامَ حَاجًّا فَأَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ مُسَلِّمًا عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ هَذَا الْغُلَامَ يَسْتَفْتِيهِ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بَعِيْنَهَا فَأَفْتَاهُ بِخِلَافِ مَا أَفْتَيْتُهُ فَقَالَ وَ مَا يَعْلَمُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَنَا أَعْلَمُ مِنْهُ أَنَا لَقِيتُ الرَّجَالَ وَ سَمِعْتُ مِنْ أَقْوَاهِمُ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ صُحْفِيُّ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنَ الْكُتُبِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَ اللَّهُ لَأُحْجَنُّ وَ لَوْ حُبُوا قَالَ فَكُنْتُ فِي طَلَبِ حِجَّةٍ فَجَاءَنِي حِجَّةٌ فَحَجَجْتُ فَأَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ فَحَكَيْتُ لَهُ الْكَلَامَ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ أَمَا فِي قَوْلِهِ إِيَّيْ صُحْفِيُّ فَقَدْ صَدَقَ قَرَأْتُ صُحْفَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى فَقُلْتُ وَ مَنْ لَهُ بِمِثْلِ تِلْكَ الصُّحْفِ قَالَ فَمَا لَبِثْتُ أَنْ طَرَقَ الْبَابَ طَارِقٌ وَ كَانَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ الْغُلَامُ انظُرْ مَنْ ذَا فَرَجَعَ الْغُلَامُ فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ قَالَ أَدْخَلَهُ فَدَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَرَدَّ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَ تَأْذُنُ لِي فِي الْقُعُودِ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَصْحَابِي يُحَدِّثُهُمْ وَ لَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ النَّائِيَةُ وَ النَّائِلَةُ فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ فَجَلَسَ أَبُو حَنِيفَةَ مِنْ غَيْرِ إِذْنِهِ فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ جَلَسَ النَّفَتْ إِلَيْهِ فَقَالَ أَيْنَ أَبُو حَنِيفَةَ فَقِيلَ هُوَ ذَا أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَقَالَ أَنْتَ فِقِيهِ أَهْلِ الْعِرَاقِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فِيمَا تُفْتِيهِمْ قَالَ بَكْتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ص قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ تَعْرِفُ كِتَابَ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ تَعْرِفُ النَّاسِيخَ وَ الْمَنْسُوخَ قَالَ نَعَمْ قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَقَدْ ادَّعَيْتَ عِلْمًا وَ يِلْكَ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ الْكِتَابِ الَّذِينَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ وَ يِلْكَ وَ لَا هُوَ إِلَّا عِنْدَ الْخَاصِّ مِنْ ذُرِّيَةِ نَبِيِّنَا ص مَا وَرَثَكَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا فَإِنْ كُنْتُ كَمَا تَقُولُ وَ لَسْتُ كَمَا تَقُولُ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ أَيْنَ ذَلِكَ مِنَ الْأَرْضِ قَالَ أَحْسَبُهُ مَا بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ تَعْلَمُونَ أَنَّ النَّاسَ يَقْطَعُ عَلَيْهِمْ بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَ مَكَّةَ فَتُوْحَدُ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا يُؤْمِنُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ يَقْتُلُونَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَسَكَتَ أَبُو حَنِيفَةَ فَقَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا أَيْنَ ذَلِكَ مِنَ الْأَرْضِ قَالَ الْكَعْبَةُ قَالَ أَ فَتَعْلَمُ أَنَّ الْحَجَّاجَ بْنَ يُوسُفَ حِينَ وَضَعَ

وَ قَدْ رَوَيْنَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ص أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي حَنِيفَةَ وَ قَدْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ لَهُ يَا نُعْمَانُ مَا الَّذِي تَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فِيمَا لَمْ تَجِدْ فِيهِ نَصًّا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا خَبْرًا عَنِ الرَّسُولِ ص؟ قَالَ أَيْسُهُ عَلَيَّ مَا وَجَدْتُ مِنْ ذَلِكَ. قَالَ لَهُ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسَ فَأَخْطَأَ إِذْ أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ ع فَقَالَ «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» فَرَأَى أَنَّ النَّارَ أَشْرَفُ عُضْرًا مِنَ الطِّينِ فَخَلَدَهُ ذَلِكَ فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ أَيْ نُعْمَانُ أَيُّهُمَا أَطْهَرُ الْمَنِيِّ أَمْ الْبَوْلُ قَالَ الْمَنِيُّ قَالَ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْبَوْلِ الْوَضُوءَ وَ فِي الْمَنِيِّ الْغُسْلَ وَ لَوْ كَانَ يُحْمَلُ عَلَى الْقِيَاسِ لَكَانَ الْغُسْلُ فِي الْبَوْلِ وَ أَيُّهُمَا أُعْظِمُ عِنْدَ اللَّهِ الزَّيْنَاءُ أَمْ قَتْلُ النَّفْسِ قَالَ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي قَتْلِ النَّفْسِ شَاهِدَيْنِ وَ فِي الزَّيْنَاءِ أَرْبَعَةً وَ لَوْ كَانَ عَلَى الْقِيَاسِ لَكَانَ الْأَرْبَعَةُ الشُّهَدَاءُ فِي الْقَتْلِ لِأَنَّهُ أُعْظِمُ وَ أَيُّهُمَا أُعْظِمُ عِنْدَ اللَّهِ الصَّلَاةُ أَمْ الصَّوْمُ قَالَ الصَّلَاةُ قَالَ فَقَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَائِضَ أَنْ تَقْضِيَ الصَّوْمَ وَ لَا تَقْضِيَ الصَّلَاةَ وَ لَوْ كَانَ عَلَى الْقِيَاسِ لَكَانَ الْوَأَجِبُ أَنْ تَقْضِيَ الصَّلَاةَ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا نُعْمَانُ وَ لَا تَقِسْ فَإِنَّا نَقِفُ غَدًا نَحْنُ وَ أَنْتَ وَ مَنْ خَالَفَنَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَيَسْأَلُنَا عَنْ قَوْلِنَا وَ يَسْأَلُكُمْ عَنْ قَوْلِكُمْ فَانْقُورُوا قُلْنَا قَالَ اللَّهُ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَ تَقُولُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ رَأَيْنَا وَ قِسْنَا فَيَفْعَلُ اللَّهُ بِنَا وَ بِكُمْ مَا يَشَاءُ.

۴) اسحاق بن حریر می گوید: امام صادق ع از من پرسید: شیعیان در مورد سخن ابلیس که گفت: «مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی» چه نظری دارند؟  
گفتم: فدایت شوم! این را گفته است و خداوند در کتابش از او نقل کرده.

فرمود: اسحاق! ابلیس - لعنه الله علیه - دروغ گفت؛ خداوند او را هم از گل آفریده بود؛ خداوند می فرماید «او [خدا] کسی است که برای شما از درخت سبز آتش قرار داد که شما از آن شعله برمی افروزید» خداوند وی را از آن آتش آفرید و آن آتش از درخت بود و درخت هم اصلش از گل است.

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۴۵

الْمُنْجِنِيقَ عَلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ فِي الْكَعْبَةِ فَفَتَلَهُ كَانَ أَمِنًا فِيهَا قَالَ فَسَكَتَ ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا أَبَا حَنِيفَةَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْءٌ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ لَمْ تَأْتِ بِهِ الْأَنْبَاءُ وَ السُّنَّةُ كَيْفَ تَصْنَعُ فَقَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَقْبِسُ وَ أَعْمَلُ فِيهِ بِرَأْيِي قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسَ الْمَلْعُونُ قَاسَ عَلَيَّ رَبَّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَقَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَسَكَتَ أَبُو حَنِيفَةَ فَقَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ أَيُّمَا أَرْجَسُ الْبَوْلُ أَوِ الْجَنَابَةُ فَقَالَ الْبَوْلُ فَقَالَ فَمَا بَالُ النَّاسِ يَغْتَسِلُونَ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ لَا يَغْتَسِلُونَ مِنَ الْبَوْلِ فَسَكَتَ - فَقَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ أَيُّمَا أَفْضَلُ الصَّلَاةُ أَمْ الصَّوْمُ قَالَ الصَّلَاةُ قَالَ فَمَا بَالُ الْحَائِضِ تَقْضِي صَوْمَهَا وَ لَا تَقْضِي صَلَاتَهَا فَسَكَتَ فَقَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ أُمٌّ وَ وَلَدٌ وَ لَهُ مِنْهَا ابْنَةٌ وَ كَانَتْ لَهُ حُرَّةٌ لَا تِلْدٌ فَزَارَتْ الصَّبِيَّةُ بِنْتُ أُمِّ الْوَالِدِ أَبَاهَا فَقَامَ الرَّجُلُ بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ صَلَاةِ الْفَجْرِ فَوَاقَعَ أَهْلَهُ الَّتِي لَا تِلْدَ وَ خَرَجَ إِلَى الْحَمَامِ فَارَادَتْ الْحُرَّةُ أَنْ تَكِيدَ أُمَّ الْوَالِدِ وَ ابْتَهَتْهَا عِنْدَ الرَّجُلِ فَقَامَتْ إِلَيْهَا بِحَرَارَةٍ ذَلِكَ الْمَاءِ فَوَقَعَتْ عَلَيْهَا وَ هِيَ نَائِمَةٌ فَعَالَجَتْهَا كَمَا يُعَالِجُ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فَعَلَقَتْ أَيْ شَيْءٍ عِنْدَكَ فِيهَا قَالَ لَا وَ اللَّهُ مَا عِنْدِي فِيهَا شَيْءٌ فَقَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ فَزَوَّجَهَا مِنْ مَمْلُوكٍ لَهُ وَ غَابَ الْمَمْلُوكُ فَوُلِدَ لَهُ مِنْ أَهْلِهِ مَوْلُودٌ وَ وُلِدَ لِلْمَمْلُوكِ مَوْلُودٌ مِنْ أُمِّ وَ وَلَدٌ لَهُ فَسَقَطَ الْبَيْتُ عَلَى الْجَارِيَتَيْنِ وَ مَاتَ الْمَوْلَى مِنَ الْوَارِثِ فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا وَ اللَّهُ مَا عِنْدِي فِيهَا شَيْءٌ فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّ عِنْدَنَا قَوْمًا بِالْكَوْفَةِ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ تَأْمُرُهُمْ بِالْبِرَاءَةِ مِنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ فَقَالَ وَيْلَكَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَمْ يَكُنْ هَذَا مَعَاذَ اللَّهِ فَقَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ يُعْظَمُونَ الْأَمْرَ فِيهِمَا قَالَ فَمَا تَأْمُرُنِي قَالَ تَكْتَسِبُ إِلَيْهِمْ قَالَ بِمَاذَا قَالَ تَسْأَلُهُمُ الْكَفَّ عَنْهُمَا قَالَ لَا يُطِيعُونِي قَالَ بَلَى أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِذَا كُنْتُ أَنْتَ الْكَاتِبُ وَ أَنَا الرَّسُولُ أَطَاعُونِي قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ أَيْبَتُ إِلَّا جَهْلًا كَمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْكُوفَةِ مِنَ الْفَرَسِخِ قَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ مَا لَا يُحْصَى فَقَالَ كَمْ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ قَالَ لَا شَيْءَ قَالَ أَنْتَ دَخَلْتَ عَلَيَّ فِي مَنْزِلِي فَاسْتَأْذَنْتَ فِي الْجُلُوسِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ أَذَنْ لَكَ فَجَلَسْتَ بَعِيرٍ إِذْنِي خِلَافًا عَلَيَّ كَيْفَ يُطِيعُونِي أَوْلَيْكَ وَ هُمْ هُنَاكَ وَ أَنَا هَاهُنَا قَالَ فَجَبَلَ رَأْسَهُ وَ خَرَجَ وَ هُوَ يَقُولُ أَغْلَمَ النَّاسِ وَ لَمْ نَرَهُ عِنْدَ عَالِمٍ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الْحَضْرَمِيُّ جُعِلْتُ فِدَاكَ الْجَوَابُ فِي الْمَسْأَلَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ سِيرُوا فِيهَا لَيْلِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ فَقَالَ مَعَ قَائِمِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَمَا قَوْلُهُ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا فَمَنْ بَاتِعَهُ وَ دَخَلَ مَعَهُ وَ مَسَحَ عَلَيَّ يَدِهِ وَ دَخَلَ فِي عَقْدِ أَصْحَابِهِ كَانَ آمِنًا.

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَرْبِزٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكَ فِي قَوْلِ إِبْلِيسَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَدْ قَالَ ذَلِكَ وَ ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ قَالَ كَذَبَ إِبْلِيسُ لَعْنَهُ اللَّهُ يَا إِسْحَاقُ مَا خَلَقَهُ اللَّهُ إِلَّا مِنْ طِينٍ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ اللَّهُ: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا- فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ» خَلَقَهُ اللَّهُ مِنْ تِلْكَ النَّارِ وَ النَّارُ مِنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ الشَّجَرَةُ أَصْلُهَا مِنْ طِينٍ.

این روایات هم قابل توجه است که برای رعای اختصار در کانال نیارودم:

(۵) الْمُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ فَقَالَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ وَ لَوْ عَلِمَ إِبْلِيسُ مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي آدَمَ لَمْ يَفْتَخِرْ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِنَ النُّورِ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنَ النَّارِ وَ خَلَقَ الْجِنَّ صِنْفًا مِنَ الْجَانِّ مِنَ الرِّيحِ وَ خَلَقَ صِنْفًا مِنَ الْجِنِّ مِنَ الْمَاءِ وَ خَلَقَ آدَمَ مِنْ صَفْحَةِ الطِّينِ ثُمَّ أُجْرِيَ فِي آدَمَ النُّورُ وَ النَّارُ وَ الرِّيحُ وَ الْمَاءُ فَالِنُّورِ أَبْصَرَ وَ عَقَلَ وَ فَهِمَ وَ بِالنَّارِ أَكَلَ وَ شَرِبَ وَ لَوْ لَا أَنَّ النَّارَ فِي الْمَعِدَةِ لَمْ تَطْحَنِ الْمَعِدَةُ الطَّعَامَ وَ لَوْ لَا أَنَّ الرِّيحَ فِي جَوْفِ ابْنِ آدَمَ يُلْهَبُ نَارَ الْمَعِدَةِ لَمْ يَلْتَهَبْ وَ لَوْ لَا أَنَّ الْمَاءَ فِي جَوْفِ ابْنِ آدَمَ يُطْفِئُ حَرَّ نَارِ الْمَعِدَةِ لَأُحْرِقَتِ النَّارُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ فَجَمَعَ اللَّهُ ذَلِكَ فِي آدَمَ الْخَمْسَ الْخِصَالَ وَ كَانَتْ فِي إِبْلِيسَ خَصْلَةٌ فَافْتَخَرَ بِهَا عَلَى آدَمَ عَ الإِخْتِصَاصِ (للمفيد)، ص ۱۰۹

(۶) عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كَانَ مَوْلَانَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَ جَالِسًا فِي الْحَرَمِ وَ حَوْلَهُ عِصَابَةٌ مِنْ أَوْلِيَائِهِ إِذْ أَقْبَلَ طَاوُسٌ الْيَمَانِيُّ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ثُمَّ قَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَ أَ تَأْذُنُ لِي فِي السُّؤَالِ؟ فَقَالَ أَذِنَّا لَكَ فَسَلْ قَالَ أَخْبِرْنِي مَتَى هَلَكَ ثُلُثُ النَّاسِ قَالَ وَهَمْتَ يَا شَيْخُ أَرَدْتَ أَنْ تَقُولَ مَتَى هَلَكَ رُبُعُ النَّاسِ وَ ذَلِكَ يَوْمَ قَتْلِ قَابِيلَ هَابِيلَ كَانُوا أَرْبَعَةَ آدَمَ وَ حَوَاءَ وَ قَابِيلُ وَ هَابِيلُ فَهَلَكَ رُبُعُهُمْ فَقَالَ أَصَبْتَ وَ وَهَمْتَ أَنَا فَأَيُّهُمَا كَانَ أَبًا لِلنَّاسِ الْقَاتِلُ أَوِ الْمَقْتُولُ؟ قَالَ لَا وَاحِدٌ مِنْهُمَا بَلْ أَبُوهُمُ شَيْثُ بْنُ آدَمَ فَقَالَ فَلِمَ سُمِّيَ آدَمَ آدَمَ-؟ قَالَ لِأَنَّهُ رَفَعَتْ طِينَتُهُ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ السُّفْلَى قَالَ وَ لِمَ سُمِّيَتْ حَوَاءُ حَوَاءَ- قَالَ لِأَنَّهَا خَلَقَتْ مِنْ ضِلْعٍ حَتَّى يَعْغِي ضِلْعَ آدَمَ قَالَ فَلِمَ سُمِّيَ إِبْلِيسُ إِبْلِيسَ؟ قَالَ لِأَنَّهُ أَبْلَسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَا يَرْجُوها قَالَ فَلِمَ سُمِّيَ الْجِنُّ جِنًّا؟ قَالَ لِأَنَّهُمْ اسْتَجَنُّوا فَلَمْ يَرَوْا قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ كَذْبِهِ كَذِبَتْ مَنْ صَاحِبُهَا؟ قَالَ إِبْلِيسُ حِينَ قَالَ- أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ...

الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۲، ص ۳۲۹

تدبر

(۱) «قال ما منعك ألا تسجد إذ أمرتك قال أنا خيرٌ منه خلقتني من نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»:

شیطان توانسته بود با عباداتش تا حدی بالا رود که در زمره فرشتگان قرار گیرد تا حدی که فرشتگان او را از خود تمییز ندهند. (جلسه ۲۲۴، حدیث ۲) خدا به فرشتگان دستور داد بر آدم سجده کنند که این سجده به معنای این بود که از در اطاعت برآیند و مطیع انسان باشند (حدیث ۲) اما شیطان نپذیرفت. یعنی او حاضر نشد دستور خدا را اطاعت کند و در اطاعت از انسان باشد، چرا که خود را برتر می‌دید؛ و این خودبرتربینی‌اش را با استدلالی بیان کرد که کاملاً کوتاه‌بینی وی را نشان می‌دهد:

او «از آتش بودن» خود، و «از گل بودن» انسان را بهانه کرد؛ در حالی که:

- خدا مادام که انسان هنوز از گل بود، دستور سجده نداد و فرمود «بر این موجود از گل درست شده، سجده کنید»؛ بلکه فرمود «این را از گل درست کردم، اما وقتی از روح خود در او دمیدم بر او سجده کنید» (حجر ۲۹؛ ص ۷۲) و

ابلیس نورانیت ویژه انسان که او را برتر از نار (آتش) قرار می‌دهد ندید (حدیث ۲) و آدمی را فقط در حد «از گل بودن» دید.

- آتشی که ابلیس از او درست شده، از درختی است که آن هم سابقه‌ای در گل بودن دارد (حدیث ۴)
- استدلالش، ضعیف‌ترین مدل استدلال است (استدلال تمثیلی که صرفاً بر اساس مشابَهت ظاهری حکم می‌کند) (حدیث ۳)
- بیانش حاوی مغالطه «استدلال از طریق منشأ» بود. (منشأ و خاستگاه اولیه چیزی تنها معیار قضاوت درباره آن چیز است. نمونه‌ای از این مغالطه: الف شاگرد ب بوده، ج شاگرد د بوده، ب از د بوده؛ پس الف از ج بالاتر است)

### ثمره اخلاقی

خودبزرگ‌بینی چنان رذیله‌ای است که چشم فرد را نسبت به واقعیت کاملاً کور می‌کند تا حدی که شخص حاضر می‌شود با سخیف‌ترین استدلال‌ها و مغالطات در مقابل خدا بایستد!

(۲) «قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أُمِرْتُكَ»:

نفرمود «چرا سجده نکردی؟» بلکه فرمود «چه چیزی مانع شد تا سجده نکنی؟» در واقع ریشه سجده نکردن را نشان داد:

یعنی اگر کسی به دستورات الهی تن نمی‌دهد و در مقابل دستورات الهی می‌ایستد، مانعی در او وجود دارد.

قبل از اینکه در معرض امتحان الهی قرار بگیریم، بکوشیم موانع وجودی مان را بشناسیم و رفع کنیم تا شیطان نشویم!

(۳) «قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أُمِرْتُكَ قَالَ ... خَلَقْتَنِي ...»:

شیطان در مقابل دستور مستقیم خدا در سجده کردن ایستاد و در مقام چرایی کارش، به خالقیت خدا تمسک جست:

یعنی شیطان خالق بودن خدا را - حتی در مورد خودش - قبول داشت (خَلَقْتَنِي) و حتی آن را مبنای استدلال خود قرار داد، اما خود را ملزم به اطاعت از دستور خدا نمی‌دید؛ و خدا او را کافر خواند (بقره/۳۴؛ ص/۷۴).

پس، مساله اصلی در خداباوری که ایمان و کفر را رقم می‌زند، اعتقاد به خالقیت خدا نیست؛ بلکه قبول ربوبیت تشریحی خدا و لزوم اطاعت از خداست.

یعنی

کسانی که خدا را به عنوان خالق قبول دارند، و حتی در بیاناتشان بر آن تاکید می‌ورزند، اما خود را ملزم به پیروی از

دستورات خدا نمی‌دانند و با گمانه‌زنی‌های خود - چه بسا با استدلال‌های خدااورانه!- در مقابل دستورات الهی بهانه‌تراشی

می‌کنند، و تخلف از دستورات خدا را منطقی‌تر می‌پندارند، نه فقط کافر، بلکه حقیقتاً شیطان‌اند.

(۴) «... خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»:

ابلیس، انسان را در حد موجودی ساخته شده از «گل» دید و به مخالفت با دستورات خدا درباره انسان پرداخت؛ امری که

اساس نگرش اومانیستی دوره مدرن را تشکیل می‌دهد

### نکته تخصصی انسان‌شناختی

چنانکه قبلاً اشاره شد مهمترین اشکال نظریه‌تطور انواع (تئوری تکامل داروینی)، این نیست که سابقه‌ای خاکی برای

انسان نشان می‌دهد و می‌کوشد ردپای موجودات را از خاک تا انسان تعقیب کند، بلکه مهمترین اشکالش در این است که این

تئوری زیست‌شناختی به یک ایدئولوژی تبدیل شده به حدی که در مقام انسان‌شناسی اصرار دارند که انسان را منحصر به این سابقه کنند و بُعد روحی انسان به عنوان یک حقیقت متعالی الهی را انکار کنند.

در واقع، ابلیس امروزه توانسته همان دیدگاه خود درباره انسان را در جهان گسترش دهد و نام علم بر آن نهد و هر شناختی که حقیقت ماورایی انسان را جدی بگیرد، با انواع ترفندها و برچسب‌زنی‌ها از میدان بدر کند و بدین ترتیب، همچون خودش، انسانها را به مخالفت با دستورات الهی بکشاند.

تاسف‌بارتر اینکه این نگاه کاملاً ضد انسانی نام «اومانیسیم: انسان‌گرایی» به خود گرفته است و انکار مقام خلیفه‌اللهمی انسان به عنوان احترام و ارزش به انسان معرفی می‌شود!!!

(۵) «مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدًا؟ ... أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ...»

علامه طباطبایی با استناد به این آیه می‌فرماید:

ریشه تمام گناهان، که در همین اولین گناهی که در عالم رخ داد نهفته است، همین «منیت» و خودخواهی‌ای است که شخص برای «من» در مقابل خدا جایگاهی قرار دهد. بویژه پاسخ ابلیس بخوبی این غلبه «منیت» را در او نشان می‌دهد. وقتی سوال می‌شود «چه چیزی مانع شد تا سجده نکردی» طبیعتاً باید چنین پاسخ می‌داد که «آنچه مانع شد سجده نکنم این بود که من بهتر از اویم»؛ اما به جای این، فقط همین را گفت که «من بهترم» یعنی فقط به ابراز منیت بسنده کرد و این نشان می‌دهد که این تکبر او بیش و پیش از آنکه تکبر بر آدم باشد، تکبرورزی در مقابل خود خداوند است.

شاهدش هم اینکه در جای دیگر می‌فرماید که «او سجده نکرد و از دستور پروردگارش سرپیچی کرد» نه اینکه «او سجده نکرد و از خضوع بر آدم سرپیچی کرد» «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (کهف/۵۰) (المیزان، ج ۸، ص ۲۶-۲۷) چنانکه در همین آیه هم بر «إِذْ أَمَرْتُكَ: هنگامی که به تو امر کردم» تاکید شده است. (تفسیر نور، ج ۴، ص ۲۸)

۲۳۳) سوره اعراف (۷) آیه ۱۳ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ۱۳۹۵/۸/۱۷

ترجمه

فرمود: پس، از آنجا هبوط کن، که تو را نرسد در آنجا تکبر بورزی، پس بیرون رو! یقیناً تو از خوارشدگانی!

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«اهبط»: درباره ماده «هبط» در [جلسه ۲۲۶](#) توضیح داده شد.

«تتكبر»: از ماده «کبر» به معنای «بزرگی» و نقطه مقابل «صغر» (کوچکی) می‌باشد؛ و این دو کلمه متضایف هستند، یعنی همواره در نسبت با همدیگر سنجیده می‌شوند، (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۶) و دو مفهومی هستند که همواره در نسبت با امور دیگر مطرح می‌گردند، برخلاف «عظمت» و «حقارت» که درباره خود شیء به خودی خود و صرف نظر از مقایسه آن با چیزی دیگر به کار می‌روند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۱۷) بدین معنا که وقتی می‌گوییم چیزی «کبیر» است آن را در نسبت با چیز دیگری در نظر گرفته‌ایم که این از آن بزرگتر است؛ اما وقتی می‌گوییم چیزی «عظیم» است به عظمت خود آن شیء و بزرگی فی نفسه آن توجه کرده‌ایم. در زبان فارسی برای هر دو از کلمه «بزرگ» استفاده می‌کنیم.

در تفاوت معنایی این ماده با کلمات نزدیک به آن گفته‌اند: «کبیر» در مقام مقایسه به دیگری است؛ اما «عظیم» به بزرگی به‌خودی خود (فی نفسه) توجه می‌شود (مانند عظیم الشان)؛ و «جلیل» (یا أجل) عظمتی است که حمد و ثنای مخاطب را برمی‌انگیزد؛ و «هیبت» در جایی است که عظمت شخص در مخاطب خود اثری می‌گذارد که امکان هرگونه هجوم و تعرضی را از جانب مخاطب منتفی می‌سازد (الفروق فی اللغة، ص ۱۷۷-۱۷۸)

باب «تفعّل» برای مطاوعه (قبول یک حالت) به کار می‌رود، پس «تکبر» به معنای حالت بزرگی به خود گرفتن است؛ و باب «استفعال» برای طلب کردن یک وضعیت به کار می‌رود، پس «استکبار» به معنای بزرگی را برای خود طلب کردن است؛ و لذا راغب اصفهانی توضیح داده که: سه کلمه «کبر» و «تکبر» و «استکبار» به لحاظ معنایی نزدیک به هم هستند؛ چرا که «کبر» هم حالتی است که در آن حالت شخص خود را بزرگتر از دیگران می‌بیند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۶). البته ایشان هر یک از تکبر و استکبار را به دو معنای خوب و بد تقسیم کرده است؛ اما ظاهراً این تقسیم به لحاظ معنای کلمه نباشد بلکه به خاطر مصادیق آن است؛ یعنی در مورد خدا چون واقعاً خداوند از همه بزرگتر است و بزرگی شایسته وی است، «تکبر» جزء صفات کمالی خداوند قلمداد می‌شود و در قرآن کریم او «متکبر» معرفی شده است (حشر/۲۳) اما چون غیر خدا هیچکسی بزرگی‌ای از خود ندارد و همه مخلوقات بنده خدایند و جا دارد که در برابر خالقشان تواضع کنند، «تکبر» برای غیر خدا یک نقصیه محسوب می‌شود (زیرا نوعی دروغ است: کسی که واقعاً بزرگ نیست، خود را بزرگ می‌نمایاند) و تکبرورزی در مورد غیر خداوند مذمت شده است.

«الصَّاعِرِينَ» اسم فاعل از ماده «صغر» (کوچکی) است. «صِغْرٌ» نقطه مقابل «کِبَرٌ» و «صغیر: کوچک» در مقابل «کبیر: بزرگ» است؛ و «صاغر» کسی است که حقارت و پستی را قبول کرده و به این تحقیرش کنند راضی شده باشد (معجم المقاییس اللغة، ج ۳، ص ۲۹۰). برخی توضیح داده‌اند که اگر این کلمه در وزن «صَغْرٌ، يَصْغُرُ، صَغَرًا» و یا «صَغْرٌ، يَصْغُرُ، صِغْرًا» باشد کلمه «صغیر» از آن ساخته می‌شود به معنای «کوچک» و جمع آن «صغار» است و تعبیر «صِغْرُ سِنٍ» از همین باب است. اما اگر در وزن «صَغْرٌ، يَصْغُرُ، صَغَارًا» و یا «صِغْرٌ، يَصْغُرُ، صِغْرًا» قرار بگیرد، کلمه «صاغر» از آن درست می‌شود که به معنای کسی است که ذلت و خواری را پذیرفته است. (معجم المعانی الجامع، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۸۵)

#### حدیث

۱) امیرالمومنین ع «خطبه قاصعه» را چنین آغاز کرده‌اند:

سپاس خدای را که لباس عزّت و کبریاء در پوشید و آن دو را برای خود، و نه برای مخلوقات خود، برگزید؛ و آن را قرقگاه و حریم خود فرمود و بر دیگران حرام نمود و آن دو را برای جلالت خود قرار داد؛ و هرکس از بندگانش را که به طمع آن به نزاع با خدا برخاست لعنت کرد. پس فرشتگان مقرب خود را بدان بیازمود، تا فروتنان را از گردنکشان جدا کند. پس خدای سبحان در حالی که بدانچه نهان است در دلها ی همگان و در پرده‌های غیب پنهان، دانا بود، فرمود: «همانا می‌آفرینم آدمی از گل، پس چون آن را راست و درست کردم، و از روح خود در آن دمیدم، بیفتید برای او سجده کنان. پس سجده کردند فرشتگان همگی شان، جز شیطان» که خودخواهی او را فرا گرفت و به آفرینش خویش بر آدم نازید و به اصل خود [که آتش است] بر او تعصب ورزید. پس دشمن خدا [شیطان] پیشوای متعصبان است، و پیشرو مستکبران، پایه عصبیت را نهاد، و بر سر لباس کبریایی با خدا در افتاد. خواست رخت عزّت را در بر کند، و لباس خواری را از تن برآورد.

نمی بینید چگونه خدایش به خاطر تکبرورزی، او را کوچک ساخت، و به سبب بلندپروازی به فرودش انداخت، در دنیا او را براند، و برای وی در آخرت آتش افروخته آماده گرداند؟

و اگر خدا می خواست آدم را از نوری بیافریند که فروغ آن دیده‌ها را برباید، و زیبایی آن بر خردها غالب آید، با بویی خوش چنانکه نفسها را تازه نماید، چنین می کرد؛ و اگر چنین می کرد، گردنها برابر او خم بود و کار آزمایش بر فرشتگان آسان هم، لیکن خدای سبحان آفریدگان خود را به پاره‌ای از آنچه اصل آن را نمی دانند، می آزماید تا فرمانبردار از نافرمان پدید آید و تا خوی استکباری را از آنان بزداید، و خودبزرگ بینی را از ایشان دور نماید.

پس، از آنچه خدا به شیطان کرد پند گیرید، که کردار دراز مدت او را باطل گرداند و کوشش فراوان او بی ثمر ماند به خاطر ساعتی تکبرورزی، در حالی که او شش هزار سال با پرستش خدا زیست، از سالیان دنیا یا آخرت؟ دانسته نیست. و پس از ابلیس، که ایمن بود که خدا را چنان نافرمانی ای نکند؟ هرگز خدا انسانی را به بهشت در نیورد به کاری که بدان کار، ملکی را از بهشت برون برد. فرمان خدا برای اهل آسمان و زمین یکی است، و میان خدا و هیچ یک از آفریدگانش در حلال شمردن آنچه بر جهانیان حرام دانسته، رفاقتی نیست.

پس بندگان خدا بپرهیزید از دشمن خدا که شما را به بیماری خود مبتلا گرداند، و با بانگ خویش بر انگیزاند و سوارگان و پیادگان خود را بر سر شما کشاند و ...

نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَبَسَ الْعِزَّ وَالْكَبْرِيَاءَ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ وَ جَعَلَهُمَا حِمَى وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ وَ اصْطَفَاهُمَا لِحَبْلِهِ وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ لِيَمِيزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ فَقَالَ سُبْحَانَهِ وَ هُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ وَ مَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَأَفْتَحَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أُسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ وَ نَازَعَ اللَّهَ رِذَاءَ الْجَبْرِيَّةِ وَ ادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ وَ خَلَعَ فِنَاعَ التَّنْذِيلِ أَلَا يَا وَيْرُونَ [تَرُونَ] كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرْفَعِهِ فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَدْحُورًا وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَ يَبْهَرُ الْعُقُولَ رُؤَاؤُهُ وَ طِيبُ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرَفُهُ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً وَ لَخَفَّتِ الْبُلُوبُ فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَتَّبِلَى خَلْقَهُ بَعْضُ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمَيِّزًا بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ وَ نَفِيًّا لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ وَ إِبْعَادًا لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَأ يَذْرَى أُمَّ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أُمَّ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةِ وَاحِدَةٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْتَلِمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ كَلَّا مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أُخْرِجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا إِنْ حُكِمَ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَوَاحِدًا وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ فِي إِبَاحِهِ حِمَى حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعْدِيَكُمْ بِدَائِهِ وَ أَنْ يَسْتَفْزِكُمْ بِدَائِهِ وَ أَنْ يُجَلِبَ عَلَيْكُمْ بِخِيَلِهِ وَ رَجِلِهِ ...

(۲) از رسول خدا ص (و نیز از امام صادق ع) روایت شده است:

کسی که برای خدا فروتنی کند خداوند او را بالا برد؛ و کسی که تکبر ورزد، خداوند فرودش آورد.



تحف العقول، النص، ص ۴۶؛ کامل الزیارات، ص ۲۷۱<sup>۱</sup>  
قال رسول الله ص: مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ.

تدبر

۱) «قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ»:

شیطان خود را برتر دید و از دستور خدا سرپیچی کرد. خدا او را از جایگاهی که در آن بود، فروفرستاد. شیطان تکبر کرد و خود را بزرگ دانست، خدا با اخراجش به او نشان داد که چون خودش را بزرگ می‌پندارد، خود را کوچک کرده و به کوچکی رضایت داده است.

توضیح تخصصی و قاعده‌ای برای زندگی:

«کبر» در مقابل «صغر» است و دو کلمه «تکبر» و «صاغر» که در این آیه، هر دو درباره شیطان به کار رفته، از این دو ماده گرفته شده‌اند:

کاری که شیطان کرد «تکبر» بود، یعنی خود را بزرگ قلمداد کردن، اما خدا او را «صاغر» معرفی کرد یعنی کسی که به کوچکی و ذلت رضایت داده است.

این یک قاعده کلی در زندگی است:

پس کسی که خود را بزرگ ببیند در اصل به کوچکی و ذلت خویش رضایت داده؛ اما کسی که تواضع کند و خود را کوچک ببیند خدا او را به بزرگی می‌رساند. (حدیث ۲)  
۲) «قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا»:

با اینکه تکبر همیشه و همه‌جا بد است، چرا تعبیر «فیها» را آورد و فرمود: تو را نرسد که «در آنجا» تکبر کنی؟ الف. آوردن این تعبیر، این اشکال را که «چرا شیطان با اینکه فرشته نبود، مخاطب امر به سجده قرار گرفت» حل می‌کند، چون به تعبیر علامه طباطبایی: معلوم می‌شود که امر به سجده، امری به فرشتگان از آن جهت که فرشته‌اند نبود، بلکه امری بود مربوط به مقامی که فرشتگان «در آنجا» بودند؛ که اگر کسی «در آنجا» باشد، او را نرسد که در قبال دستور خدا تکبر ورزد؛ و اگر دستور سجده، ربطی به این مقام و منزلت نداشت، و هبوط شیطان فقط به خاطر اطاعت نکردنش بود، کافی بود بفرماید «تو را نرسد که تکبر کنی»؛ (المیزان، ج ۸، ص ۲۳) و به همین جهت است که با اینکه ابلیس جزء فرشتگان نبود، مخاطب این امر قرار گرفت.

ب. بد بودن تکبر یک امر تشریحی است (لذا با اینکه کار بدی است، اما انجام دادنش محال نیست)؛ اما مقام قرب الهی، مقامی است که تکویناً با تکبر قابل جمع نیست و جایی برای تکبر در آنجا وجود ندارد.

ج. موجودی که خدا به او اختیار داده، می‌تواند از اختیارش سوءاستفاده کند. اما در این صورت، باید عوارض آن را هم بپذیرد. «فیها» را آورد تا دلیلی برای این باشد که چرا شیطان را هبوط داد و نگذاشت که در کنار بقیه فرشتگان بماند.

د. ...

۱. حَدَّثَنِي أَبِي رَه عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ أَبِي سَعِيدٍ الْغَضَفِيُّ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ ... ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى.

۳) «قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا»:

در این مقام، تکبر راه ندارد.

#### نکته تخصصی فلسفه اخلاق

پس، برخی از وضعیت‌های اخلاقی (مانند تکبر) با برخی از وضعیت‌های تکوینی (مانند مقام قرب الهی) قابل جمع نیستند؛ پس اخلاق و ارزشها نسبتی جدی با واقعیت دارد و تفکیک کامل «هست‌ها» (واقعیات) و «بایدها» (اخلاقیات) پذیرفتنی نیست.

۴) «قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ»:

شیطان با آن همه سابقه عبادت، که او را تا مقام فرشتگان مقرب بالا برده بود، گناهی کرد که همه آن سابقه را یکجا بر باد داد و او را بدترین موجود عالم و ریشه همه بدی‌ها کرد.

#### ثمره اخلاقی

هیچیک از ما هرچقدر هم که ظاهراً کارهای خوبی کرده باشیم، مصون از سقوط نیستیم؛ آن هم سقوطی که ممکن است ما را از همگان بدتر کند. اگر کسی این مطلب را جدی بگیرد آنگاه تحولی عظیم در وی ایجاد خواهد شد، زیرا:

- تواضع در برابر همه انسانها و اینکه خود را برتر از هیچکس (حتی گناهکاران) نبیند، برایش امری کاملاً موجه می‌شود، چرا که اگر کسی را می‌بینیم که حتی گناهکار است و ما آن گناه را نکرده‌ایم، این وضعیت فعلی ماست، از کجا معلوم که تا آخر همین طور بمانیم؟
- مهمترین خواسته‌اش عاقبت به خیری می‌شود.

- هر لحظه از خود مراقبت می‌کند که مبدا مانعی در وجودش شکل بگیرد که بعداً اثر خود را بگذارد. [\(جلسه ۲۳۲،](#)

#### [تدبیر ۲](#))

- توکل و احساس نیازش به خدا شدیدتر می‌شود و واقعا و از صمیم قلب، از خدا می‌خواهد که لحظه‌ای او را به حال خود رها نکند: الهی لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا.

...

۵) «قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا ... فَاخْرُجْ ...»:

#### شبهه:

اگر شیطان بعد از سجده نکردن بر آدم، هبوط کرد، چگونه توانست بعداً آدم را که در بهشت بود، بفریبد؟  
پاسخ:

الف. هبوط شیطان از مطلق بهشت نبود، بلکه از منزلت و مقامی بود که وی را هم‌عرض فرشتگان مقرب الهی قرار داده بود؛ بویژه که در داستان سجده بر آدم، نه تنها هیچ جا نیامده که «این سجده در بهشت بود» و شیطان از «بهشت» رانده شد، بلکه در دوجای قرآن حکایت وارد شدن آدم به بهشت، بعد از حکایت این سجده آمده است (بقره/۳۴-۳۵؛ و اعراف/۱۱-۱۹). پس شیطان از آن مقام رانده شد، اما ممکن است مراتبی از بهشت وجود داشته باشد که شیطان به آن مرتبه می‌توانسته راه داشته باشد. شاهد دیگری بر این مدعا این است که با اینکه در این آیه خطاب هبوط آمده بود، اما در آیات بعدی پس از اینکه آدم

و حوا از آن درخت خوردند دوباره خطاب «هبوط» به نحو «جمع» می‌آید نه تثنیه؛ یعنی شیطان با همان خطابی که آدم و حوا از بهشت رانده شدند، از بهشت رانده شد.

ب. رانده شدن شیطان از بهشت در مرحله اول، از جنس رانده شدن تشریحی بود، نه تکوینی؛ پس، شیطان از بهشت رانده شد، اما توانست دوباره با ترفندی به بهشت وارد شود ولی این بار همراه آدم و حوا مجدداً و به نحو تکوینی رانده شد. (ظاهر برخی از احادیث به این معنا دلالت دارد، مثلاً در تفسیر منسوب به امام حسن عسگری، ص ۲۲۲-۲۲۷، که فرازهای ابتدا و انتهای آن از آن در حدیث ۱، جلسه ۲۲۶ گذشت)

ج. ...<sup>۱</sup>

۲۳۴) سوره اعراف (۷) آیه ۱۴ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۱۳۹۵/۸/۱۸

ترجمه

گفت: مهلتم ده تا روزی که مبعوث می‌شوند!

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«أَنْظِرْنِي» = «أَنْظِرُ» (فعل امر) + «ن» و قایه + «ی» (ضمیر متکلم وحده، مفعول)

«أَنْظِرُ» از ماده «نظر» است که اصل این ماده دلالت بر تأمل کردن و نگریستن در چیزی می‌باشد و سپس به نحو استعاری در معانی دیگر نیز توسعه داده شده است، از جمله در معنای مهلت دادن (معجم المقاییس اللغه، ج ۵، ص ۴۴۴). برخی توضیح داده‌اند که «نظر» به معنای برگرداندن (تقلیب) بصر (= چشم) و یا بصیرت به منظور ادراک و دیدن چیزی است و لذا گاه به معنای تأمل کردن به کار می‌رود؛ و این کلمه در نزد عامه عموماً در مورد بصر (دیدن با چشم)، و در نزد خواص غالباً در مورد «بصیرت» به کار می‌رود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۱۲) در واقع، نظر ادراکی است که با اقبالی از جانب دیده و یا با فکر حاصل می‌شود: نظر با چشم، اقبال با دیدگان و گرداندن حلقه چشم به سوی شیء مورد نظر است؛ و نظر با فکر، اقبال ذهن به جانب امری است که مورد تأمل قرار گرفته و نظر کردن سلطان در کار رعیت، اقبال به جانب ایشان با حُسن سیاست است و «نظیر» هم به معنای «مثل و مانند» است گویی دو چیز که نظیر همدیگرند در کار هم نظر می‌کنند و یا در کارشان یکسان نظر شده است؛ و تفاوت «نظر» با تأمل در این است که تأمل، نظری است که امید می‌رود به معرفت آن چیزی که در آن نظر شده، برسد و غالباً نیازمند زمان است (الفروق فی اللغه، ص ۶۵-۶۶) با این اوصاف معنای مهلت دادن در کلمه «انظار» ناشی از این است که گویی می‌خواهند در کار شخصی که به او مهلت می‌دهند تأملی کنند و «أَنْظِرْنِي» یعنی در وضعیت من تأملی فرما

۱. یک احتمال دیگر هم قابل طرح است اما چون احتمال کج‌فهمی در آن زیاد است در کانال نگذاشتم و آن اینکه:

رابطه بهشت با دنیا، از جنس رابطه دو مکان مستقل از همدیگر نیست بلکه از جنس رابطه ظاهر و باطن است. کسی که در بهشت است در باطنی از عالم حضور دارد و از مزایایی در باطن عالم استفاده می‌کند که کسی که در بهشت نیست، از آن مزایا بی‌بهره است. بر اساس این تصویر، کسی که در بهشت است همان موقع می‌تواند با زمینیان هم در ارتباط باشد، اما کدورت‌های آنها به وی نمی‌رسد. پس شیطان از مرتبه بهشت رانده شده بود، اما چون بهشت باطن عالم است، آدم که در بهشت بود، در همان حال در زمین هم حضور داشت و لذا شیطان می‌توانست با او گفتگو کند.

«يُبْعَثُونَ»: ماده «بعث» به معنای برانگیختن و به جانب چیزی یا کاری روانه کردن است که متناسب با مورد آن تفاوت می‌کند، چنانکه هم در مورد احیای مردگان این تعبیر به کار می‌رود و هم در مورد برگزیدن شخصی به مقام نبوت (مفردات أَلْفَاظِ الْقُرْآن، ص ۱۳۲-۱۳۳)

#### حدیث

۱) از امام صادق ع روایت شده است. امام سجاده ع وقتی به «ملتزم» می‌آمد [فاصله بین درب کعبه تا رکن حجرالاسود، که دعا در آنجا بسیار توصیه شده]، چنین مناجات می‌کرد:  
خدایا! مرا افواجی از گناه و افواجی از خطایاست و تو را افواجی از رحمت و افواجی از مغفرت؛ ای کسی که ندای مبعوض‌ترین بندگانت را، هنگامی که گفت: «مهلتم بده تا روزی که مبعوث می‌شوند» اجابت کردی، مرا هم اجابت کن و برای من چنین و چنان کن.

تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱

عَنْ أَبَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ إِذَا أَتَى الْمُلتَزِمَ قَالَ  
اللَّهُمَّ إِنَّ عِنْدِي أَفْوَاجاً مِنْ ذُنُوبٍ وَأَفْوَاجاً مِنْ خَطَايَا وَعِنْدَكَ أَفْوَاجٌ مِنْ رَحْمَةٍ وَأَفْوَاجٌ مِنْ مَغْفِرَةٍ يَا مَنْ اسْتَجَابَ لِأَبْغَضِ  
خَلْقِهِ إِلَيْهِ إِذْ قَالَ «أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»، اسْتَجِبْ لِي وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا.

۲) در حدیثی طولانی آمده است که زندیقی [= کافری] نزد امیرالمومنین ع آمد و به خیال خود تناقض‌هایی در قرآن یافته بود. حضرت یکی یکی اشکالات او را پاسخ گفت. در فرازی از این پاسخ‌ها آمده است:

امیرالمومنین ع فرمود: ... ایمان با قلب، همان تسلیم شدن در برابر پروردگار است و کسی که امور را تسلیم مالکشان کند هیچگاه در برابر امر او استکبار نمی‌ورزد، آن گونه که ابلیس از سجده بر آدم استکبار ورزید، و اکثر امتها از اطاعت پیامبرانشان استکبار ورزیدند، و دیگر توحید نفعی برایشان نداشت، همان گونه که آن سجده طولانی نفعی برای ابلیس نداشت: همانا او یک سجده انجام داد که چهار هزار سال طول کشید، اما با آن سجده درصدد زیورهای زندگی دنیوی و بهره‌مند شدن از آن «مهلت» بود؛ به همین جهت نماز و صدقه هم سودی ندارد مگر همراه با هدایت شدن به راه نجات و مسیرهای حق....

الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۲۴۸

جَاءَ بَعْضُ الزَّانِقَةِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ ع وَ قَالَ لَهُ لَوْ لَأ مَا فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْإِخْتِلَافِ وَ التَّنَاقُضِ لَدَخَلْتُ فِي دِينِكُمْ فَقَالَ  
لَهُ ع وَ مَا هُوَ؟ قَالَ ...

... فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع... فَأَلِإِيمَانُ بِالْقَلْبِ هُوَ التَّسْلِيمُ لِلرَّبِّ وَ مَنْ سَلَّمَ الْأُمُورَ لِمَالِكِهَا لَمْ يَسْتَكْبِرْ عَنْ أَمْرِهِ كَمَا اسْتَكْبَرَ إِبْلِيسُ  
عَنِ السُّجُودِ لِأَدَمَ وَ اسْتَكْبَرَ أَكْثَرَ الْأَمَمِ عَنْ طَاعَةِ أَنْبِيَائِهِمْ فَلَمْ يَنْفَعَهُمُ التَّوْحِيدُ كَمَا لَمْ يَنْفَعِ إِبْلِيسَ ذَلِكَ السُّجُودُ الطَّوِيلُ فَإِنَّهُ سَجَدَ  
سَجْدَةً وَاحِدَةً أَرْبَعَةَ أَلْفِ عَامٍ وَ لَمْ يُرِدْ بِهَا غَيْرَ زُخْرَفِ الدُّنْيَا وَ التَّمَكِينِ مِنَ النَّظَرَةِ فَلِذَلِكَ لَا تَنْفَعُ الصَّلَاةُ وَ الصَّدَقَةُ إِلَّا مَعَ الْإِهْتِدَاءِ  
إِلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ وَ طَرُقِ الْحَقِّ...

#### تدبر

۱) «قال أنظرني إلى يوم يُبعثون»:

پس از اینکه شیطان به آدم سجده نکرد و از درگاه خدا رانده شد، به جای اینکه در مقام عذرخواهی برآید و ابراز پشیمانی کند، تا «روزی که برانگیخته می‌شوند» مهلت خواست. این تعبیر هم شدت کینه‌توزی وی را نشان می‌دهد و هم اینکه چگونه حسد، چشن شخص را کور می‌کند و وی را به موضع تناقض‌آلود می‌کشاند.

چگونه؟

اولا نگفت تا «روز قیامت» بلکه گفت «تا روزی که برانگیخته می‌شوند». یعنی اگرچه به خیال خود هنوز قصد خود از این مهلت‌خواهی را ابراز نکرد و بعد از اینکه به او مهلت داده شد قصدش را ابراز کرد (آیات بعدی)، اما از همین نوع بیانش می‌شد قصدش را فهمید: او می‌خواهد از انسان انتقام بگیرد لذا نهایت مهلت خود را زمانی معرفی کرد که انسانها «برانگیخته می‌شوند» و دیگر تکلیفشان یکسره شده است.

ثانیا او در حالی که از رحمت خدا مایوس شده بود، اما برای درخواست مهلت، از رحمت خدا مایوس نیست! یعنی کینه و حسدچنان چشم او را کور کرد که حاضر شد از خدا درخواستی بکند، اما به جای اینکه درخواستی بکند که نفعش به خودش برگردد (که مثلا خدا او را ببخشد)، درخواست مهلت (برای انتقام‌گیری از آدم) را مطرح کرد.

(۲) «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»:

شیطان که مبعوض‌ترین خلایق بود، بلافاصله بعد از گناهش - که علی‌القاعده بدترین گناه عالم بوده (چون او را از در ردیف فرشتگان مقرب بودن، به بدترین موجود تبدیل کرد) - از خدا درخواستی کرد؛ و جالب این است که خدا هم تقاضایش را رد نکرد؛

پس تحت هیچ شرایطی و هر گناهی هم که کرده باشیم، از لطف و عنایت خدا نباید ناامید شد. (حدیث ۱)

(۳) «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»:

چرا پایان مهلت خود را روز قیامت قرار داد، نه بیشتر؟ (چون خود قیامت تازه شروع حسابرسی‌ای است که برای برخی هزاران سال طول می‌کشد)

الف. او قصدش از این مهلت‌جویی، زمین زدن انسانها بود و می‌دانست با برپایی قیامت، دیگر جایی برای فریب نخواهد ماند.

ب. می‌خواست به روال مخالفت با خدا ادامه دهد و می‌دانست که اختیار برای مخالفت با خدا تنها تا قبل از برپایی قیامت معنی دارد و در قیامت بساط دوراهی‌ها و عمل اختیاری به این معنا، برچیده می‌شود. یعنی پایانی‌ترین زمانی که مهلت برایش معنی‌دار بود را درخواست کرد.

ج. ...<sup>۱</sup>

---

۱. یک احتمال دیگر این است که: از تعبیری که خدا در موردش فرمود (در جای دیگر کلام خدا به ابلیس طولانی‌تر نقل شده است: «فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» (حجر/۳۴-۳۵)) همین که تعبیر لعنت تا «روز جزا» مطرح شد، فهمید که از روز جزا به بعد دیگر هیچ کاری از او ساخته نیست.

ترجمه

فرمود: همانا تویی از مهلت دادگان.

حدیث

(۱) در ادامه حدیثی که قبلا (بقره/۳۴، جلسه ۲۲۴، حدیث ۳) از امام صادق ع روایت شد، آمده است:

«پس ابلیس سرپیچی کرد از اینکه سجده کند و خداوند متعال فرمود: «بیرون شو که همانا تو رانده شده‌ای؛ و یقینا که

لعنت من بر تو است تا روز جزا» (حجر/۳۴-۳۵).

شیطان گفت: پروردگارا! چگونه چنین می کنی در حال که تو عادل هستی که هیچ ستمی روا نداری، آیا پاداش کارهای

من هدر رفت؟

فرمود: خیر، بلکه از امور دنیا به عنوان پاداش عملت، هر چه می خواهی بخواه که به تو دادم.

گفت: اول از همه باقی ماندن تا روز جزا.

فرمود: دادمت.

گفت: بر فرزندان آدم مسلط شوم.

فرمود: تو را بر آنها توانایی دادم. [در قرآن کریم بیان داده شده که این سلطه و توانایی ابلیس تنها نسبت به کسانی است

که از او تبعیت کنند (حجر/۴۲)]

گفت: بتوانم همانند خونی که در رگهای آنها جاری است در آنها نفوذ کنم.

فرمود: نفوذت دادم.

گفت: هیچیک از آنها فرزندی نیاورد مگر اینکه برای من دو فرزند باشد؛ و من آنها را ببینم و آنها مرا نبینند و به هر

صورتی که بخواهم برای آنها درآیم.

فرمود: دادمت.

گفت: پروردگارا! زیادم کن!

فرمود: برای تو در سینه‌های آنها جایگاهی قرار دادم.

گفت: قبول است.

آنگاه بود که ابلیس گفت: «به عزتت سوگند که قطعاً همه‌شان را گیج و حیران می‌کنم، مگر بندگان خالص شده از میان

آنها را؛ سپس از پیش رو و از پشت سر و از سمت راست و از سمت چپ‌شان سراغشان می‌روم و اکثر آنها را سپاسگزار

نخواهی یافت.» (اعراف/۱۶-۱۷)

(۲) و از امام صادق ع روایت شده است: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی به ابلیس آن توانایی‌های خاص را بخشید آدم

گفت: پروردگارا! او را بر فرزندانم مسلط کردی و همچون خون در رگها امکان نفوذش دادی و دادی به او آنچه که دادی.

پس برای من و فرزندانم چه؟

فرمود: برای تو و فرزندانم به ازای هر بدی یکی و به ازای هر خوبی ده تا.

گفت: پروردگارا! زیادم کن.

فرمود: توبه‌ای بسط یافته تا زمانی که جان به حلقوم رسد.

گفت: پروردگارا! زیادم کن!

فرمود: می‌بخشم و برایم مهم نیست [که گناه چه اندازه باشد یا چه کسی گناه کرده باشد یا ...]  
گفت: قبول است.

[زراره می‌گوید: به امام صادق ع] گفتم: فدایت شوم. به خاطر چه چیزی ابلیس مستوجب آن بخششهای الهی شد؟

امام ع فرمود: به خاطر چیزی که از او بود و خدا سپاس آن را برایش گذاشت.

گفتم: و چه چیزی از او بود، فدایت شوم؟

فرمود: دو رکعت در آسمان که چهار هزار سال طول کشید.

[در حدیث ۱، جلسه ۲۳۴، تعبیر شده بود «سجده‌ای که چهار هزار سال طول کشید» که ممکن است یکی از این دو ناشی

از سهو راوی باشد یا ممکن است نمازی باشد که یک سجده‌اش چنین طولانی بوده است]

تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۲

(۱) قَالَ الصَّادِقُ ع ...<sup>۱</sup> فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى «فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» فَقَالَ  
إِبْلِيسُ يَا رَبِّ كَيْفَ وَأَنْتَ الْعَدْلُ الَّذِي لَا تَجُورُ فَتَوَابُ عَمَلِي بَطْلَ قَالَ لَا وَلَكِنْ اسْأَلُ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا مَا شِئْتَ تَوَابًا لِعَمَلِكَ فَأَعْطَيْتَكَ  
فَأَوَّلُ مَا سَأَلَ الْبَقَاءَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ فَقَالَ اللَّهُ قَدْ أُعْطَيْتَكَ قَالَ سَلَطْنِي عَلَى وَوَلَدِ آدَمَ قَالَ قَدْ سَلَطْتُكَ قَالَ أَجْرِنِي مِنْهُمْ مَجْرَى الدَّمِ  
فِي الْعُرُوقِ قَالَ قَدْ أَجْرَيْتَكَ قَالَ وَلَا يَلِدُ لَهُمْ وَلَدٌ إِلَّا وَ يَلِدُ لِي اثْنَانِ قَالَ وَ أَرَاهُمْ وَ لَا يَرَوْنِي وَ أَتَصَوَّرُ لَهُمْ فِي كُلِّ صُورَةٍ شِئْتَ  
فَقَالَ قَدْ أُعْطَيْتَكَ قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ قَدْ جَعَلْتُ لَكَ فِي صُدُورِهِمْ أَوْطَانًا قَالَ رَبِّ حَسْبِي فَقَالَ إِبْلِيسُ عِنْدَ ذَلِكَ «فَبِعِزَّتِكَ  
لَأُعَوِّبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ثُمَّ لَا تَبِيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ  
أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»

(۲) حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَمَّا أُعْطِيَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِبْلِيسَ مَا أُعْطَاهُ  
مِنَ الْقُوَّةِ قَالَ آدَمُ يَا رَبِّ سَلَطْتَهُ عَلَى وَوَلَدِي وَ أَجْرَيْتَهُ مَجْرَى الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ وَ أُعْطَيْتَهُ مَا أُعْطَيْتَهُ فَمَا لِي وَ لَوْلَدِي فَقَالَ لَكَ وَ  
لَوْلَدِكَ السَّيِّئَةُ بَوَاحِدَةٍ وَ الْحَسَنَةُ بِعَشْرَةٍ أَمْثَالِهَا قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ التَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ إِلَى حِينٍ يَبْلُغُ النَّفْسُ الْحُلُقُومَ فَقَالَ يَا رَبِّ  
زِدْنِي قَالَ أَغْفِرُ وَ لَا أَبَالِي قَالَ حَسْبِي قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَا ذَا اسْتَوْجَبَ إِبْلِيسُ مِنَ اللَّهِ أَنْ أُعْطَاهُ مَا أُعْطَاهُ فَقَالَ بِشَيْءٍ كَانَ  
مِنْهُ شُكْرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قُلْتُ وَ مَا كَانَ مِنْهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ رَكَعَتَيْنِ رَكَعَتَيْمَا فِي السَّمَاءِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ.

تدبر

(۱) «قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ»

شیطان با اینکه گناهی کرد که او را بدترین موجود عالم کرد، از خدا مهلت خواست؛ آن هم نه برای انجام کارهای خوب،

بلکه برای اغوای دیگران؛ و خدا هم به او مهلت داد؛ و این را با تعبیر «به تو مهلت دادم» بیان نکرد، بلکه با تعبیر «تو از مهلت

۱. فَأَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسَ وَ اسْتَكْبَرَ وَ الْإِسْتِكْبَارُ هُوَ أَوَّلُ مَعْصِيَةِ عَصِيٍّ اللَّهُ بِهَا قَالَ فَقَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ اعْفُفْنِي مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ ع وَ أَنَا أُعْبِدُكَ عِبَادَةً لَمْ  
يَعْبُدْهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أُعْبَدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ

دادگان هستی» بیان کرد. یعنی شیطان تنها کسی نیست که خدا به او مهلت داده است؛ و مهلت دادگانی غیر از او هم درکارند (المیزان، ج ۸، ص ۳۰).

خداوند به همه ما انسانها هم مهلت داده است. می‌توانیم از این مهلت استفاده کنیم و خوب باشیم، و می‌توانیم سوءاستفاده کنیم و بد باشیم. و خدا بنایش بر این نیست که در مهلت داده شده، خلف وعده کند.

### ثمره اخلاقی - اجتماعی

اگر دیدیم کسی (خودمان یا دیگران) گناه می‌کند و در گناه کردن بی‌پرواست و چیزی هم مانعش نمی‌شود، گمان نکنیم از حوزه قدرت خدا خارج شده است. خدا فعلاً مهلت داده و مادامی که مهلت داده، به زور مانع کارهای بد نمی‌شود.

### نکته تخصصی فلسفه دین

از اشکالاتی که منکران خدا می‌گیرند این است که اگر خدا خداست و واقعا می‌خواهد که انسانها خوب باشند، چرا اجازه می‌دهد که انسانها گناه کنند و دست گناهکاران و ظالمان را در عالم باز گذاشته است؟

با توضیح فوق، معلوم می‌شود که اشکال آنها ناشی از این است که عالم را در زندگی دنیوی خلاصه می‌کنند؛ در حالی که زندگی دنیوی، صرفاً یک مهلت است برای یک آزمون عظیم، که نتیجه نهایی این آزمون در آخرت معلوم می‌شود. یعنی، اساساً زندگی دنیوی و اینکه انسان بتواند به جایگاه خلیفه‌اللهی برسد، در گروی این است که چنین مهلتی داشته باشد. به تعبیر دیگر، آنها انتظار دارند که خدا اختیار را عملاً از انسان بگیرد؛ در حالی که خوب بودن خدا در گروی این نیست که انسانها را مجبور کند.

(۲) «قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ»

### شبهه

خدا که می‌داند شیطان برای گمراه کردن آدمیان مهلت می‌خواهد؛ چرا به او مهلت داد؟ و اصلاً چرا خدا اجازه می‌دهد که شیطان انسانها را گمراه کند؟

پاسخ:

خدا انسان را آفرید و برای او مقامی قرار داد که بالاتر از مقام فرشتگان است. فرشتگان معصوم‌اند؛ پس این مقام بالاتر از مقام عصمت است. (جلسه ۲۲۰، تدبیر ۳)

یکی از ابعادی که مقام انسان را بالاتر از مقام فرشتگان قرار می‌دهد این است که فرشتگان طوری آفریده شده‌اند که امکان گناه ندارند؛ اما انسان می‌تواند گناه کند و لذا گناه نکردن وی، در حالی که می‌تواند گناه نکند، مقام او را بسیار بالاتر می‌برد.

اما امکان گناه زمانی امکان واقعی است که وسوسه گناه کردن هم وجود داشته باشد. شیطان اگرچه موجود بدی است و اگرچه به خیال خود می‌خواهد در مقابل خدا بایستد و از او سرپیچی کند و انسان را گمراه کند، اما عملاً با کار خودش، زمینه را برای واقعی شدن آزمون انسان در دنیا مهیا می‌کند. اگر شیطان نباشد و بدی‌ها را به عنوان خوبی جلوه نهد و انسانها را به سوی بدی‌ها دعوت نکند، نه عقل انسان - که در شرایط پیچیده می‌تواند خوبی را از بدی تشخیص دهد - به فعالیت حقیقی



خود واداشته می‌شود و نه اراده انسان، که در برابر امیال و وسوسه‌ها ایستادگی کند و از مسیر حق منحرف نشود، می‌تواند اهمیت خود را بنمایاند.

به طور خلاصه: وجود و اغوای شیطان است که برتری انسان بر فرشتگان را ممکن می‌سازد و عصمت در آدمیان را بسیار برتر از عصمت در فرشتگان قرار می‌دهد.

(۳) «قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ»

شیطان گفت: «مرا تا روزی که مبعوث می‌شوند، مهلت بده» اما خدا فقط فرمود «تو را مهلت دادم» و زمان این مهلت را معلوم نکرد. در آیات دیگر، پایان این مهلت را نه روز قیامت بلکه «یوم الوقت المعلوم: روزی که وقتش معین است» (حجر/۳۸؛ ص/۸۱) معرفی کرد. (در برخی روایات، آن روز زمان رجعت معرفی شده و برخی هم، نفخ صور اول دانسته‌اند؛ و علامه طباطبایی هم احتمال داده‌اند منظور از این تعبیر، مادام در عالم دنیا (در قبال عالم برزخ) باشد. (المیزان، ج ۸، ص ۳۰) ان شاء الله وقتی به آن آیه برسیم در این باره و چرایی محدود بودن این مهلت به «یوم وقت معلوم» بحث بیشتری خواهد شد) نکته: ظاهر حدیث ۱ این است که خداوند تا قیامت به شیطان مهلت داده است؛ و اینکه این مطلب چگونه با روایات فوق جمع می‌شود، شاید بتوان گفت که در این حدیث «باقی ماندن» تا آن روز خواسته شده، و همین مقدارش قبول شده، اما ظاهر روایات مذکور، بقای همراه با توان اغواگری تا زمان «یوم الوقت المعلوم» است.

(۴) «قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ»:

هر عمر طولانی ارزشمند نیست، شیطان هم عمر طولانی دارد. (تفسیر نور، ج ۴، ص ۳۱)

(۵) «قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ»

تعبیر مهلت دادن با کلمه «مُنْظَر» (از ماده «نظر») بیان شده است (درباره این کلمه در [جلسه قبل](#) بحث شد). شاید به طور تلویحی می‌خواهد نشان دهد که شیطان اگرچه مهلت داده شده، اما زیر نظر خداست و از منظر الهی خارج نشده است و کارهای او چنین نیست که برنامه الهی را به هم بزند. در واقع، همه موجودات عالم، حتی شیطان و کافران، به نحوی کارگزار الهی‌اند، چه خودشان بدانند و چه ندانند، یعنی همه تدبیرهایشان درون تدبیر الهی است و حتی جایی هم که با حکم تشریحی الهی مخالفت می‌کنند، از نظام الهی خارج نشده و ناخواسته به مسیر کلی نظام الهی کمک می‌کنند (تدبر ۲). در عین حال، اینکه به نحو کلی کارگزار دستگاه الهی‌اند، معنایش این نیست که مؤاخذه و عذاب نشوند. مؤاخذه و عذاب آنها به خاطر نیت و جهت‌گیری خودشان است که از نظر خود برخلاف رضای الهی کار می‌کنند.

تمثیل:

حسن به طور یقینی می‌داند که فرشید در آدرس دادن همیشه جهت را معکوس نشان می‌دهد، بویژه که هرچه او را از دروغگویی بازداشته، اثری نکرده است. جعفر می‌خواهد از فرشید آدرسی بپرسد. حسن به جعفر گفته است هرچه فرشید گفت در جهت عکسش حرکت کن!

در اینجا، حسن برای راهنمایی جعفر عملاً از کار فرشید بهره برده است؛ اما این به هیچ معنا مستلزم آن نیست که حسن از کار فرشید خوشنود باشد و او را لایق مجازات نداند.

### ترجمه

[ابلیس] گفت: پس به خاطر آن که مرا دچار سردرگمی کردی سوگند می‌خورم که حتما در کمین آنها بر سر راه مستقیم تو بنشینم.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي» = «فِ» + «بِ» + «مَا» + «اغویت» + «نِ» + «ی»:

«ف»: را برخی زائده [برای تاکید در کلام] دانسته‌اند (اعراب القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۹۳) برخی آن را حرف عطف گفته‌اند (اعراب القرآن و بیانه، ج ۳، ص ۳۱۳) و برخی آن را «فاء» جزای شرط گرفته‌اند که کل ادامه جمله پاسخ برای جمله شرطیه مقدر می‌باشد (یعنی: اگر مرا مهلت دهی، آنگاه ...). (الجدول فی اعراب القرآن، ج ۸، ص ۳۶۸)

«بِ»: را می‌توان «باء» سببیت گرفت، که در این صورت عبارت «بما اغویتنی» متعلق به فعل «لاقعدن» می‌شود (یعنی: در کمینشان می‌نشینم به سبب اینکه مرا اغوا کردی) و می‌توان آن را «باء» قسم دانست و جمله «لاقعدن ...» را جواب قسم (یعنی سوگند به همین اغوایی که در حق من انجام دادی، در کمینشان می‌نشینم)<sup>۱</sup> (الکشاف، ج ۲، ص ۹۱) و می‌توان آن را «باء» مقابله هم گرفت (یعنی در مقابل اینکه مرا اغوا کردی من هم در کمینشان می‌نشیم) (المیزان، ج ۸، ص ۳۱)

«ما»: مصدریه است (یعنی فعل بعد از خود را در معنای مصدری قرار می‌دهد: ما اغویتنی = اغوای تو مرا) البته در حد یک احتمال این نظر هم مطرح شده که «ما»ی استفهام باشد (به چه دلیل مرا گمراه کردی)، آنگاه جمله بعدی (لاقعدن ...) جمله استینافیه و شروع مطلب جدید می‌شود. (الکشاف، ج ۲، ص ۹۲)

«أغویت»: فعل ماضی از ماده «غوی» باب افعال صیغه متکلم وحده؛ درباره ماده «غوی» و «اغواء» در جلسه ۱۴۱ توضیح داده شد. متأسفانه در تلگرام دیدم این توضیحات در جلسه ۱۴۱ وجود ندارد. لذا مجدداً آن را در اینجا می‌آورم:

«أغوی» از ماده «غوی» است (مصدر: غی و غوایه) که چون به باب افعال رفته، متعدی شده است. «غی» درست نقطه مقابل «رشد» است (بقره/۲۵۶؛ اعراف/۱۴۶) برخی تعریف آن را بر همین اساس دانسته‌اند که اگر «رشد» به معنای قرار گرفتن در مسیر صلاح و رستگاری است، «غی» قرار گرفتن در مسیر شر و فساد است (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ۷/۲۸۷). پس اصل این کلمه به معنای فروافتادن در جهل و گمراهی است؟<sup>۲</sup> و برخی اصل آن را برگرفته از تعبیر «غوی الفصیل» دانسته‌اند که در مورد [شتر] شیرخواره‌ای به کار می‌رود که یا به خاطر اینکه او را از شیر گرفته‌اند و یا به خاطر اینکه بیش از حد توانش شیر خورده است، به هلاکت کشیده شده است. (کتاب العین ۴/۴۵۶) همچنین برخی معتقدند که کلمه «غوایه» به نحوی از کلمه «غیاب» (به معنای غبار و ظلمتی که روی امور را می‌پوشاند) اشتقاق یافته و گویی کسی که دچار «غی» شده در حجابی

۱۱ البته برخی این اشکال را مطرح کرده‌اند که به خاطر وجود لام قسم بر روی فعل لاقعدن، عبارت «بما اغویتنی» نمی‌تواند متعلق به آن فعل باشد. اما در عین حال معنای قسم را برای «ب» بدین صورت حل کرده‌اند که این تعبیر متعلق به یک فعل محذوف است که تقدیر کلام بدین صورت بوده است «اقسم باغوائک لاقعدن» (اعراب القرآن و بیانه، ج ۳، ص ۳۱۳)

۲. کتاب العین ۴/۴۵۶؛ المحيط فی اللغة، ج ۵، ص ۱۴۹؛

فرو رفته که دیگر توان دیدن حقیقت را ندارد (معجم المقاییس اللغة ۴/ ۳۹۹؛ أساس البلاغة/ ۴۵۹)). مراجعه به آیات قرآن نشان می‌دهد که تفاوت ظریفی بین «غی» و «ضلالت» وجود دارد (نجم/ ۲) و درباره این تفاوت گفته‌اند که «غی» درجه خفیف‌تری از «ضلالت» و به نحوی مقدمه آن است؛ یعنی ضلالت، وقوع در باطل است، اما «غی» قرار گرفتن در مسیری است که سرانجامش به باطل می‌رسد. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ۷/ ۲۸۷؛ الفروق فی اللغة/ ۲۰۸) با این اوصاف، شاید بتوان «سردرگمی» را معادل خوبی برای «غی» دانست.

«ن»: نون وقایه

«ی»: ضمیر متکلم وحده، مفعول.

«لَأُقْعِدَنَّ لَهُمْ» = «ل»: لام قسم + «أُقْعِدَنَّ»: فعل مضارع از ماده «قعد» (مبنی بر فتح به خاطر اتصالش به نون ثقیله) + «نَّ» تاکید ثقیله + «لَهُمْ» جار و مجرور متعلق به «قعد».

«اقعد»: ماده «قعد» به معنای «نشست» در مقابل «قام: ایستاد» می‌باشد و وقتی با حرف «ل» در ادامه‌اش می‌آید به معنای «در کمین نشستن» و مترصد بودن می‌باشد و به زنان یائسه هم از این جهت «قاعد» (جمع آن: قواعد) می‌گویند (نور/ ۶۰) که گویی دیگر از اینکه حائض شوند و کسی دنبال ازدواج با آنها باشد، بر زمین نشسته‌اند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۷۹) «صِرَاطُكَ»: برخی جایگاه نحوی «صراط» را ظرف دانسته‌اند (الجدول فی اعراب القرآن، ج ۸، ص ۳۶۸) اما برخی منسوب بودن صراط به خاطر حذف حرف جر (علی) معرفی کرده‌اند (منسوب بنزع خافض) چرا که معنای آن «بر سر راهت» می‌باشد. (مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۲۱) درباره دو کلمه «صراط» و «مستقیم» در جلسه ۱۰۸ (حمد/ ۶) توضیحاتی داده شد. درباره تعبیر «صراط مستقیم» در جلسه ۱۰۸ (حمد/ ۶) و جلسات ۲۱۱-۲۱۲ (مومنون/ ۷۳-۷۴) احادیث و تدبرهایی مطرح شد که مجدداً تکرار نمی‌شود.

#### حدیث

۱) زراره (از شیعیان برجسته) می‌گوید از امام باقر ع درباره این آیه سوال کردم که: «[شیطان گفت] سوگند می‌خورم که حتماً در کمین آنها بر سر راه مستقیم تو بنشینم. سپس قطعاً از پیش روی و از پشت سر و از سمت راست و از سمت چپشان می‌آیم و اکثر آنها را شکرگزار نخواهی یافت».

۱. البته برخی از متاخرین کاملاً برعکس گفته‌اند، که به نظر نمی‌رسد حق با آنها باشد. محمدباقر شریف قرشی می‌گوید: «غی و غوایه بمعنی رفتن بر راه هلاکت است. گر چه آنرا ضلالت نومی‌دی، جهل ناشی از اعتقاد فاسد و فساد گفته‌اند، زیرا ضلالت بمعنی گمراهی است و غی با آن و رفتن در راه هلاکت هر دو میسازد بعبارت دیگر ضالّ ممکن است بی‌هدف باشد یا در راه هلاکت ولی غوایت آن است که فقط در راه هلاکت باشد طبرسی ذیل آیه قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ (بقره: ۲۵۶) فرموده: «غَوَى يَغْوَى غَيًّا وَ غَوَايَةً: سَلَكَ طَرِيقَ الْهَلَاكِ» یعنی راه هلاکت در پیش گرفت: در نهایت آنرا ضلالت و دخول در باطل گفته است بنظرم منظورش قسمت دوم ضلالت است که همان هلاکت و دخول در باطل باشد. (قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۳۲) کلام مرحوم طبرسی در مقام مقایسه آن با ضلالت نبوده و لذا واقعاً چنین دلالتی ندارد. ایشان گفته‌اند: «الرشد نقیض الغی و هو الرشده و الرشده و تقول غوی غوی غیا و غوایه إذا سلک طریق الهلاک و غوی إذا خاب قال الشاعر:

و من یلق خیرا یحمد الناس أمره و من یغو لا یعدم علی الغی لائما

و غوی الفصیل یغوی غوی إذا قطع عن اللبن حتی یکاد یهلک» (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۳۰)

فرمود: همانا قصد اصلی او تو و همفکران [= شیعیان] است؛ اما در مورد بقیه، از آنها فراغت یافته است. [ظاهراً یعنی آنها چون دیگر در صراط مستقیم نیستند، کاری با آنها ندارد.]

الکافی، ج ۸، ص: ۱۴۵؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۱؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۹

ابن محبوب عَنْ حَنَانَ وَ عَلِيِّ بْنِ رَبِيعٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ:

قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»

قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا زُرَّارَةُ إِنَّهُ إِذَا صَمَدَ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ فَأَمَّا الْآخَرُونَ فَقَدْ فَرَّغَ مِنْهُمْ.

۲) از امام صادق ع روایت شده است که: «صراطی که ابلیس در موردش گفت «سوگند می‌خورم که حتما در کمین آنها بر سر صراط مستقیم تو بنشینم» همان حضرت علی ع است.

شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص: ۷۹؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۹

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ فَارِسٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بُكَيْرٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ:

الصِّرَاطُ الَّذِي قَالَ إِبْلِيسُ «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» فَهُوَ عَلِيٌّ.

۳) از امام صادق ع روایت شده است:

هیچ مومنی نیست مگر اینکه خدا چهار کس را مامور او کرده است: شیطانی که اغوايش کند و می‌خواهد او را به ضلالت بکشاند، و کافری که در صدد نابودی وی است، مومنی که به او حسادت می‌ورزد که این از همه بر او سخت‌تر است، و منافقی که دنبال یافتن لغزش‌های اوست [تا رسوايش کند].

الکافی، ج ۲، ص ۲۵۱

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ قَدْ وَكَّلَ اللَّهُ بِهِ أَرْبَعَةَ شَيْطَانًا يُغْوِيهِ يُرِيدُ أَنْ يُضِلَّهُ وَ كَافِرًا يُغْتَالُهُ وَ مُؤْمِنًا يُحْسِدُهُ وَ هُوَ أَشَدُّهُمْ عَلَيْهِ وَ مُنَافِقًا يَتَّبِعُ عَثْرَاتِهِ.

تدبر

۱) «قَالَ فَبِمَا أَعْوَيْتَنِي ...»:

وقتی در حق شیطان نیکی شد، از لطفی که به او شد سوءاستفاده کرد:

جمله را با «ف: پس» شروع کرد؛ جمله قبل این بود که خدا به او مهلت داد؛ در اینجا او گفت «پس من چنین چنان

می‌کنم» یعنی از لطفی که در حق من کردی سوءاستفاده می‌کنم.

ثمره اخلاقی

برخی فکر می‌کنند اگر از لطف دیگران سوءاستفاده کنند، خیلی زرنگانند؛ اما اینها شاگردی شیطان را می‌کنند.

۲) «قَالَ فَبِمَا أَعْوَيْتَنِي ...»:

شیطان وقتی خطایی کرد، تقصیر خودش را ندید بلکه خطای خودش را هم تقصیر خدا انداخت. نگفت «من ترمز کردم»

بلکه گفت: «مرا اغوا کردی»؛ یعنی اگر من بد شدم، تقصیر تو بود نه تقصیر من.

ما معصوم نیستیم و انتظار عصمت از خودمان نداشته باشیم: اگر دیدیم خطا و گناهی کردیم، تقصیر خودمان را قبول کنیم. سعی نکنیم تقصیر را بر عهده این و آن بیندازیم. کسی که خطای خود را می‌پذیرد، اصلاح می‌شود اما کسی که خطای خود را تقصیر دیگری می‌اندازد، همچون شیطان همین خطایش را مقدمه گناهی عظیم‌تر قرار خواهد داد.

۳) «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْنَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»:

شیطان با اینکه مقصر را خدا دانست، اما چون زورش به خدا نمی‌رسید ناراحتی‌اش را سر دیگری خالی کرد! گفت به خاطر اینکه «تو» مرا اغوا کردی، پس من در کمین «آنها» می‌نشینم.

۴) «...لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»:

شیطان در صراط مستقیم می‌نشیند، نه در بیراهه؛ کسی که بیراهه می‌رود، قبلا شیطان کارش را با او تمام کرده و دیگر کاری با او ندارد. (حدیث ۱)

### ثمره آیه در تحلیل جامعه‌شناختی

شیطان در درجه اول با فرد یا جامعه‌ای کار دارد که در مجموع در مسیر هدایت قرار گرفته باشد. وقتی توانست مسیر اصلی حرکت را دچار انحراف کند، دیگر هرچقدر آن فرد یا جامعه ظاهرا خوب باشد، اهمیتی ندارد. شاید بدین جهت است که مشکلات اخلاقی و اجتماعی در جامعه دینی اصیل، بسیار بیشتر جلوه می‌کند تا در جوامعی که واقعا دغدغه خداپرستی را ندارند یا خداپرستی‌شان کاملا انحرافی است. شیطان با آدم‌های موحد و جوامع حق بیشتر کار دارد تا با افراد و جوامعی که دنبال مسیر خدا نیستند. اینکه در بسیاری از جوامع سکولار و لائیک - که خدا را از زندگی اجتماعی حذف می‌کنند - برخی قوانین اخلاقی که به نظم اجتماعی کمک می‌کند، بیشتر رعایت می‌شود، اگرچه به طور موقت، زندگی در آن جوامع را دلپسندتر می‌کند، اما واقعا دلیل برتری آن جوامع بر جوامع دینی نیست. با این توضیح، یکبار دیگر حدیث ۳ را مرور کنید.

### تمثیلی برای نسبت قوانین اخلاقی با عبودیت و قرب الهی:

کسی که سوار اتومبیل است و جاده را اشتباهی می‌رود، هرچقدر رعایت قوانین رانندگی را بکند، نهایتا سودی برایش نخواهد داشت. البته با رعایت آن قوانین، سفر کم‌خطر و کم‌مشکلی را تجربه خواهد کرد، اما در مجموع دائما از مقصد اصلی دور می‌شود و هیچگاه به مقصد نخواهد رسید. اما کسی که مسیر اصلی را می‌رود، ممکن است پاره‌ای از تخلفات را مرتکب شود و در مسیر دچار زحمت هم بشود، اما نهایتا به مقصد برسد. (البته برخی تخلف‌ها ممکن است به تصادف شدید و در نتیجه بازماندن از ادامه مسیر منجر شود)

### تطبیق بر آیه

شیطان در صراط مستقیم می‌نشیند که دو کار بکند: اگر توانست شخص را از مسیر مستقیم بیرون می‌کند؛ آنگاه دیگر فرقی ندارد که به دره بیفتد یا مسیر اشتباه را با رعایت قوانین بخوبی طی کند! و اگر در این جهت موفق نشد، سعی می‌کند تا حد امکان شخص را از انجام قوانین مسیر بازدارد تا بلکه تصادف کند یا لاقلا در مسیرش دچار مشکل گردد.

(۵) «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي...»:

درباره اینکه مراد و منظور شیطان از «مرا اغوا کردی» چه بوده، این دیدگاه‌ها بیان شده است:

الف. چون مرا از بهشت و رحمت محروم کردی.

ب. چون با سجده بر آدم مرا امتحانی کردی که در آن اغوا شدم.

ج. حکم به اغوا و ضلالت من کردی (ابن عباس، و ابن زید)

د. مرا با لعنت خودت به هلاکت افکندی.

ه. به همان معنای اصلی اغوا کردن باشد، یعنی ممکن است شیطان اغوا کردن به عنوان یک عمل شر را واقعا به خدا

نسبت داده باشد. (مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۶۲۲)

۲۳۷) سوره اعراف (۷) آیه ۱۷ ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنِ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنِ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ

۱۳۹۵/۸/۲۱

ترجمه

سپس سوگند که نزدشان می‌آیم از پیش روی‌شان و از پشت سرشان و از [جوانب] راست‌شان و از [نواحی] چپ‌شان، و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.

نکات ترجمه

«أَيْمَانِهِمْ»:

«ایمان» جمع «یمین» و از ماده «یمن» است (توجه شود با «ایمان» که از ماده «امن» است تفاوت دارد). برخی اصل معنای این کلمه از واژه «یمین» به معنای «دست راست» دانسته‌اند که بعدا به مناسبت‌های مختلف در معانی «قدرت» (چون دست راست غالبا قویتر از دست چپ است)، «یمن» و برکت (چون عرب سمت راست را غالبا به فال نیک می‌گرفت)، و «قسم خوردن» (چون هنگام هم‌قسم شدن غالبا دست راست را در دست هم می‌گذاشتند) به کار رفته است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۹۴) اما برخی اصل معنای این ماده را مشتمل بر سه مولفه «قوت» در مسیر «خوبی» همراه با نوعی «زیادت» و فزونی دانسته‌اند و معتقدند که «یمین» به معنای سوگند، اگرچه تناسبی با معنای عربی واژه دارد، اما در اصل از زبان‌های عبری و سریانی گرفته شده است. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۴، ص ۲۷۰)

«شَمَائِلِهِمْ»:

«شمائل» جمع «شمال» است، از ماده «شمل». برخی اصل این کلمه را در معنای «دست چپ» در مقابل «دست راست» دانسته‌اند و گفته‌اند به همین مناسبت ابتدا به لباسی که سمت چپ بدن را می‌پوشاند «الشمال» گفتند (همان گونه که نام قسمت‌های مختلف لباس را از قسمت‌های مختلف بدن گرفته‌اند: مانند پای [پاچه] شلوار و ..) و بعدا به تدریج به هرگونه پوشاندن و احاطه کردنی تعبیر «شمل» و شمول به کار رفت. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۶۴) اما در مقابل، برخی دیگر از متخصصان

لغت بر این باورند که این ماده در اصل دارای دو معنای کاملاً متفاوت (مشترک لفظی) بوده و یک معنایش شمول و در برگرفتن و احاطه کردن می‌آشد و «شَمْلَةٌ» به معنای لباس هم از همین معناست، و معنای دوم «چپ» در مقابل «راست» است و باد «شمال» را هم بدین جهت چنین نامیده‌اند که اگر کسی در ناحیه قبله عراق بایستد، از سمت چپ قبله می‌وزد. (معجم المقایس اللغة، ج ۳، ص ۲۱۶-۲۱۵) و برخی در تایید نکته فوق، معنای اصلی این کلمه را همان احاطه کردن دانسته، و معتقدند معنای «سمت چپ» برای این واژه از کلمه «شَمُول» عبری وارد زبان عربی شده است و چون غالباً در مقابل «یمین» قرار گرفته، و «یمین» - چنانکه در بالا اشاره شد- بار معنایی مثبت (قوت و یمن و برکت) دارد این کلمه بار معنایی منفی پیدا کرده و به معنای «ضعف و سستی» و یا «شوم و نحس بودن» رایج شده است. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۱۲۱-۱۲۲)

«شاکرین»: شاکر، اسم فاعل از ماده «شکر» است (= شکرگزار) و درباره این ماده در جلسه ۳۶ و ۱۶۳ توضیحاتی گذشت.

#### حدیث

۱) از امام باقر ع در تفسیر این آیه روایت شده است: «سپس سوگند که نزدشان می‌آیم از پیش روی‌شان» معنایش این است که امر آخرت را بر آنها سست و کم‌ارزش می‌کنم «و از پشت سرشان» دستورشان می‌دهم به گردآوری اموال و بخل ورزیدن به آن، به جای ادای حقوقی که بر آنها واجب است، تا برای ورثه‌شان بماند [و خودشان سودی از آن نبرند] «و از [جوانب] راست‌شان» امر دینشان را با تزئین گمراهی‌ها و نیکو شمردن شبهات بر آنها فاسد می‌کند «و از [نواحی] چپ‌شان» با تقویت لذت‌جویی و غلبه دادن شهوات بر دل‌هایشان.

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۲۳

رَوَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ، مَعْنَاهُ أَهْوَنُ عَلَيْهِمْ أَمْرَ الْآخِرَةِ «وَمِنْ خَلْفِهِمْ» أَمْرُهُمْ بِجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَالْبُخْلِ بِهَا عَنْ الْحُقُوقِ لَتَبْقَى لَوَرَثَتِهِمْ «وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ» أَفْسِدُ عَلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِمْ بِتَزْيِينِ الضَّلَالَةِ وَتَحْسِينِ الشُّبُهَةِ «وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ» بِتَحْسِينِ اللَّذَاتِ إِلَيْهِمْ وَتَغْلِيْبِ الشَّهَوَاتِ عَلَى قُلُوبِهِمْ»<sup>۱</sup>

۲) از رسول خدا ص روایت شده است:

شیطان در کمین فرزند آدم در تمام راههایش می‌نشیند؛ پس، در کمینش در راه اسلام می‌نشیند و به او می‌گوید: مسلمان می‌شوی و دینت و دین پدران و اجدادت را رها می‌کنی؟

اما او از وی سرپیچی می‌کند و مسلمان می‌شود.

سپس در کمینش در راه هجرت می‌نشیند و به او می‌گوید: هجرت می‌کنی و زمین و آسمانت [یا: زمین و زنان] را رها می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی که مثل مهاجر مانند اسب در بند است؟

۱ در تفسیر قمی بعد از حدیثی از امام صادق ع این جملات نوشته شده است که اغلب متأخرین (مثلاً در بحارالانوار یا تفسیر البرهان تلقی‌شان این بود که جملات خود مرحوم علی بن ابراهیم قمی است اما کاملاً شبیه حدیث فوق است: و أَمَّا قَوْلُهُ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ - وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ أَمَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ فَهُوَ مِنْ قِبَلِ الْآخِرَةِ لِأَخْبَرَنَّهُمْ أَنَّهُ لَا جَنَّةَ وَلَا نَارَ وَلَا نُشُورَ، وَأَمَّا خَلْفَهُمْ يَقُولُ مِنْ قِبَلِ دُنْيَاهُمْ - أَمْرُهُمْ بِجَمْعِ الْأَمْوَالِ - وَأَمْرُهُمْ أَنْ لَا يَصِلُوا فِي أَمْوَالِهِمْ رَحِمًا - وَلَا يُعْطُوا مِنْهُ حَقًّا - وَأَمْرُهُمْ أَنْ يُقَلَّلُوا عَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ - وَأَخْوَفُهُمْ عَلَيْهِمُ الضَّيْعَةُ، وَأَمَّا عَنْ أَيْمَانِهِمْ يَقُولُ مِنْ قِبَلِ دِينِهِمْ - فَإِنْ كَانُوا عَلَى ضَلَالَةٍ رَزَيْتُمْهَا لَهُمْ - وَإِنْ كَانُوا عَلَى هُدًى جَهَدْتُمْ عَلَيْهِمْ - حَتَّى أَخْرَجْتُمْ مِنْهُ، وَأَمَّا عَنْ شَمَائِلِهِمْ يَقُولُ مِنْ قِبَلِ اللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ - يَقُولُ اللَّهُ وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ أَخْرَجُ مِنْهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا فَالْمَذْمُومُ الْمَعْيِبُ وَ الْمَذْحُورُ الْمُفْضَى (تفسیر

اما او از وی سرپیچی می کند و هجرت می نماید.

سپس در مسیر جهاد کمین می کند و می گوید: جهاد می کنی که در آن به زحمت انداختن جان و مال است؟ بعد می جنگی تا کشته شوی و با زنت ازدواج کنند و اموالت را تقسیم نمایند؟  
اما او از وی سرپیچی می کند و به جهاد می رود.

رسول خدا ص در ادامه فرمود: کسی که چنین کند، بر خداست که او را به بهشت وارد نماید.

سنن کبری، نسائی، ج ۴، ص ۲۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۴۲

أَخْبَرَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ هَاشِمُ بْنُ الْقَاسِمِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عُقَيْلٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُقَيْلٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ الْمُسَيْبِ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ سَبْرَةَ بْنِ أَبِي فَاكِهٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ:  
إِنَّ الشَّيْطَانَ قَعَدَ لِابْنِ آدَمَ بِأَطْرَفِهِ فَقَعَدَ لَهُ بِطَرِيقِ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ: تُسَلِّمُ وَتَذَرُ دِينَكَ وَدِينَ آبَائِكَ وَأَبَاءِ آبَائِكَ، فَعَصَاهُ فَأَسْلَمَ، ثُمَّ قَعَدَ لَهُ بِطَرِيقِ الْهَجْرَةِ، فَقَالَ: تُهَاجِرُ وَتَذَرُ أَرْضَكَ وَسَمَاءَكَ [نسائك]، وَإِنَّمَا مَثَلُ الْمُهَاجِرِ كَمَثَلِ الْفَرَسِ فِي الطُّورِ فَعَصَاهُ فَهَاجَرَ، ثُمَّ قَعَدَ لَهُ بِطَرِيقِ الْجِهَادِ، فَقَالَ: تُجَاهِدُ فَهُوَ جَهْدُ النَّفْسِ وَالْمَالِ، فَتَقَاتِلُ فَتُقْتَلُ فَتُنَكِّحُ الْمَرْأَةَ وَيُقَسِّمُ الْمَالَ فَعَصَاهُ فَجَاهَدَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ.

۳) زیاد بن عبید، یکی از استانداران امیرالمومنین ع بود. معاویه ابتدا از در تهدید و تطمیع مالی به سراغش رفت، موفق نشد. نهایتاً با مشورت با عمروعاص تصمیم گرفت با وعده مشارکت در قدرت، وی را جذب کند. به او نامه نوشت و ادعا کرد تو برادر من هستی و شریک من در قدرت، زیرا پدر من (ابوسفیان) با مادر تو رابطه نامشروع داشته است! و درواقع، پدر واقعی تو «عبید» نیست، بلکه ابوسفیان است. امام ع از این نامه نگاری مطلع شد و در نامه ای برایش چنین نوشت:

خبردار شدم معاویه نامه ای به تو نوشته می خواهد خردت را بلغزاند، و عزمت را سست گرداند. از او بترس که همان شیطان است که از پیش روی و پشت سر، و از راست و چپ به سراغ انسان آید، تا به هنگام غفلت، بر او بتازد و خردش را تاراج سازد. در روزگار عمر، ابو سفیان از آنچه در خاطر داشت سخنی گفت که لغزش زبان بود و وسوسه ای از شیطان. نه نَسَبی بدان اثبات شود و نه میراثی سزاوار گردد. آن که بدان- نسب- آویخته، چون کسی است که به جمع میخواران هجوم آورد تا با آنان باده گسارد، او را از خود ندانند و از جمع خویش برانند، یا چون آوندی به دنبال پالان بسته که پیوسته جنبد و از این سو بدان سو جهد.

چون زیاد این نامه را خواند گفت: سوگند به پروردگار کعبه که بدان گواهی داد، و با این مطلب مدت ها درگیری ذهنی داشت تا معاویه رسماً وی را برادر خود خواند و او به معاویه پیوست! [و از این پس خود را «زیاد بن ابی سفیان» می خواند اما در میان مردم، بویژه در شیعیان به «زیاد بن ابیه: زیاد پسر پدرش» معروف شد و ابن زیاد در داستان عاشورا، پسر اوست؛ و اینکه در خطبه های امام حسین ع زیاد را «ابن ادعی: پسر حرامزاده» خطاب می کنند به خاطر این است که خود زیاد، حرامزاده بودن خود را رسماً پذیرفت و گویی بدان افتخار می کرد!]

نهج البلاغه، نامه ۴۴ (و من کتاب له ع إلی زیاد ابن ابیه و قد بلغه أن معاویه کتب إلیه یرید خدیعته باستلحاقه)

وَ قَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْكَ يَسْتَتِرُ لُبَّكَ وَ يَسْتَفِلُّ غَرْبَكَ فَاحْذَرُهُ فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ لِيَقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ وَ يَسْتَلِبَ غَرَّتَهُ وَ قَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَهُ مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ وَ نَزْعِهِ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ لَا يَنْبُتُ بِهَا نَسَبٌ وَ لَا يُسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ وَ الْمُنْعَلَقُ بِهَا كَالْوَاغِلِ الْمُدْفَعِ وَ النَّوْطِ الْمُدْبَذِ.



فَلَمَّا قَرَأَ زَيْدُ الْكِتَابِ قَالَ شَهِدَ بِهَا وَرَبُّ الْكَعْبَةِ وَلَمْ تَزَلْ فِي نَفْسِهِ حَتَّى ادَّعَاهُ مُعَاوِيَةَ.

تدبر

(۱) «ثُمَّ لَأَيَّبْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»:

شیطان در آیه قبل گفت که در کمین انسانها بر سر صراط مستقیم تو می‌نشینم و در این آیه می‌گوید در این صراط از همه جهات چهارگانه (جلو، عقب، راست و چپ) به سراغشان می‌روم و هدفم این است که کسی شکرگزار تو نباشد؛ یعنی کسی از نعمت‌هایی که به آنها داده‌ای در مسیر درستش استفاده نکند.

اما منظور از این جهات چهارگانه چیست؟ واضح است که نه هدایت و گمراهی امری مکان‌مند است و نه تاثیر شیطان در ما یک تاثیر فیزیکی مکانی؛ پس هر یک از این جهات اشاره به یک حقیقت معنوی است. چنانکه حدیث ۱ هم بخوبی نشان می‌دهد:

الف. پیش رو، یعنی آنچه در آینده و در مقابل ماست؛ یعنی کاری می‌کند که در شناخت جلوی روی خود دچار سردرگمی شویم، به جای اینکه آخرت را در مقابل خود ببینیم به آرزوهای دور و دراز دنیوی سرگرم شویم.

ب. پشت سر، آن چیزی است که از آن گذر کرده‌ایم یا بدان تکیه می‌کنیم؛ و آن همان مال و منال دنیوی است که آنها را جمع می‌کنیم و پس از خود باقی می‌گذاریم؛ و یا اموال و زن و فرزند و سایر اموری است که به جای اینکه به خدا تکیه کنیم، به آنها اعتماد می‌کنیم و هنگام مرگ همه آنها پشت ما را خالی می‌کنند و بهره‌اش را دیگران می‌برند.

ج. سمت راست، دین و ایمان ماست که قرار است ما را به بهشت ببرد، چنانکه قرآن کریم بهشتیان را «اصحاب یمین» خوانده است (واقعه/۲۷)؛ یعنی شیطان گاه از راه دین وارد می‌شود و سعی می‌کند با بدعت‌آفرینی و وارد کردن خرافات و .. در دین مسیر دین را به انحراف بکشاند و از نیروی مذهب علیه مذهب استفاده کند.

د. سمت چپ، لذات و شهوات دنیا و دنیاپرستی است که اساساً محور قرار گرفتن آنها (نه استفاده معقول و درست از آنها) انسان را جهنمی می‌کند، چنانکه قرآن کریم جهنمیان را «اصحاب الشمال» معرفی کرده است. (واقعه/۴۱).

البته درباره مراد از این جهات چهارگانه، دیدگاه‌های دیگری هم مطرح شده، که بر اساس قاعده امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنا، چه بسا همه آنها نیز درست باشد. برخی از این دیدگاه‌ها بدین بیان‌اند:

- منظور از جلو و عقب و راست و چپ به ترتیب عبارتند از دنیا و آخرت و راه حسنات و سیئات؛ بدین بیان که [پیش رو:] دنیا را زینت می‌دهم و از فقر می‌ترسانم، و [پشت سر:] می‌گویم بهشت و جهنم و بعث و حسابی در کار نیست و [سمت راست:] از حسنات آنها را باز می‌دارم و به امور دیگر مشغول می‌کنم، و [سمت چپ:] بدی‌ها را برایش زینت داده آنها را بدان تشویق می‌کنم. (نظر ابن عباس، قتاده، سدی، ابن جریر؛ به نقل از مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۲۳)

- جلو و سمت راست، آن جهاتی است که می‌بینیم [متوجه اغوای شیطان می‌شویم] و پشت سر و چپ آن جهاتی است که نمی‌بینیم [کاملاً فریب می‌خوریم] (نظر مجاهد؛ به نقل از مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۲۳)

- جلو، این است که می‌آید می‌گوید نترس گناه بکن که خدا می‌بخشد؛ عقب، این است که مرا از خراب بودن وضعیت پشت سرم که روزیت کفاف زندگی‌ات را نمی‌دهد و ... می‌ترساند؛ راست، این است که می‌آید و مرا برای کارهای خوب مدح و ثنا می‌کند [تا مغرور شوم و زمین بخورم]؛ سمت چپ، این است که از جانب شهوات سراغ من می‌آید (نظر شقیق

بلخی، به نقل از الکشاف، ج ۲، ص ۹۳)

د. ...

(۲) «ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنَ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنَ شَمَائِلِهِمْ ...»:

این آیه تمام راه‌های نفوذ شیطان را برشمرده است، و از جهات شش گانه، تنها دو راه باقی مانده: بالا و پایین. اما چرا این دو جهت را نگفته است؟

الف. بالا و پایین دو مسیر ارتباط خاص بنده و خداست: وقتی رو به بالا می‌کنیم و به خدا پناهنده می‌شویم، شیطان راهی به ما ندارد (نحل/۹۹)؛ وقتی هم سر به سجده می‌گذاریم یا از گناهمان شرمسار شده سرافکنده می‌شویم و یا در برابر عظمت خدا سر به زیر می‌اندازیم و تسلیم می‌شویم (جلسه ۲۳۳، حدیث ۲ و تدبر ۱)، باب توبه باز می‌شود و شیطان راهی به ما نمی‌یابد. ب. چون بالا جهتی است که رحمت از آن نازل می‌شود و شیطان راهی بدان ندارد، و پایین هم جهتی است که آمدن از جانب آن وحشتناک است (نظر ابن عباس) (مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۲۳)

ج. دشمنی که در یک مسیر به سراغ انسان می‌آید، از جهات چهارگانه بر او وارد می‌شود، و اصلاً ورود از بالا و پایین معنا ندارد، لذا اسمی از آنها نبرده است (إعراب القرآن و بیانه، ج ۳، ص ۳۱۷).

د. ...

(۳) «ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ ... عَنَ أَيْمَانِهِمْ ...»:

به نظر می‌رسد در میان چهار جهتی که شیطان برای نفوذ به ما دارد درباره «سمت راست» بیشتر باید اندیشید (در جلسه ۷۵ تدبر ۴ (حدید/۱۲) نیز توضیحاتی در این زمینه گذشت). سه جهت دیگر (فراموشاندن آخرت و آرزواندیشی، وابسته کردن انسان به مال و منال و زینت دنیا، و تحریک شهوات و لذت‌رانی؛ توضیح در تدبر ۱) همگی انحرافی و شیطانی بودنشان نسبتاً واضح است، اما وقتی شیطان از راه دین و حسنات وارد می‌شود تشخیص خیلی دشوار می‌شود. در قیامت وقتی افراد را به سمت جهنم روانه می‌کنند یک گروه را به نحو خاص نگه می‌دارند و سوالاتی از آنها می‌کنند و معلوم می‌شود آنها کسانی‌اند که از راه راست (راه دین و خوبی‌ها) جهنمی شده‌اند! (صافات/۲۲-۳۱)

#### بحث تخصصی انسان‌شناسی:

دین، و بلکه هر حقیقت متعالی‌ای در دنیا، هر قدر ظرفیتش برای رشد انسان بیشتر باشد، قابلیت بیشتری برای سوءاستفاده دارد؛ و شیطان هم از هر قابلیت در عالم کمال سوءاستفاده را می‌کند.

ساده‌لوحانه‌ترین مواجهه با این سوءاستفاده‌ها این است که به بهانه این سوءاستفاده‌ها، اصل خوبی آن حقیقت برای انسان را انکار کنیم و یا به خاطر این سوءاستفاده، پیشنهاد استفاده نکردن انسان‌ها از آن حقیقت را بدهیم.

ما باید چشممان باز باشد و سوءاستفاده‌ها را تشخیص دهیم و فریب نخوریم، وگرنه اگر قرار باشد به بهانه سوءاستفاده‌ها اصل استفاده از چیزی تعطیل شود، از هیچ امر ارزشمندی در دنیا نباید ترویج کرد و حتی قرآن هم نباید نازل می‌شد؛ زیرا هر چیزی به ارزش تبدیل شد، سوءاستفاده‌چی‌هایی پیدا خواهند شد که تحت لوای آن، دنبال منافع خود باشند.

#### ثمره اجتماعی و سیاسی

یکی از مهمترین اشکالات به ورود دین در سیاست و تاسیس حکومت دینی این است که در این صورت، زمینه سوءاستفاده از دین زیاد می‌شود. پاسخش دقیقاً همین نکته فوق است. اگر این منطق درست بود، خود پیامبر ص هم نمی‌بایست حکومت تاسیس می‌کرد؛ و بلکه نباید اصلاً دین می‌آورد، چون وقتی دین آمد امثال بنی‌امیه‌ها که محدوده نفوذشان فقط درون شهر مکه

بود توانستند امپراطوری‌های آنچنانی تاسیس کنند. استاندار علی ع هم ممکن است با وعده‌ای که مستلزم حرامزاده دانستن وی است، به معاویه بپیوندد (حدیث ۲)، اما این دلیل نمی‌شود که حضرت علی ع تن به برپایی حکومت دینی ندهد. اینکه شیطان در صراط مستقیم نشسته و از راه راست هم وارد می‌شود لازمه‌اش این نیست که صراط مستقیم و راه راست را ببندیم که اصلاً کسی واردش نشود!

### خاطره

یکی از دوستانم چند سال پیش از فرانسه برگشته بود و می‌گفت: آنجا هر بدی داشت، اما یک خوبی داشت و آن اینکه در آنجا نفاق و ریا وجود نداشت و کسی از دین سوءاستفاده نمی‌کرد.

ظریفی گفت: چون دین در آنجا بهایی ندارد، از آن سوءاستفاده نمی‌شود. در آنجا هم ریا و نفاق وجود دارد اما به ازای آنچه که آنجا ارزش شمرده می‌شود. در آنجا افراد با حقوق بشر و آزادی‌خواهی نفاق می‌ورزند و ریا می‌کنند.

۴) «ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنَ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنَ شَمَائِلِهِمْ...»:

چرا آمدن شیطان به سراغ انسان را در مورد «پیش رو و پشت سر» با حرف «من» بیان کرد و در مورد «راست و چپ» با تعبیر «عن»؟

الف. در این آیه از فن بلاغی «مخالفت» استفاده شده که: دو حرف جرّ متفاوت با کارکردی نسبتاً شبیه هم در یک جمله به کار گرفته شده است. حرف «من» صرفاً دلالت بر شروع دارد، اما حرف «عن» دلالت بر نوعی تجاوز از مسیر دارد؛ لذا برای جلو و عقب [که جهت مسیر در راستای شخص حرکت کننده است] تعبیر «من» آمد، اما برای چپ و راست، چون مستلزم ورود از مسیر انحرافی است [یعنی از جهتی متغایر با جهت حرکت کننده سراغ شخص می‌آید] تعبیر «عن» به کار رفته است. (مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۲۳؛ إعراب القرآن و بیانه، ج ۳، ص ۳۱۷)

ب. «عن» گاهی به معنای اسمی (نه معنای حرفی) به کار می‌رود به معنای «سمت و جهت»: در واقع معنای آیه چنین است: سپس از پیش رویشان و از پشت سرشان سراغشان می‌آیم، و در سمت راستشان و در سمت چپشان، می‌نشینم» (المغنی، به نقل از الشافی فی شرح الکافی (للملا خلیل القزوينی)، ج ۱، ص ۲۳۹)<sup>۲</sup>

ج. مدل حرف اضافه برای این دو زوج («جلو و عقب» و «راست و چپ») متفاوت است. تعبیر «بین یدیه» و «خلفه» (جلو و عقب) این گونه‌اند که یا اصلاً حرفی پیش از آنها نمی‌آید و یا اگر بیاید، حرف «من» است که در جایی است که قسمتی از جلو و عقب مد نظر باشد. اما برای دو تعبیر «یمین» و «شمال»، یا حرف «عن» می‌آید و یا حرف «علی»؛ جایی که با «علی»

---

۱. جمله مرحوم طبرسی چنین است: و إنما دخلت من في القدام و الخلف و عن في اليمين و الشمال لأن في القدام و الخلف معنى طلب النهاية و في اليمين و الشمال الانحراف عن الجهة.

۲. متنی که ملا خلیل قزوينی نقل کرده، چنین است: وقيل: «عن» قد تكون اسماً بمعنى جانب، وذلك متعين إذا دخل «أ» عليها «من» وهو كثير كقوله:

فلقد أراني للرماح دريئةً من عن يميني مرّة وأمامي

ويحتمله عندى ثم لآتينهم من بين أيديهم و من خلفهم و عن أيمنهم و عن شمائلهم فتقدر معطوفة على مجرور «من»، لا على «من» ومجرورها، و «من» الداخلة على «عن» زائدة عند ابن مالك، ولابتداء الغاية عند غيره، قالوا: فإذا قيل: قعدت عن يمينه، فالمعنى في جانب يمينه، وذلك محتمل للملاصقة ولخلافها، فإن جئت ب «من» تعين كون القعود ملاصقاً لأول الناحية. انتهى.

به کار رود نشان می‌دهد آن کسی که از راست یا چپ وارد شده نوعی سیطره بر شخص مورد نظر دارد؛ اما وقتی با «عن» می‌آید، نشان دهنده صرف کنار هم قرار گرفتنی است که نسبت به هم با زاویه نشسته و به هم نجسبیده باشند. (زمخشری، الکشاف، ج ۲، ص ۹۳)<sup>۱</sup> [درواقع، هیچیک از حرف «من» و «عن» از حروفی نیستند که بتوانند در مورد همه این چهار جهت به کار روند؛ و اگر بحثی هست باید دید چرا در اولی «من» آمده (به جای اینکه اصلاً حرفی نیاید) و در دومی «عن» آمده (به جای اینکه «علی» بیاید].

د. ...

(۵) «ثُمَّ لَأَيِّنَّ لَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ ... وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»:

قبلاً بیان شد که حقیقت شکر، شناختی صحیح از نعمت است همراه با رفتاری که متناسب با آن شناخت انجام می‌شود («نکات ترجمه» در جلسه ۱۶۳). این آیه می‌فرماید هدف شیطان از «در صراط مستقیم نشستن» و «از چهار جهت هجوم آوردن» (و در واقع، هدف نهایی شیطان از همه کارهایش) این است که ما شاکر نباشیم. یعنی، یا نعمت‌هایی که به ما داده را درست نشناسیم، یا اگر شناختیم از آنها سوءاستفاده کنیم، نه حسن استفاده. این شاخصی است برای اینکه بفهمیم چه اندازه شیطان بر ما غلبه کرده است و آیا در زندگی مان در مسیر شیطان حرکت می‌کنیم یا در مسیر صحیح: هر اندازه شکر در وجود ما تقویت شود: (یعنی):

- واقعا آنچه داریم را درست بشناسیم،

- از جانب خدا بدانیم،

- و آن گونه که خدا دستور داده، از آنها استفاده کنیم)

معلوم می‌شود مسیر را درست آمده‌ایم؛ وگرنه، نه.

۲۳۸) سوره اعراف (۷) آیه ۱۸ قَالَ أَخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ۱۳۹۵/۸/۲۲

ترجمه

فرمود: سرافکنده و مطرود از اینجا بیرون شو؛ قطعاً هر کس از آنها تو را پیروی کند، جهنم را از شما همگی پر می‌کنم.

۱. عبارات زمخشری چنین است: فَإِنْ قُلْتَ: كَيْفَ قِيلَ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ بِحَرْفِ الْإِبْتِدَاءِ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ بِحَرْفِ الْمَجَاوِزَةِ؟ قُلْتَ: الْمَفْعُولُ فِيهِ عَدَى إِلَيْهِ الْفِعْلُ نَحْوَ تَعْدِيْتِهِ إِلَى الْمَفْعُولِ بِهِ فَكَمَا اخْتَلَفَتْ حُرُوفُ التَّعْدِيَةِ فِي ذَاكَ اخْتَلَفَتْ فِي هَذَا، وَكَانَتْ لُغَةً تُوْخَذُ وَلَا تَقَاسُ. وَإِنَّمَا يَفْتَشُّ عَنْ صَحَّةِ مَوْقِعِهَا فَقَطْ، فَلَمَّا سَمِعْنَاهُمْ يَقُولُونَ: جَلَسَ عَنِ يَمِينِهِ وَعَنِ يَمِينِهِ، وَعَنِ شِمَالِهِ وَعَنِ شِمَالِهِ، قُلْنَا: مَعْنَى «عَنِ يَمِينِهِ» أَنَّهُ تَمَكَّنَ مِنَ جِهَةِ الْيَمِينِ تَمَكَّنَ الْمَسْتَعْلَى مِنَ الْمَسْتَعْلَى عَلَيْهِ، وَمَعْنَى «عَنِ يَمِينِهِ» أَنَّهُ جَلَسَ مُتَجَاوِئًا عَنِ صَاحِبِ الْيَمِينِ مُنْحَرِفًا عَنْهُ غَيْرَ مُلَاصِقٍ لَهُ. ثُمَّ كَثُرَ حَتَّى اسْتَعْمَلَ فِي الْمُتَجَاوِئِ وَغَيْرِهِ، كَمَا ذَكَرْنَا فِي «تَعَالَى». وَنَحْوَهُ مِنَ الْمَفْعُولِ بِهِ قَوْلُهُمْ رَمَيْتَ عَنِ الْقَوْسِ، وَعَنِ الْقَوْسِ، وَمِنَ الْقَوْلِ، لِأَنَّ السَّهْمَ يَبْعَدُ عَنْهَا، وَيَسْتَعْلِيهَا إِذَا وَضَعَ عَلَى كِبْدِهَا لِلرَّمِيِّ، وَيَبْتَدِئُ الرَّمِيَّ مِنْهَا. كَذَلِكَ قَالُوا: جَلَسَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَلْفَهُ بِمَعْنَى فِيهِ، لِأَنَّهَا ظَرْفَانِ لِلْفِعْلِ. وَمِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ: لِأَنَّ الْفِعْلَ يَقَعُ فِي بَعْضِ الْجِهَتَيْنِ، كَمَا تَقُولُ: جِئْتَهُ مِنَ اللَّيْلِ، تَرِيدُ بَعْضَ اللَّيْلِ.

«مَذْمُومًا»: اسم مفعول از ماده «ذام» است که دلالت بر عیب و ناخوشایندی می‌کند (معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۶۸) و تقریباً هم معنای کلمه «مذموم» است با این تفاوت که مذموم و مذمت در مورد مطلق عیب‌ها به کار می‌رود اما «مذنوم» عیبی است که با نوعی حقارت توأم باشد. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۲۹۴) از این ماده تنها همین کلمه در قرآن کریم آمده است؛ البته تعبیر «مذموما مدحورا» نیز در مورد برخی از جهنمیان به کار رفته است (اسراء/۱۸)، که در آیه حاضر در هیچیک از قرائات متواتر، کسی آن را به صورت «مذموما» تلفظ نکرده است.

«مَذْحُورًا» اسم مفعول از ماده «دحر» می‌باشد که به معنای طرد و دور کردن می‌باشد (معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۳۱؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۰۸) و برخی توضیح داده‌اند که دور کردن و راندنی است که با نوعی تحقیر و خوار کردن همراه باشد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۱۷۸). از این ماده، در قرآن کریم سه بار با همین صیغه، و یکبار به صورت «دحورا» (به صورت مصدری) (صافات/۹) به کار رفته است.

#### حدیث

(۱) از امام صادق ع در ضمن روایت طولانی، نقل شده است:

«و ابلیس (که لعنت خدا بر او باد) از اینکه بر حضرت آدم علیه‌السلام سجده کند، از روی استکبار و حسادت، سرپیچی کرد، پس خداوند متعال فرمود: «چه چیزی تو را بازداشت از اینکه سجده کنی بر آنچه که به دست خودم آفریدم یا اینکه از بلندمرتبان بودی؟! گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل.» (ص ۷۵-۷۶) درحالی که آتش، گل را می‌بلعد؛ و من کسی‌ام که روزگاری طولانی قبل از اینکه او را بیافرینی عبادت کردم و تو خلعت و نور بر تنم کردی، و من کسی‌ام که همراه با فرشتگان کروبین (سروران فرشتگان) و صافین (به صف ایستادگان) و مسبحین (تسبیح‌گویان) و روحانیین و مقربین در آسمانها تو را بندگی کردم!

خداوند متعال فرمود: از پیش در علم من معلوم بود که از فرشتگان اطاعت سر می‌زند و از تو معصیت؛ و با وضعیتی که از پیش در مورد تو می‌دانستم، طولانی بودن عبادتت برای سودی نداشت؛ و تو را از هر گونه خیری تا ابد ناامید کردم (= ابلس)، و تو را سرافکننده و مطرود و شیطان و رانده‌شده و مورد لعنت قرار دادم. آنگاه بود که آفرینش نیکوی او به آفرینشی زشت و پلید تغییر کرد، و فرشتگان بر او یورش بردند ...

البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۴۵

و عنه [=تحفه الإخوان، ص ۶۵ «مخطوط»]: قال جعفر الصادق (علیه السلام):

... و ابی ابلیس (لعنه الله) من أن یسجد لآدم (علیه السلام) استکبارا و حسدا، فقال الله تعالی: «ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ؛ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» و أنا الذی عبدتك دهرا طويلا قبل أن تخلقه، و أنا الذی كسوتني الريش و النور، و أنا الذی عبدتك في أكناف السماوات مع الكروبيين و الصافين و المسبحين و الروحانيين و المقربين. قال الله تعالی: لقد علمت في سابق علمي من ملائكتي الطاعة و منك المعصية، فلم ينفعك طول العبادة لسابق العلم فيك، و قد أبلستك من الخير كله إلى آخر الأبد، و جعلتك مذموما مدحورا شيطانا رجیما لعینا. فعند ذلك تغيرت خلقته الحسنه إلى خلقه كريهه مشوهه، فوثب عليه الملائكة ...

۲) از امام رضاع روایت شده است که اسم ابلیس، حارث بوده و این سخن خداوند عزو جل است که [به او خطاب کرد] «ای ابلیس، ای عصیانگر»، و «ابلیس» نامیده شد، چون از رحمت خداوند عز و جل ناامید گردید [ابلس = ناامید شد].

معانی الأخبار، ص ۱۳۸

حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَاعِ أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّ اسْمَ إِبْلِيسَ الْحَارِثُ وَإِنَّمَا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا إِبْلِيسُ يَا عَاصِيَّ وَ سُمِّيَ إِبْلِيسُ لِأَنَّهُ أُبْلِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

۳) از ابن عباس روایت شده است که رسول خدا ص به علی به ابی طالب ع فرمود:

علی! همانا جبرئیل در مورد تو خبری برایم آورد که بدان خبر چشمم روشن و دلم شاد شد.

به من گفت: محمد! خداوند متعال به من فرمود: به محمد سلامی از من برسان و آگاهش کن که علی ع امام هدایت و چراغ در ظلمت و حجت بر اهل دنیا است، همانا اوست که صدیق اکبر و فاروق اعظم است، و من به عزتم سوگند خورده‌ام که کسی را که به ولایت و سرپرستی او تن دهد و تسلیم او و جانشینان پس از وی باشد، داخل آتش نکنم، و کسی که ولایت او و تسلیم بودن در برابر او و جانشینانش را رها کند، در بهشت وارد نکنم، و «این سخن از من قطعی شد که قطعاً پر می‌کنم جهنم» (سجده ۱۳) و طبقاتش را از دشمنان او، و پر می‌کنم بهشت را از اولیاء و شیعیان وی.

مائه منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، (لابن شاذان) ص ۵۶؛ التحصين لأسرار ما زاد من كتاب اليقين، (لابن طاووس)

ص ۶۲۲

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ الْحَافِظِ عَنِ الْقَاضِي عَبْدِ الْبَاقِيِّ بْنِ قَانِعٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ وَ حَاتِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ الْفَرَجِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلْتٍ [صَلَّتِ] عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع:

يَا عَلِيُّ إِنَّ جَبْرَائِيلَ أَخْبَرَنِي فِيكَ بِأَمْرٍ قَرَّتْ بِهِ عَيْنِي وَ فَرِحَ لَهُ قَلْبِي قَالَ لِي:

يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِي أَفْرِيُّ مُحَمَّدًا مِنْ السَّلَامِ وَ أَغْلِمُهُ أَنْ عَلِيًّا إِمَامَ الْهُدَى وَ مَصْبَاحَ الدُّجَى وَ الْحُجَّةَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ أَنَّهُ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ وَ إِبْنِي الْآيَةُ بِعِزَّتِي أَنْ لَا أُدْخِلَ النَّارَ أَحَدًا يُؤَالِيهِ وَ سَلَّمَ لَهُ وَ لِلأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ [أَنْ] لَا أُدْخِلَ الْجَنَّةَ مَنْ تَرَكَ وَ لَأَيَّتَهُ وَ التَّسْلِيمَ لَهُ وَ لِلأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ «حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ» وَ أَطْبَقَهَا مِنْ أَعْدَائِهِ وَ لَأَمْلَأَنَّ الْجَنَّةَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ شِيعَتِهِ.

تدبر

۱) «قال أخرج منها مذموماً مدحوراً لمن تبعك منهم لأملأن جهنم منكم أجمعين»:

بعد از اینکه خدا به شیطان مهلت داد و شیطان گفت که چه قصدی دارد، خطاب می‌آید که سرافکنده و مطرود از اینجا بیرون شو؛ که جهنم را از تو و پیروانت پر می‌کنم. درواقع شیطان مهلتی گرفت اما در این مهلت، مذموم و رانده شده است و نهایتاً هم جایگاهش جهنمی است. یعنی از نظر خودش مهلتی گرفت، اما حقیقت این است که هم در این مهلت داده شده، بدبخت است و هم بعد از مهلت.

کسی که به غیر قرب خدا رضایت دهد، شاید از منظر خودش سودی برده باشد، اما حتی با صرف نظر از اینکه آخرت جهنمی می‌شود، همین دوره مهلتی هم که دارد حقیقتاً درمانده و رانده شده خواهد بود.

(۲) «اَخْرَجُ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْخُورًا...»:

کارهای شیطانی مذموم (مورد مذمت عقل) و سردرخوا (رانده شده، بدون پایگاه مطمئن) است.

(۳) «...لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ»:

خداوند انسان را برای رسیدن به مقام خلیفه‌اللهی آفرید، نه برای جهنم رفتن. اما انسان بودن انسان به این بود که با اختیار خود حرکت کند تا بتواند به مقامی برتر از فرشتگان برسد (جلسه ۲۲۵، تدبیر ۱)؛ و وقتی اختیار داشت، امکان بد بودن و پیروی از شیطان را هم دارا بود. خود شیطان جهنمی است؛ پس طبیعی است که کسی دنبال شیطان برود از جهنم سر درآورد. اگر به نکته فوق دقت شود معلوم می‌شود چرا در حالی که مقام خلیفه‌اللهی برای نوع انسان است (و حضرت آدم به نمایندگی از نوع مسجود ملائکه شد: جلسه ۲۲۴، تدبیر ۲) اما در عین حال، برخی از انسان‌ها نه تنها به آن مقام نمی‌رسند، بلکه جهنمی می‌شوند.

(۴) «...لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ»:

گرچه ابلیس در مسیر راه مستقیم کمین کرده و دائماً وسوسه می‌کند (ایه قبل)، ولی گنهکار خود به دنبال شیطان می‌رود و جهنمی می‌شود. (تفسیر نور، ج ۴، ص ۳۴)

#### توجه

از آنجا که ان‌شاءالله امشب (شنبه، ۱۳۹۵/۸/۲۲) عازم سفر عتبات عراق و ان‌شاءالله نیل به زیارت اربعین هستم، در چند روز آینده احتمالاً کار گذاشتن آیات متوقف خواهد شد و ان‌شاءالله بعد از بازگشت (سه‌شنبه و شاید چهارشنبه هفته آینده) کار کانال ادامه می‌یابد.

پیشنهاد حقیر این است که دوستانی که در این ایام روال «روزی تدبیر در یک آیه» را در پیش گرفته‌اند کار خود را متوقف به مطالب کانال نکنند و خودشان در این چند روز، روی برخی آیات تاملاتی داشته باشند و ان‌شاءالله خودم هم چنین خواهم کرد.

از همگان حلالیت می‌طلبم و ان‌شاءالله نایب‌الزیاره همگان خواهم بود.

امروز اربعین و اینجا کربلاست

بسم الله الرحمن الرحيم

امروز اربعین و اینجا کربلاست

مرکز معنوی عالم

که

رسانه های غربی می کوشند این بزرگترین واقعه عالم را انکار کنند

اما شک ندارم که بزودی جهانیان خواهند فهمید که

مدیریت جهان به دست کیست؟

إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَتَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُمْ

اراده پروردگار در کارهایش به شما نازل میشود و از خانه های شما صادر می گردد

(زیارت اول امام حسین ع. مفاتیح الجنان)

کسی اربعین حسینی را به چشم ببیند

باور می کند که

ظهور نزدیک است

ولو کره المشركون

انشاءالله نایب الزیاره تمام دلسوختگان امام حسین علیه السلام هستیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر روزی حداقل در یک آیه قرآن بیندیشیم بعد از ۱۷ سال در طول عمرمان در تمام آیات تدبیر کرده ایم.

لینک کانال «حداقل یک آیه در روز»

<https://telegram.me/YekAaye>

لینک کانال «یک آیه در روز - گزیده» (که گلچینی است از مطالب کانال اصلی)

<https://telegram.me/YekAayah>

لینک وبلاگ

<http://yekayehqurandarrooz.parsiblog.com/>

آدرس کانال «حداقل یک آیه در روز» در تلگرام

@YekAaye

آدرس کانال «گزیده» در تلگرام

@YekAayah

ارتباط با حسین سوزنچی (نویسنده کانال) در تلگرام

@hsouzanchi

توضیحات درباره کانال در فضای تلگرام

<https://telegram.me/YekAaye/2025>